از ابن عباس مرویست که هر که نامهای اصحاب کهف را با خود داشته
باشد از خوف و ترس ایمن گردد و اگر در جائی که آتش افتاده باشد این
نامها را در خرقه نویسد و در آن آتش اندازد باذن حق تعالی آتش فرو نشیند
و اگر اطفال در گهواره گریه کنند و آرام نیابند بنویسند و در زیر سر
ایشان بنهند آرام گیرند و اگر بر چوب پاره بنویسند و در میان
زرع نصب کنند آن زراعت از آفت محفوظ ماند و اگر کسی خواهد
که پیش پادشاهی رود بنویسد و بر ران راست بندد پادشاه
او را گرامی دارد و از برای تب ربع و صداع و غشی و جاه
نیز بر ران راست بندد و اگر از برای عسر ولادت بر ران
چپ بندد دشواری بر او آسان گردد و جهت نشستن
در کشتی و نجات از قتل هم چنین بر ران چپ بندند خلاصی
یابند بفرمان خدای تعالی و اسامی اصحاب کهف این است

تملیخا مکسلمینا یملیخا مرطونس دبرنوش
شاذنوش مرطونس قطمیر

اسم کلب ایشان بود
ای و اصل اسب گو
گفته بوده باشند

کنسطنطینیه ...

وقف کتابخانه مبارکه اصحیه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه
محمد و آله اجمعین **منقولست** که معتصم بالله که یکی از
خلفا بنی عباس است بعد از فتح عموریه شنید که در آنجا
دیریست منسوب بانطیوخوس که از شاگردان اسکندر ذی
القرنین بن فیلقوس یونان بود و انطیوخوس بنا آن دیر
نهاده و حصار بر گردان کشیده و قومی را مقرر کرده که خدمت
آن دیر کنند و محافظت خانه که در آن دیر بوده نمایند گمان
بردند که آن دیر مشتملست بر چیزی از آلات انبیا و آثار ایشان
مثل سلاح و غیره و شنید که انطیوخوس مزبور چند وقف
کرده است بر جماعتی که موکلند بنگاه داشتن آن دیر و نوشته است
بر آن دیر کلمه چند که مشتمل است بر عهد و سوگند بپادشاهان
روم و یونان که قدرت نکند یکی از ایشان بکشودن در آن حصار
جهة اجلال و تعظیم او و محفوظ بودن آنچه در وی بود از غیر
پس خلیفه جمعی را فرستاد پیش آن قوم که در دیر بکشایند و آنچه

در آنجاست

در آنجاست ظاهر نمایند اهل دیر چون شنیدند گفتند
فتحیات اگر ممکن هم باشد در آنجا آنچه گمان برده اند از آلات
انبیا اثری نیست و ما بالضروره خدمت اینجا میکنیم و هرگز
متوجه آنچه در اینجا هست نشده ایم و اگر احیانا در اینجا مالی
یا کتب حکمة بوده باشد باصحاب او میرسد پس سؤال کردند که ما را
چندان مهلت دهید که جواب کتابتی که فرستاده ایم بپادشاه
روم برسد پس مهلت دادند ایشان را مدتی بعد از آنکه وعده رسید
عود کردند بر ایشان معلوم شد که بهانه و حیله نموده اند در
اثنا محاصره رد کردند وقتی که بر ایشان تنگ ساختند پس
التماس کردند که قسم بخورند که ما هرگاه دیر را تسلیم کنیم امان
دهید نفس ما را و دین ما را یعنی ما را مکشید و با دین ما
کاری ندارید پس خلیفه بعد از اعلام قبول التماس ایشان کرد
و بر ایشان بخشید از املاک آنچه که ایشان راضی بودند بقدار
یافتن در آنجا پس عبد الملک بن صاحب البرید را با علی بن احمد
منجم و محمد بن خالد مهندس امر کرده تفتیش احوال آن دیر تا
خبردار شوند آنچه را که در آنجا محفوظست پس ایشان بمقتضای
امر خلیفه داخل دیر شدند و در آنجا خانه دیدند بقفل مقفل بود

باد شاهان روم پس در آنخانه کشودند در آنجا شیئی از آثا
نیافتند پس منکر شدند و تعجب بسیار کردند از استحکام باب
او و خالی بودن او و بعضی از ایشان گفتند که اگر ما قفل ملک
روم یونان را بر در اینخانه نمی‌دیدیم گمان می‌بردیم که اهل دیر
هر چه در اینجا بوده برده پس همه اراده برگشتن بسوی خلیفه
نمودند محمد بن خالد مهندس گفت ای قوم انطیوخوس از
دیوانگی بنا نکرده البته چیزی درو هست و صاحب ما
قانع نمیشود از ما برگشتن ما بنحو معتد به ایشان گفتند که غرض
همین حصار است و منفعت او محمد گفت که اگر قصد ایشان
همین حصار میشود بایست جمیع دیر را چنان کنند نه تنها
همین خانه را زیرا که آنکس که اهتمام بر بنای این دیر نموده عاجز
نبوده از ساختن جمیع دیر باین هیئات پس گفت هر چه اراده
تست چنان کن پس صحن خانه را مساحت کردند ده گز در ده
گز یافتند غیر از عرض دیوار پس عود کردند بسوی خلیفه و هر
چه دیده بودند عرض نمودند خلیفه گفت میترسم از این خانه که
آنخانه را ویران کنم و چیزی نیابیم و فتح نماید از ما خراب
کردن او بیفایده زیرا که ملوک میسازند آثار ملوک را الی

انکه دشمنی

آنکه دشمنی میان ایشان باشد خصوصا خانه که نام او آثار
انبیا باشد پس خلیفه روی خود از آن اراده گردانید وقتی
که بخواب رفت مامون بالله را در خواب دید که میگفت ای
برادر البته دیوار آنخانه را خراب کن که ذخیره اسکندر است
و علم ارسطو و هرمس کبیر ترا بشارت باد بفضل و علم و فتح پس
معتصم بالله بیدار شد در حال فرمود که محمد بن خالد مهندس را
حاضر ساختند و او را امر کرد بخراب کردن دیوار پس محمد سوار شد
با چهار صد کس از عمله و فعله متوجه آن امر شد از صبح تا وقت
نماز عصر آن دیوار خراب کرد و از آنجا چیزی ظاهر شد و در طلب
ایشان سستی واقع شد نزدیک بآن شد که برگشته بروند خلیفه
کس فرستاد که بنای دیوار را بکنند همین که ایشان دیوار را از
کندند ظاهر شد برای ایشان صندوقی از مس که محکم ساخته بودند
با آهن چیزی پس بحضرت خلیفه آوردند امر کرد که قفل او را
بهر حیله شکستند و صندوق را کشودند پس صندوقچه دیگر
درو یافتند از طلای سرخ مقفل بود بقفلی از طلا از و را
آویخته و زنجیری از طلا بر آن کلید بسته و بر صندوق نوشته
دیدند بزبان یونان پس خلیفه امر کرد که صندوق را کشودند

پس پیدا شد درو کتابی از طلا و ورقهای او همه از طلا
سرخ هر ورقی را ضخامتش بمقدار نصف انگشت و
درازی کتاب یک گز عرضش سه گز بود و نوشته شده
بود بنوشته که نقش بود در طلا بمقدار نصف انگشت
ضخامت آن ورقها یکجانب ورقها را نوشته بودند و جانب
دیگر خالی بود و مجموع آن کتاب او بعضی بزبان یونانی و
بعضی بزبان دوم پس خلیفه امر کرد که حاضر کنید جمعی را که
او را بزبان عربی نقل کند و نوشته دیدند بر پشت کتاب مضمونش
این که این کتاب ذخیره اسکندر ذی القرنین است و این عزیز
ترین آن چیزهاست که او در روی زمین بدست آورده بود
و همیشه بنموده او بکسی بخل میورزید تا وقتی که نزدیک شد
که مرغ روحش از تنگنای ناسوت بعالم لاهوت پرواز کند
نخواست که او ظاهر گردد و بازیچه دست جاهلان شود و نه
پسندید که فضیلت معدوم شود و تلف گردد و خواست که عزت
انبیا علیهم السلام بحال خود باشد پس او را با تمام در گنجینه که
بران اعتقاد بود و بر حصار او اعتماد داشت پنهان کرد تا همه
وقت ایمن باشد از بدل و دزدان و وقتی که این کتاب را

۴ دراین صندوق نهاده بودند و وقتی بود که برج سنبله طالع بود
و عطارد که صاحب اوست دران بود و قمر در جوزا بود و متصل
باو بنظر تثلیث و زحل در جدی بود که خانه اوست و شکل
فلک مسعود بود و قصد ازین نظرات آن بود بیرون آوردن
او آسان نباشد از آن گنجینه مگر پادشاهی را که طالب و دوستدار
حکمت باشد پس هرگاه که آن پادشاه این را بدست آورد و مژده
باد او را بشرافت عظیم و باید که او نیز متابعت ما کند
در نگهداشتن این از کسی که مستحق نباشد زیرا که این سری بود
در خلق را و او را ثنای بسیار و دعای بیشمار و در میان
صندوق لوحی یافتند که درو نوشته بودند سطری چند بزبان
یونان پس خلیفه فرمود که اهل یونان ترجمه کنند نوشته بودند
که فرموده است انطیوخوس پادشاه یونان و شاگرد اسکندر
ذی القرنین چون اسکندر دید که وقت رحلت اوست از عالم
فانی بسرای باقی فرمود بمن گفت در هیکلها چیزها که از آثار انبیاست
و جایز نیست بذل او من ننگ پنداشتم که البته در وجه الارض
خواهد بود از حکمت که پادشاه را ضروریست بر آنکه کسی بر او
مطلع شود از اهل زمان زیرا که پادشاه بخل نمیکند بجواهر

عالم مکر حکمت و نفایس علوم و من نبودم سعی کننده بر بیرون کردن محکمات
کنم چیزیرا که بمن امر کرده بود ملک ملوک بس نگهداشتم این صندوق را
از نظر اغیار بمقتضای امر او بس کسی که باین بهره واقف باشد احوال
این بس چون اصحاب زبان یونان نقل کردند امر کرد که از زبان
رومی ترجمان زبان روم نقل کردند امر کرد که از آن جمیع را
نقل کردند بعربیه انگاه خلیفه امر کرد از زبان رومی ترجمان
زبان روم را مقابله کنند با نچه اهل یونان نقل کرده بودند متفق
یافتند بعد از مقابله در جمیع معانی خلافی در و نیافتند سوای
عبارت زیرا که کتاب را بزبان یونانی و رومی نوشته بودند بس
خلیفه محمود التحسین کرد در نیوقت عزت و قرب محمد بن خالد را
زیاده کرد و گرامی داشت و فرمود که مقدمه در اول این کتاب
اضافه که مشتمل باشد بحمد واجب الوجود جل شانه نامزین باشد
باسم او بس محمد بن خالد مقدمه را اضافه کرد اینست در اول
کتاب ترجمه یافته که بنام واحدی که واجب الوجود است ابتدا
میکنم و بعلم او که سابقست بجمیع موجودات خارجیه صانعی
که باو منتهی میشود عالم نو و تاثیر و عالمی که همیشه در تبدیلست
و تغییر سبب وجود جمیع اشیا اوست و دور دهنده فلک

او نقوش

٥

او نقوش افهام از تصور عظمت او حیران گشته
و عقل جمیع کاملان در معرفت آفرینش او ناقص گردیده بود
و از نور او هویدا شده انوار عقول ظاهر است که نور او مشتمله است
از دیده های ارباب فنات انسیه منزه است از الوان مثل
خطوط انوار شعاعی از کثافت جسمانیه زانیست که جمیع صفات
کمال راجعست باو و جمال او دیده میشود از درون نهای
صفات او منتفی است از جمیع آنها حمدی که او را سزاوار
ست اینست که اوست او و نیست او مگر او اینست انجا که عقول
دستیره اند از تقدیس او و اینست کمال جهد و طاقت از تحمید او
روایتست که ارسطالیس با سکندر ذی القرنین گفت ای پادشاه
توی که بکمال عزت و بزرگی در خاتی و از نهایت طلب کمال در حال
فضل و میل بر شرین صفات پادشاهانه سزاوار آنی باین که بوده
باشی وارث علم حکمت سماویه آنچنان علمی که با مانت نهاده
هرمس کبیر در کتاب خود که نام او سر بحر لیست و حالتیکه دانسته
بود احوال مردم را مال ایشان بطوفان و غرق پیش از وقوع
آن و قادر نبود کسی باستنباط عالم از سر بحری مگر حکیم روزگار
بلنیاس و من از و فرا گرفتم و از و استفاده کردم وای پادشاه

دوزکار که شنیده ام از من حال این کتاب را وقتی که اول بار بیرون
آمده از بلاد [illegible] از من طلب کردی او را معذور بودم
در نوشتن زیرا که فلک بشکلی نبود که توان او را اظهار کرد تا
این وقت پس مژده میدهم ترا بوصول او و تمتع تو از فواید
او اما تا ذه کردن وصیت نگهداشتن او از اغیار حاجت
نیست زیرا که مکرر از من امینت و معهودی ملک را مشاهده
کرده بوسیله این کتاب و چون اینچنین نباشد که او امانت
انبیا است و اشرف جمیع علوم است که ممکن است بایشان تصرف
کردن در عالم کون که عبارتست ازین عالم فهرست این کتاب
اینست **فن اول** در ذکر اصول و مقدمات که محتاج است
عامل بدانستن ایشان **فن دوم** در ذکر اصول و تدبیر
اکرات **فن سیم** در ساختن زهرها **فن چهارم** در ساختن
تریاقها که خالص باشند از زهرها **فن پنجم** در ساختن حرزها
و طلسمی که نافع باشند از مرضهای که مشکل باشد دفع ایشان
فن ششم در خاتمها و کواکب هفتگانه **فن هفتم** در ذکر
بعضی فنون از علم طلسمات **فن هشتم** در بخورات و بابهای
محبت و عداوت **فن نهم** در ذکر خواصی که تعلق دارد

نه نباتات

6

نه نباتات تغییر پذیرند **فن دهم** در ذکر خواص اعضای
حیوان **فن اول** در ذکر اصول و مقدمات بدانکه غرض
ازین مقدمات و اصول آنست که اینها علوم کلیه اند و عالم
محتاج است بدانستن اینها باید دانست که عالم سفلی
عبارتست از زمین و آنچه در دوست تابع علوم علوی است
که عبارتست از افلاک و آنچه در ایشانست و اشخاص عالم
سفلی قبول اثر میکند از اشخاص عالم علوی مثلا نباتات
نشود نمایی یابند از جرم آفتاب و رنگ میگیرند از ماهتاب
واین هر دو عالم بهم اتصال دارند چنانکه در حقیقت
گوئی که یکعالم اند سبب این آنست که باطن هوا متصل است
بظاهر جمیع اجسام و باطن بعضی و ظاهر او متصل است بافلاک
بحیثیتی که هیچ خلا در ما بین واقع نیست و همچنین افلاک سفلی
نسبت بافلاک علوی گویا یکعالم اند مثلا از فلک قمر که فلک
اولست تا فلک نهم چنانکه اتصال دارند که هیچ خلا در ما بین
نیست زیرا که خلا بمذهب حکما جایز نیست پس هرگاه که اجسام
ارضیه جمیعا متصل باشند بعالم افلاک چنانکه ما ذکر کردیم عجب
نیست که قبول اثر کنند از ایشان خصوصا که هوا خالی نیست

از شعاعات کواکب که اثر قوت ایشان نفوذ میکنند در
اجسام ارضیه پوشیده نیست بر عارفان که آنچه گفته اند که
باطن هوا منتقلست که وقتی ثابتست که کره آتش مابین او
و فلک واسطه نباشد حال آنکه واسطه است پس اولی در
اثبات مطلب آنست که بگویند که چون خلا محالست پس همه
سفلیات و علویات باهم کمال اتصال دارند فصل
دیگر باید دانست که هر امری که ثبات پیدا میکند و مشهور و تمام
میشود بجهة آنست که ابتداء او متفق بوده نزد شکل فلک
بشکل فاضل و شکل فاضل عبارتست از مثلث و مسدس
بدانکه شکل فاضل عبارتست از شکلی که هرگاه بر یک ضلع
از اضلاع او مثل او وضع کنند تداخل نکنند و میان
ایشان فرجه و رخنه نباشد و این حال سوای مثلث
و مسدس در شکل دیگر نیست و باید دانست که مثلث و
مسدس اشرف اشکالند اما مسدس بجهة آنکه او را چند
حالتست که اشکال دیگر را نیست اول آنکه احاطه میکند بشش
دایره چند دایره که بهم مماس کرده باشند و مجموع مماس
دایره اولی بوده باشد مگر آنکه عدد دوایر شش باشد یعنی

شش دایره

شش دایره میتوانند که محیطه دایره شوند و همه باهم
مماس کرده باشند و مجموع مماس دایره اولی باشند اگر
یک دایره زیاد یا کم بوده باشد البته مماس نخواهند کرد
دوم آنکه در اشکال شکلی نیست که ضلع او مساوی بوده باشد
نصف قطر دایره را مگر مسدس البته ضلع مسدس مساوی
نصف قطر دایره است سیوم اقل اعداد تامه شش است
عدد تام عبارتست از عددی که هرگاه کسور او را جمع کنند
مساوی او باشد اول عددی که کسور او موافق اوست شش
است زیرا که شش نصف دارد که سه است و ثلث دارد که
دو است و سدس دارد که یکی است مجموع اینها شش است
اما مثلث بجهة آنکه او نیز چند حالتست که اشکال دیگر را نیست
اول آنکه امتداد جهات سه است که عبارتست از طول و
عرض و عمق و دوم آنکه زوایا که عبارتست از کنجهای
مثلث بر این هیئات سیوم آنکه اول شکلی که محیط باشد سطحی
مستقیم از خطوط باشد مثلث است هذا و لحقن بیان چهارم
آنکه زوایای مثلث مساوی دو قایمه اند پنجم آنکه جمیع انواع
مثلث باختلاف زوایای در قایمه و حاده و منفرجه بودن

قبول ایشان میکند ششم مثلث فی الحقیقه مثل ترازو نیست
نسبت باشکال دیگر کرده بجهة آنکه جمیع اشکال را میتوان
بمثلثات قسمت کرد چنانکه جمیع اعداد را بواحد قسمت
توان کرد بر جهة این دو شکل باین حد اشرف اند هرگاه که
فلک متشکل بیکی از ینها میشوند از جمله دلایل سعادتست
بدانکه این مسائل که ذکر کرده در این فصل اکثر در علم هندسه
ثابت شده **فصل** باید دانست که هرگاه نیرین که عبارتست
از آفتاب و ماه بری باشند از نحوسات یا دو سعد که بسلامت
بوده باشند از نحوسات از جمله دلایل سعادت اند بجهة آنکه
هرگاه دو نحس نحس شوند نحوست ایشان دو چندان میشود
که اول بود **فصل** بدانکه ما محتاج نیستیم بظاهر ساختن
اثر نیر اعظم بجهة آنکه فاعل ظهور فعلست هم در عالم علوی
وهم در عالم سفلی اما فعل او در عالم علوی اینست که هرگاه
یکی از کواکب علویه که عبارتست از زحل و مشتری و مریخ دور شود
از آفتاب بمقدار ثلث دایره هابط میشود از نطاق اعلی بنطاق
ادنی راجع میشود زیرا که هرگاه کوکب از نطاق اعلی هابط شود
بانطاق ادنی حرکت غیر توالی که خاصه اسفل تدویراست کوکب را

از حرکت

از حرکت توالی منع میکند پس کوکب را در رجعت دیده میشود دیگر ۸
آنکه زهره و عطارد هردو ربط دارند بشمس ربط عجیبی اما زهره
بجهة آنکه دور نمیشود از شمس بیشتر در رمح فلک و لهذا او را
با شمس سوای تسدیس نظری نیست اما عطارد بجهة آنکه دور نمیشود
از آفتاب بیشتر از نصف سبع دایره پس هرگاه که میان آفتاب
و او مقدار دو نانه فاصل شود پس اگر بیشتر از آفتابست
راجع میشود بطرف آفتاب و اگر از آفتاب در پیش است چون
سیر او سیر بغیر از آفتاب است نزدیک میشود باو و لاحق
میگردد پس احتراق پیدا میکند هریکی ازین دو کوکب مقارنه
شمس میشوند یکبار بحسب رجعت و یکبار بحسب استقامت
و چون هر کس تدبیر این هر دو مقارنه اندر شمس را همیشه
حرکت میکند بجرم شمس زیاده و نقصان اینست اثری که ظاهر
است از آفتاب در کواکب خمسه متحیره اما قمر پس او بحسب
قرب و بعد قبول اثر میکند از آفتاب بجهة آنکه قمر مطلقا نور ندارد
زیرا که جسمیست کثیف صیقلیست همیشه کسب نور از مقابله آفتاب
میکند و هرچند از آفتاب دور میشود نورش زیاده میگردد
هرگاه که نزدیک میشود نورش نقصان میپذیرد و دیگر هرگاه که

که آفتاب ظاهر میشود نور او حایل میشود میان جسم
و نور جمیع کوکب و نور کواکب حایل نمیشود میان نور او
و جسم پس او را می سزد که نیر اعظم باشد بجهت ظهور اثر
او در عالم علوی و اختصاص او اما تاثیر او در عالم سفلی آنست
که اکثر تاثیر با وست از جمله تاثیرات او یکی آنست که مواضع
که آفتاب بر سمت الراس ایشان گذرد که عبارتست از قطب
فوق الارض دایره افق و هرگاه که در افق بقرب زمین باشد
همچو آتش سوزاننده است اشیاء آن موضع را و لهذا در آن
موضع حیوان زنده نمیماند از بسیاری تاثیر آفتاب مثل
بیابانها که در جانب جنوب باید و جماعتی که در آنجا ساکن اند
لون ایشان سیاه واقع شده بجهت آنکه پارهای بدن ایشان
و پوست ایشان از حرارت آفتاب سوخته است و جماعتی که
در اقلیم دوم کمتر از اقلیم اول است لون مردم او اسمر واقع
شده اما اقلیم سیم و چهارم چون اعتدال اعدل اقالیم اند
مزاج ایشان باعتدال واقع شده حرارت آفتاب نیز در کمال
اعتدال واقع شده و دیگر غایت ارتفاع آفتاب در این
دو اقلیم وقتیست که کمال دوری پیدا کرده باشد از زمین

وهذا

9 وهذا از شهرها مردم فاضل و جوانان شیرین شمایل لاله
عذار و حکمای ذوی العقول که استنباط کننده علوم دقیقه
اند بهم میرسند اما پنجم چون حرارت اندکی از اعتدال کم شده
طبایع مردم ایشان اندکی خام واقع شده نسبت بطبایع اقلیم
ثالث و رابع اما اقلیم ششم و هفتم پس مردم ایشان بهیمه و
ترک و احمق واقع شده اند بسبب غلبهٔ برودت و رطوبت بمزاج
ایشان در کمال سفید و لهذا چهرهٔ ایشان در کمال سفید است
و چشم ایشان کبود و موهای ایشان درشت واقع شده ایشان
دورترین مردمانند از اعتدال سبب آن اینست که هرگاه آفتاب
در برج جنوبی باشد پس از ایشان بغایت دور است و هرگاه
که در بروج شمالی باشد باز بسمت الراس ایشان نمیرسد پس
همیشه از ایشان دور است پس نزد ایشان اثر معتد به نیست
در تبدیل مزاجی که ایشان را در زمستان بهم رسیده بلکه اکثر اوقات
ایشان زمستانست پس معلوم شد که اختلاف در صور و اشکال
از افعال آفتابست و او عظیم ترین جمیع شیها است اما اختلاف
طبایع و اختلاف مردم تابع اختلاف مزاج ایشانست مثلا
علو همت و کشتی حال خود چون کشتی زدن و تیر دختر

و امثال اینها که موجب آن عزلت که در مردم آن بلاد است که
در جانب جنوب واقع شده در مردم اقلیم شمالیه و ثالث
و رابع نیست و بخل و عدم غیرت که در مردم ششم است
در مردم جنوبیه نیست و پاکی ذهن و فطرت عالیه و فهم سلیم
و اعتدال اخلاق که مردم اقالیم رابع راهست در اقلیم جنوبی
و شمالی نیست و دیگر تاثیر در نباتات و بودن او سبب
وجود اینها امیرست ظاهر بس بدیهی که انواع نباتات
مطلقا محتاجند در کمال خود با آفتاب اما یافت شدن
بعضی نباتات در بعضی بلاد و عدم وجود او در بعضی از
نیز بر است سبب او اختلاف بلادهاست و بعضها در گرمی
و سردی هوا که عظیم ترین حرارت در آنجا غالبست و نمیروید
در مواضع که سردی برد غالب باشد همچنین درخت موز
و ترنج و لیمو و انبه و کتاره و غیره از اشجار که نمیروید
در بلاد بارده و در اقلیم اول میروید درخت جوز هندی که
در غیر او نمیروید و در بلاد جنوبیه که آن طرف خط استوا است
میروید اشجار و فواکه و گیاهها که در بلاد شمالی مطلقا
عنبا شد بلکه نام هم نشنیده اند و این همه از اختلاف

محل وقوع

۱۵ محل وقوع سیر آفتابست و سبب طلوع و غروب و دور شدن
از زمین و نزدیک شدن او ست هنگام بالا رفتن
حرارت او و عدم آن بس بدیهی که اختلاف بسیار است
در زمینها و در دریاها و هواها و معدنها اما بادها و
برقها که تولد می یابند از بخارهای دریا در فصل
زمستان و آنچه در و نیست از صلاح انسان و حیوان
یافت شدن آن از آفتاب عالمتاب امریست ظاهر که
هیچ پوشیده نی در آن نیست زیرا که شعاع بدریا میرسد
و بخارها از وبر منجمد و در هوا بسبب ثقل متساقط میشود
و دیگر مردم را هر روز قوت و ضعف و فرح و سرور
تازه میشود بسبب ظهور آفتاب و غروب او اما حیوانات
بر مختلف احوال ایشان بسبب اختلاف حرارت بلاد و سردی
که موجب آن نزدیکی و دوری آفتابست مثلا فیل و
میمون و ببر و کرگدن و طوطی و طاوس و آهوی که
در و مشک بهم میرسد یافت میشود در زمین هند
و پیدا نمیشود در بلادی که حرارتش کمتر از حرارت او ست
بغیر از آهو که در صحرای چین و ختن تولد میکنند و دیگر

فیلی که در جنوب اقالیم هند پیدا میشود مثل بلاد سودان
بسیار جسیم وقوی هیکل و عمرشان بسیار دراز است
فصل پس هرگاه که اینها از افعال آفتاب باشد واز آثار
او حقیقت که آفتاب را قدرت عظیم واثر قویست
در هر دو عالم هم سفلی وهم عالم علوی که عبارتند
از عالم بقا ودوام وعالم تبدیل وتغیر اما قمر
پس تاثیر او زیاده ونقصان شدن آب دریا تاثیر
ظاهریست که هیچ عاقل انکار او نمیکند از جماعتی که
مشاهده کرده باشند زیرا که بلادی که در کنار دریا واقع
شده است هرگاه قمر بر افقهای ایشان طالع شود ابتدا
زیادتی آب دریا زوال نمیپذیرد تا وقت غروب قمر
پس باز ابتداء زیادتی میکند تا وقتی که قمر بالا سد
مرکز عالم که بشامت مغیر اوست نسبت بطرف ما
در وقت گذشتن او در زیر زمین واو درین هنگام حقیقتا
بر بالای زمین است بعد ازان باز آب شروع در نقصان میکند
تا وقت طلوع کردن او از نقطه مشرق پس حالت اولی
عود میکند همیشه اینست حال او ودیگر آنکه جماعتی

که متوجه

۱۱ که متوجه پروردن نباتات شده اند مثل هندوانه وخربزه
وخیار وغیره مشاهده کرده اند نمو ایشان را بسبب ازدیاد
نور قمر ~~غیره~~ خصوصا در میان ماه وبکمال رسیدن
نور او ودر اثنای او پس بدرستی که نمو میکنند درین شبها
نمو عظیمی که ظاهر است نزد حس وما نیافته ایم مؤثری
درین امر سوای قمر ودیگر آنکه ما نیافته ایم کواکب را که هرگاه
که متفق باشد مر بعضی را قران ما بعضی یا احتراق
باشد یا غیر اینها از احوال اینها ظهور اثری نه در روز قران
ونه در روز احتراق پیش از او ونه بعد از او قران عبارتست
از بودن دو کوکب در یک برج ودر یک درجه ودر یک دقیقه مگر آنکه
قمر ناظر باشد بجزو قران یا احتراق واگر ساقط باشد از جزو
قران یا جزو احتراق پس بدرستی که اثری درین عالم نمییابیم و
ظهور اثر بسیار مییابیم در دو وقتی که قمر در آن دو وقت ناظر است
بجزو قران خصوصا وقتی که قمر از اجتماع ناظر باشد اجتماع
عبارتست از بودن آفتاب و ماه در یک برج ودر یک درجه
ودر یک دقیقه پس قمر در حقیقت نقل کننده آثار واقعات است
از عالم علوی بعالم سفلی ودیگر آنکه در دریا احوالی چند یافته ایم

که متفق نیستند مگر در هر دو یا که متفق بود در دو قمر بجز
وخود آنچنان نظری که بود بان جزو وقت ابتداء علت
پس این علامات همه دلالت میکنند بر هر یکی آثار قمر در عالم سفلی
پس بیان کردیم این را که فاعل اعظم آنجا مگر افعال و آثار
قمر در عالم سفلی پس بیان این را که فاعل و آثار او همه معقول
و محسوس اند نیست جز این که او آفتابست پس بدرستی که
بزرگترین را اثر عظیم است درین عالم اما کواکب پنجگانه پس
ثابت کردن اثر ظهور ایشان درین عالم دشوار نیست لیکن این
قدر هست که اثر کوکبی را علی حده بیان کردن موجب طول
طول میشود پس اختصار کردیم بمثالی که درینجا وارد ساختیم
بدانکه از جمله تاثیر زهره درین عالم یکی آنست که هر انسان
که نکاح کند وزهره در حوت باشد وقمر در تسدیس او باشد
در برج ثور از اسیر یا آنکه زهره در حوت باشد وقمر در سرطان
یا آنکه بوده باشد قمر مقارن با زهره در بعضی ازین مواضع که ذکر
کردیم ومع ذلک میباید که یکی از نحسین را نظر با نیز نباشد
پس اگر تزویج کند واقع میشود میان ایشان الفت واتفاق
از روی محبت بحیثیتی که مردم از ان الفت تعجب کنند واگر تزویج

کند وزهره

۱۲

کند وزهره احتراق پیدا کرده باشد در برج سنبله یا حمل
یا عقرب ومریخ با او مقابله نداشته باشد یا تربیع وزحل
مقابله داشته باشد از بعضی مواضع مذکوره و مشتری ساقط
باشد از ایشان پس بدرستی که تزویج کمال نحوست پیدا میکند
چنانکه از عداوت وبغض احوال ایشان بقبح میکشد چنانکه بهم
مضرت عظیم میرسانند ودیگر اگر کسی خواهد که تحقیق کند
که قوتهای طبیعت قوی میشود بقوت قمر وضعیف میشود
بضعف او پس باید که نظر کند قمر هرگاه که مقارن زهره در برج
ثور استعمال نوره کند آنچنان کلا نوره که جاری شده باشد عادت
او بر اینکه هرگاه اورا استعمال کند زائل شود موی اعضای او پس
بدرستی که درین روز موی اعضای او زایل نمیشود و اثر نمیکند
در نوره نه آنچه که معتدبه باشد واگر چنانچه جاری شده باشد
عادت او بر اینکه موی او از بدن او بریزد بی آنکه او را المی باشد در
روز موی از بدن او نمیریزد مگر آنکه المی عظیم داشته باشد و کسی
که درین روز ادویه مسهله بنوشد آنچنان ادویه که جاری
شده باشد عادتش بر اینکه اسهال کند او را ده مجلس پس بدرستی که
عمل نمیکند با او مگر هفت مجلس یا کمتر ازین بواسطه آنکه قوای

طبیعی در غایت قوتست بوقت قمر بسبب بودن او در شرف و
بودن او با زهره و دیگر باید دانست که ادویه مسهله وقتی اخلاط را
از بدن بیرون میتوانند کرد که قوت طبیعی ضعیف باشد و عاجز
آید از نگهداشتن اخلاط بسبب غلبه دوا و در این روز منع میکند
دوا را از اخراج اخلاط از بدن بجهت آنکه طبیعت هر چند که ممکن باشد
مقاومت میکند با دوا پس هرگاه که قوای طبیعی قوی باشد منع
میکنند او را از تحلیل کردن اخلاط و خروج او پس دوا قادر بر تمیز
اخلاط نمیشود و تحلیل خلط نمیکند و نمیگذارد که بیرون رود
بحسب حرمان فقط که عجب قوی میشود قوت طبیعت بر دوای مسهل
اگرچه آن دوا در کمال قوت باشد پس اگرچه جاری شده باشد عادت
شارب او هرگاه که او را بخورد بیست مجلس عمل میکند البته در این روزها
چهار نوبت یا پنج نوبت عمل میکند و با این حال باو ضرری غیر سک
عادت جاری شده است بوجود او و بعد از آشامیدن دوا کسی را که عمل
نکرده باشد با او مسهل قوی و او را نمیکند حرارت و خشکی که عادت جاری
شده است بشارب مسهل را که یافت میشود در عقب آشامیدن
مسهل و دیگر کسی که زراعت کند کشت را از خود را و یا نشاند درخت
باغ خود را و قمر در جدی باشد یا دلو یا عقرب و مقارن زحل بوده

باشد

۱۳ باشد و ناظر نباشد بمشتری پس بدرستیکه بزرگ نمیشود و میوه
نمیدهد و برکت کار نمیشود از این حال و دیگر آنکه کسیکه بگیرد چیزیکه
بوی خوش داشته باشد مثل مشک و عود و صندل وقتیکه قمر مقارن
داشته باشد یا نقل از بعضی خانهای نحسین که زحل و مریخ باشد
و زهره نظر داشته باشد و زهره نیز قوت نداشته پس بدرستیکه در این
ایام بوی نمیدهد چنانچه مقتضای طبیعت اوست و مقصود از او
حاصل نمیشود و بضد اینست که هرگاه که قمر مقارن و متصل باشد
بزهره اتصال مقبولی چنانچه او در منزله باشد که در این روز دنیا
از مقتضای طبیعت او بوی خوش میدهد و این از آثار بسیار یافته ایم
که باعث آنها کواکب منسوبه بایشانست پس سزاوار است کسیکه
که اراده آن داشته باشد مشتفع میشود از آن چیزیکه در این کتاب
از علوم شریفه میذرحیث میباید که متوجه باشد مر اعمال را در
جمیع اوقات که بوده باشد کواکب سیاره در آن اوقات بنظامی و
بطریقی که موافق غرض و مطلب باشد پس هرگاه که او اعتماد
بر این و حفظ اصل کند و رعایت ماده اصلیه کند و بگیرد قوای
کواکب را بنیره اثری که متصل باو باشد و اعانت کننده او را
برسانیدن مقصود او و اگر احیانا کسی غافل شود از حفظ مراتب

حفظ

یا اهمال یا این کمال کند که از جملهٔ انچیزهاست که اگر رعایت
نکنی هم جایز است یا آنکه ممکن نباشد صبر کردن او تا وقت موافقت
شکل فلکی انچیزی که ما ذکر کردیم پس بتحقیق که ضایع میشود مقصود
او مثل کسی است که بر ورطهٔ بلایی گرفتار باشد و خواهد که
ازان ورطه رستگار شود و خواهد که مرکب خود را رعایت کند
قضارا درین وقت زین و لجامی بیابد و برنیاید وان زین و
لجام را برگیرد و اسب او جدا شود و او بیک دست لجام را
گرفته باشد و قادر برین باشد که انچه در دست داشته باشد
بیندازد و اعتماد بر مرکب کند و او درین حالی از حد بیرون برد
نگهداشتن انچه یافته مرکب دمام خود بکشد و بگریزد و باو
همراه چیزی باقی بماند که یافته باشد پس ضایع شود غرض او و فوت
شود مقصود او و کسی که دست برآن زند که ما گفتیم او
سزاوار است برسیدن مقصود والله اعلم تمام شد فن اول بموهبه
ملک العلام **فن دوم** در ذکر اصول و تدبیر اکسیر است باید
دانست که طلا شریفترین جمیع اجساد ارضیه است بجهت آنکه
هر جسدی که کانی باشد معدنی در بقا از طلا کمتر است و دیگر آنکه
چون او کم یاب است وجودش عزیز است هر کس او را دست نمیساید

نمیساید و بر نمیگیرند چنانچه اجساد دیگر را آفات باو
زود دخل نمیکند و برای اینست که او کبریت است سزاوار تر
از غیر برکن عالم و لهذا او را نسبت داده اند بنیر اعظم
و رنگ او مثل رنگ آفتابست اما نقره چون قبول نمیکند
آمیزش طلا را بی آنکه یکی ازین هر دو ضرری رسد آن آمیزش
اینها بطلا مضرتی میرسانند و لهذا او را مخصوص بقمر ساخته اند
و باید دانست که چون انسان شریفتر از حیوانست و حیوان
شریفترین اجسام مرکبه نسبت داده اند حیوانرا بانسان
و همچنین دواها و داروها که تعلق میگیرند از بدن حیوان و
اخلاط او و اعضاء او وقتی که حکماء ذوی العقول تدبیر کرده
باشد فاضلترین جمیع دواهاست و بهترین جمیع زهرهاست
و عظیمترین جمیع مرکبات ارضیه است و علی هذا القیاس بدانکه
جسم یا بسیط است یا مرکب بسیط آنست که همین یک جزو باشد و
پس مثل کره آتش یا کره باد و غیره اینها را اجسام می نامند و اگر
چند جزو باشد مثل حیوان و نبات و معادن و ابر و برف
اینها را اجسام مرکبه مینامند **استخراج** در پیدا کردن آبی که
حکما او را صابیوس نام نهاده اند باید گرفت صدف ضفدع

زهر سیم را که اورا عوام کوش ماهی می‌نامند وهم را باید سوختن
ونوده که هنوز از جوش نشسته باشد وسرد نشده با او ضم
باید نمود ومثل جمیع اینها قطره وقلیه در روا نیست که ادا استاد
به‌هم می‌رسد بعد از آن که همه را سحق کرده باشند مثل دارو سحق
سائیده را کوبند وبعد از آن باید اینها را در حوض بزرگ کنند و
غمز کنند با آب غمز کردن چیزی عبارتست از این که چندان آب
بر سر او ریزند که او میان آن آب ناپدید شود وبعد از آن باید که
سبوس بسیار که از گندم فرا گرفته باشند ودر آن حوض کنند و
سر حوض را با شاخهای درخت بپوشانند وهفت روز بگذارند رند
وبعد از آن سوراخ حوض را بگشایند تا جمیع آب جاری شود
وبریزد بحوض دیگر ونگه دارند اینست آب اول که نام او
صابیوس است والله اعلم **استخراج** آب که آنرا حکما فوربالی
نام نهاده اند باید گرفتن از صدف مذکور جزوی واز نو ده
جزوی نوره عبارتست از آهک ونوشادر جزوی
واز بورق سدس جزو یعنی یکحصه از جزوی که از نوشادر
حصه کنی وباید همه را یکجا جمع نمودن وهمه سحق
کردن وباید بهر بیند از آنکه بسبوس بسیار کوفته

کما از یخ

کما از یخ فرا گرفته باشند وباید که هفت مثل آنچه
اورا غمز کرده سبوس ریختن سرش را با شاخهای
درخت پوشانیدن وچهارده روز بدان حال
داشتن وبعد از آن مدت سر حوض را گشودن
بحوض دیگر نقل کردن اینست آن آب که فود بالی
نام نهاده اند قوت این دو برابر قوت آب اول است
استخراج آب سیم که اورا عرا سیوس مینامند باید
گرفتن از نمک بیست درهم ونوشادر یک رطل وباید
اورا بصد وبیست رطل آب ریختن چندانکه ازین
آب چهل رطل باقی بماند وبعد از آن باید هشتاد
رطل آب ریختن وپختن تا باز چهل رطل باقی
بماند همیشه هشتاد رطل آب باید ریخت که تا آنجا
باقی بماند که چهل رطلست ودر طی صد وبیست درهم
باشد وباید جوشانند تا چهل رطل باقی باید همچنین
تا هفت نوبت عمل کا آید پس هرگاه که باقی ماند
ازو در طبخ هفتم چهار رطل ماند از آتش فرو گیرد
پس بریزد با واز صدف سوخته گرفته چندانکه

مثل خمیر شود پس بگیرد مثل وزن او آبك ومثل
سدس وزن او نوشادر ومثل سدس وزن او
نوشادر ومثل سدس وزن او زرنیخ زرد ومثل
ثلث او کبریت ومثل ثلث او قلی وبعد ازان این
مجموع را باید سحق کرد وازآب دوم هفت آنقدر که
اورا عجن کرده باید ریخت وبعد ازان باید پوشید
وبیست ویکروز گذاشت بهمان قاعده که گفته شد
از حوض اول نقل کند بحوض دوم اینست آب سیوم
که عراسیوس نامیده اند استخراج آب چهارم که
آنرا طریاس نامیده اند واو نهایت مقصد است
باید گرفتن برادهٔ مس وبرادهٔ آهن وبرادهٔ ارزیز
سیاه بطریقی که اجزاء همه برابر باشد وبعد ازان
باید که سحق کند در سنگ صلایه بمرتبهٔ که شراب که در حوض
باشد پس داخل کنند سدس جزو نوشادر وسدس
جزو زاج تا آنکه اجزاء در سحق بکمال نرمی برسد
بعد ازان در آفتاب بگذارند تا خشک شود واضافه
کنند باو مثل او نوشادر وسدس وزن او زرنیخ

سرخ

16

سرخ وثلث او کبریت زرد وشش مثل او آهك
ومثل او صدف سوخته ومخلوط سازد این را
در حالی که پر نرم شده باشد پس بریزد بروازده عرا
سیوس هفت آنقدر که اورا عجن کرده ازو پس بیندازد
باو از پنجهای که بنوعیه که خشک شده باشد بعد برابر
اخلاط پنجهای بنوعیه که عبارتست از پنج سیم تا
لیست که اورا باکوت نیز میگویند بعد ازان بیست
وهشت روز بگذارد بعد ازان بر گرفته نگاه دارد
اینست آب چهارم که طریاس نام نهاده اند واین آب
بسیار کشنده است وبغایت هلاك کننده هر حیوانی
ملامسه کند او وبوی ضرر بسیار دارد بدماغ ولهذا
هرمس امر کرده است که کسی که خواهد ازو مشفع شود
ورا نوقت باید پنبه دو پیمه برگیرد در منخرین که دودرا
فرو برده باشند در گلاب وکافور نفع این آب بغایت
الغایه عظیم است در ذکر خواص این آب که طریاس
نامیده اند اگر ازو مقداری در هیئت ظرفی کنند ودر وی
بنهند هر عضوی که بوده باشد از اعضای حیوان مثل

یا جلد یا سپرز یا گوشت هرچه باشد بمقدار یکساعت
و سر آن ظرف را باندک چیزی بپوشانند چنانکه مانع هوا
شود پس بدکشی که آن عضو یا گوشت چنان بگذارد
که آب جاری شود و بیامیزد با آب بحیثیتی که هیچ در رنگ
نمیکند و اگر اندکی از و در چشم کسی که بخواب رفته باشد
بچکانند روان شود چشم او بطریق بجات مکان
بحیثیتی که نه بیند که با وی این کار کرد از سرعت عمل
او و فعل او در چشم او و دیگر چند قطره از و در بینی
کسی که بخواب رفته باشد بچکانند یا در گوش او بهم
میرسد تشنجی در دماغ او که هلاک میکند بعد از یکروز
یا دو روز و هر ظرفی که بوده باشد از ظرفهای مسموم
آهن هرگاه که مقدار یکشب در آن آب فرو برد
با تمام میسوزد بمثابه که اگر کسی خواهد که در دست
نرم کند البته مثل داروی نرم شود و فایده بزرگی او
در موضع خود ذکر کرده خواهد شد ان شاء الله تعالی **فصل**
در بیرون آوردن جوهری که در قوت مریخ پنهان است
باید فرا گرفتن خون آدمی پنج رطل و او را در قرع

وانبیق کرد

و انبیق کرد اما می باید که آن خون در حالتی که از
رگها بیرون می آید گرم باشد و اگر چنانکه کمتر از این
بهم رسد جایز است که آن مقدار خون بریزد که گرم باشد
بر آن اضافه کنند و باید که قطره از قرع و انبیق بچکاند
و نگهدارد او را بمقدار صد درهم بعد از آن بگیرد خون
خر و خون اسب بحیثیتی که قصد همین باشد که پس این
خون برای این عمل بیرون می آورم پس خمیر کن با آن
همین فعل دوا را از نکار یکجزو و نوشادر ده جزو
و زاج سه جزو و نمک دو جزو پس بریزد بر او درهم
ببیز و یکجزو پوست تخم مرغ که کوفته باشند پس
بریزد بر آن یکجزو و یکجزو از آن آب که آن از خون
گرفته شده و او را در جای نگهدارد که آفتاب بر او
نتابد مدت سه روز بعد از آن بگیرد زاج قبرسی
اعلی را چندانکه خواهی و او را نرم بسای با مثل او نوشادر
و بریزد بعد از هفت مثل نوشادر و بریزد بر او بول
خر هفت مثل عمر او یکروز تمام در آفتاب بگذارد پس
او حل میشود چنانچه کوهی که مکر آب سرخیست جمیع

او پس اضافه کن باو از آب چون مثل او با بجه اول
نگهداشته بودی و هفت روز بگذار پس سحق کن یکجزو
از نمک را بمثل خود و نوشادر و نصف جزو کبریت
سفید تا چون مخلوط شود بریز بانیم از آب بیست
آنمقدار که غمر اوست و طبخ کن این را تا آنکه از وده
درم بماند و بریز این را با بجه باد دوم نگهداشته
بودی و محافظت کن این را هفت روز پس بگیر یکجزو
زرنیخ زرد و یکجزو از زرنیخ سرخ پس بگذار در بالای
آتش بکفچه که از آهن ساخته باشد پس هرگاه که گداخته
و جاری شد بریز یکجزو کبریت و نصف جزو آبگینه
سحق کرده پس حرکت بده او را در بالای آتش تا خوب
باهم مخلوط شود پس از سر آتش برگیرد و بگذار که
سرد شود و سحق کن او را در سنگ صلایه بسرکه کهنه
یکساعت پس بریز او را بآنجه باد سیم نگاهداشته باشد
آهک پس همه را ببندد از در حوض چهارده روز
صاف کن آب آن حوض او را در حوض دیگر که او است
جوهری که در قوت مریخ پنهانست شرح منافع او

وخواص

وخواص او از جمله آنها یکی آنستکه جمیع جرک و
کثافت را از اجسام بدر میکند مثلاً هرگاه که
مس را یا آهن را در آتش گرم کند و در آن آب
فرو برد تا هفت نوبت جمیع کثافت از و بر طرف
میسازد و کمال صفا و لطافت در وی پیدا میشود
و خشکی که در ذات اوست برطرف میکند اگر
آهن باشد آسان میکند نرم شدن او را در
آتش و اگر هر روز یکقطره بر مرض که عوام اورا
خوکک میگویند اگر در گلو و سر و پیشانی برون
می آید بریزند زائل میکند او را بتحلیل میبرد و
همچنین اگر در مها را برطرف میسازد و دیگر
اگر آن فعلها که طریه اس میکند مگر آنکه طریه
گوشت و اعضا را می باشد و آب میکند و تشنج
بهم میرساند اما فسادی اگر در جسم بهم رسیده
پس فرا گیر از و هرگاه که واقع شود در وی زرنیخ
یکشبانه روز پاک میسازد او را بقوت کامله
خود پاک ساخته که قایم مقام نمیتواند شد غیر او

در پاک ساختن او بدانکه اهل کیمیا پاک ساختن
اجسام را تنقیه مینامند **باب** در پاک کردن
زرنیخ قاعده چنانست که اول در کفچه آهنین بگذارند
و در آتش بگذارند پس چون که گداخته شد آبگینه مثل وزن
زرنیخ و توجه باید که درین حال حرکت دهی او را پس اگر
اول آبگینه بگذاری بعد از آن زرنیخ گداخته را با او ممزوج
سازی بهتر است برای عمل تو بعد از آن ساعتی را با بول
یکروز تا شب پس بیرون آور از ظرف پس هفت مثل خمر او و بگذار
یکشبانه روز پس بریز باو دیگر خمر او و از آب کنند تا
خمر او و از سرکه سه خمر و از آب شیرین مثل جمیع اینها و طبخ
کن این را با آتش نرم بعد از آن بشوی با آب و بگذار که خشک
شود پس نگهدار **نوع دیگر** درین عمل و این آسانتر است
از اول از روی عمل باید گرفت زرنیخ زرد را و او را کوچک
کوچک شکستن مثل نخود و در کفچه آهنین انداختن و در
روی آتش گداختن بعد از آن پاک کند سحق کرده باشد که بایست
باید آمیختن تا آنقدر که مثل وزن زرنیخ بهم رسد بعد از آن
باید که کند و آبگینه را بمقدار وزن او سحق کردن و با یکدیگر

آمیختن

آمیختن بعد از آن با او ممزوج ساختن آنگاه بسدس وزن
او نوشادر در آمیختن و میباید که آنکس که این عمل میکند
از بوی او احتراز کند باین طریق که در منخرین پنبه کند که
او را بقطران تر کرده باشند پس آنگاه بر روی آتش نهند
و بیندازد در او مثل سدس او شب یمانی و ربع وزن او زیبق
که عبارت از سیماب است و سحق کند او را در سنگ صلایه با سرکه
شیره انگور کامل بعد از آن بیندازد در شیشه و ده
مثل خمر او و بنهند او را در چاه تعفین بیست و یکروز
بعد از آن از چاه بیرون آرد پس اعاده کند سحق او را با سرکه
و بشوید بجدی که آب صاف شود و شیرین که مطلق طعم
دیگر نداشته باشد پس در سایه خشک کند و نگهدارد
باب در تصعید زرنیخ زرد پاکیزه کرده شده بدانکه
تصعید در اصطلاح اکسیریان عبارتست از بهم رسیدن
اجزا سفید از اجساد در روی ظرفی که روی بر ظرف در کوزه
عمل طریق چنانست که اول مملو کند بمقدار دو مثل وزن
خودش از زیبق این بهتر است در فعل و شریفتر است
در تصعید و مقصود نیز دیگر است در عمل که مراد است

پس اگر تصعید یافت در آن ظرف بجشیئی که نوش سفید شده
پس او مراد است زیرا که اول بار تصعید یافته باشد و نوش
سفید شده باشد پس بگیرد آنچه از و تصعید یافته و بساید
در سنگ صلایه پس بگیر که یا سدس وزن او نشادر پس شوید پس که بعد
از آن شرا اورا با براده مس که مقدار نصف عشر وزن او باشد
و آبگینه سحق کرده مقدار سدس وزن او پس بدرستی که تصعید
میباید بهتر از اول در لون و براقی اگر چنانکه خللی در عمل نکند
پس اگر راضی نباشد بسفیدی او اعاده کند عمل اخیر مذکور را
بعینه پس بدرستی که کمال سفیدی تصعید میباید و باید که حذر
کند از تیزی آتش پس بدرستی که افراط او زرنیخ را میسوزاند
بجهة آنکه طبیعت زرنیخ از طبیعت زرنیخ کبریت نزدیکتر است
با آتش والله اعلم **باب** در پاکیزه کردن مس بگیر مسی سرخ
باشد صفحه او و طبخ کن او را در یک غمره آب شیرین و پنج مثل
غمر او آبی که فشرده باشند از کندنا یا سدس عشر وزن او
از مرده سنگ و عشر وزن او حلتیت و حلتیت دو بابت
یکی صمغیست و دیگری آنست که او را انگزه خوانند تا وقتی
که آب بر طرف شود بعد از آن از دیگ بیرون آید و بشو مروے

اورا پاك

اورا پاك سازد چنانچه هر چه در روی او از کثافت باشد
زایل شود پس گرم کند از آتش معتدل و بعد از آن فرو برد
در روغن زیتون بیست و یکبار آن عمل کند تطهیر نحاس
اینست و زایل ساختن سیاهی او و خشکی او **باب**
در سفید کردن و شباهت بهم رسانیدن او بنقره و این عمل فا
فاضلتر است از جمیع آنها که بما از هرمس رسیده است و حکیم
در زکار بلیناس نیز او را بجهت این عمل ثنا کرده است بگیر مس
پاکیزه کرده خشک شده یک رطل و بگداز او را در آتش پس هر گاه که گداخته
اندکی از بوره سفید بروی او بپاشد از پروده درهم از زرنیخ
پاکیزه کرده شده تصعید یافته که سپید باشد در ورق نقره
سفید نازنین و با و باید دمید بمقدار یک ساعت چند آنکه دو
مخلوط شود پس بدرستی که بیرون می آید نقره سفید صافی که
هر کس او را ببیند بیشک نقره داند اگر چنانچه او را با
نقره ممزوج سازد در آتش ثابت تر است و نرم تر **نوع دیگر**
بگیر نصف رطل از زیبق و او را در یک سنگ صلایه کن و
بریز با و نوشادر مثل سحق کامل و از آب طریا اس لقب آوست
چند آنکه حاجت باشد او را سیراب کن بعد از آن سحق کن

یکروز و یکشب و بعد از ین بیندازد باو از زرنیخ زرد ربع
وزن جمیع پس سحق کن یکروز و یکشب و درین حال باید که
از طرایاس جبدان باو بریزی که او صلاحیت سحق پیدا
کند و قابل مخلوط شدن اجزا گردد بعد از آن این را
در یک کوزه کن که او را محکم ساخته باشند و آن کوزه
را در گل حکمت بگیر و بگذار که خشک شود پس بار دیگر
در گل حکمت بگیر و بگذار که در سایه خشک شود پس در زیر
او مدت هفت ساعت آتش قوی برافروز بعد از آن آن
کوزه را بشکن پس او دیگی در کمال خشکی مثل شنگرف یعنی
اما رنگ او در سرخی مثل شنگرف نیست پس سحق کن او را با سفیدی
تخم مرغ یکروز کامل پس او را در سایه خشک کن و او را سرکه
بخشان بعد از آن سحق کن باز بسرکه یکروز پس بشوی بسرکه
هفت نوبت بعد از آن بشوی به آب شیرین هفت نوبت دیگر پس
خشک کن و اضافه کن باو مثل وزن او زیبق و اینها را سحق
کن و بهم مخلوط ساز بعد از آن تصعید کن اینها را در کوزه که
تصعید میاید همان رنگ بلون نقره اما اینقدر هست که
سفیدی او کمتر از سفیدی نقره است پس بیندازد از و یکدیرم

برده درهم مس که پاکیزه شده باشد در و واللّه اعلم
باب در نرم ساختن مس پاکیزه کرده شده باید دانست
که عملها که بیک طریق ساخته میشود و در اوقات مختلفه
احوال نتیجه های ایشان مختلف میشود بسبب اختلاف شکلهای فلکی
در اوقات مختلفه زیرا که گاهی در وقت عمل که باو متوجه شده
ظاهر میشود آثار مریخ و زحل بجهة آنکه اینها از فلک بیرون
میروند بسیار است که در وقتی از اوقات بر نقره که بصنعت
آن ساخته شده باشد اثر خشکی وارد میشود مثلا وقتی خواهند
از ها آلات بسازند مثل لگن و چراغ و کوزه و غیره اما
هرگاه که باو نقره معدنی ممزوج ساختی که عبارتست
از نقره خالص زایل میشود از و جمیع اینها و هچه از آلات
و صنایع و دراهم که بخواهی بسازی میتوان ساخت فاما اگر
مضطر کنند ترا در ساختن ظرفی یا درهمی با فراد یعنی ساختن
آنها از دارو بی آنکه نقره باو ممزوج سازی پس برتست که
او را گرم کنی و در آبی که نرم کننده جداست فرو بری اینست
صفت آب ملین فرا گیر برگ زردآلو و برگ شفتالو و برگ
امرود از هر یک جزوی و اینها را در حوض کنی و بریزی باو شیر جزو

وازشیرهٔ صحرای وسدس جزو از آب کندنا ونیم جزو از آب
شیرین وتعفین ده اینها را از دفن کردن در زیر زمین چهارده
روز پس بیرون آر برگها را خوب بکوب پس باز در آب گذاشته
چهارده روز دیگر در زمین دفن کن پس بیرون آر وخوب
این برگها را بیفشار وبریز باو یک جزو روغن کبریت پس
ویکروز دیگر تعفین ده پس اضافه کن باو از آب خولنجان که بتقطیع
وانبیق قطره قطره کشیده باشند بعد از آن تعفین ده اورا چهار
روز بدین که مدفونه باشد در سرگین اسب وسرگین خر وبریز
بران سرگین آب سرد وبعد از آن هر روز بران سرگین بول کن پس
چون گذشت ایام مذکوره بیرون آر اورا از جای تعفین پس آ
آن آب که نرم کننده است واین از اسرار مخزون است نگهدار
اورا ان شاء الله تعالی **صفت** آبی که نرم کننده است این آب زهر
کابلیاس نام نهاده یعنی ازو میکند نرد خشکی یکجزو زیره که از
ستم است تراشیده باشند یکجزو وزن سیم خام نیم جزو و
که گوش ماهیش تراشیده باشند سه جزو وزین گوش بدرنی
ربع جزو وبریز براو خون بریز بوزن جمیع آنها پس دفن کن
در سرگین یکروز ویکشب وبریز باو مثل او خون ومثل او زیت پس

دفن کن

دفن کن در سرگین بشرطی که در ظرفی باشد یک شبانه روز وبریز
براو دردی روغن سیم مثل وزن جمیع آنها از آنچه مذکور شد
ومثل عشر او از زاج ونصف عشر او از نشادر که حل کرده
باشی از نوشادر وزاج را پیش از ین در آب بریز این آب ط
بهر در نفع رسانتر است پس آنرا قطره قطره از قرع وانبیق
بچکانند پس بدرستی که او بیرون می آید آبی که رنگ او مثل
رنگ طلاست ونرم میکند مس را بجهة مناسبتی که میان آنها
هست که دیگری در این امر قایم مقام او نمیتواند شد والله اعلم
باب در ثقل کردن هیئات مس بهیئات طلا وشکل او واین باب
از بابهای عظیم است نزد سالک هرمس باید دانست که سزاوار تر
جسم را ثقل کردن از هیئات خود بهیئت طلا نقره است
ومس واین از جهت آنست که نقره ممزوج میشود بطلا وطلا
ممزوج میشود باو بجای آنکه یکی از اینها در دیگری کیفیتی زبونی
پیدا کند وبجای آنکه اینها را برطرف کند زیادتی بلکه هر کدام از اینها
که بوزن بیشتر است رنگ او بیشتر فهم میشود اما در حالت
تمازج هر دو مساوی اند ودیگر زمانی که دران زمان نقره آب میشود
مساوی نمایند که هر دو طلا آب میشود واین موافقت دیگر

نقره را در طبیعت طلا اما مس پس بدرستی که او شبیه ترین اجساد
هفتگانه است از روی لون بطلا و زنای بگرمی آب میشود و
دیگر او نیز قبول ممازجت طلا میکند لیکن اینقدر که قبول ممازجت
او کمتر است از قبول ممازجت قمر طلا را و از طلا اندک
خشکی کسب میکند پس براء اینست که فکر کرده نزه است نقره
نزدیکتر از طبیعت طلا ز مس مگر آنکه زنگ مس اندک سرخ
واقع شده پس قبول مس رنگ طلا را عیانست و ظاهر جمیع مردم
چنانکه اگر کثافت او را زایل کنی و اندک بر وی بندازی لون
طلای خالص عیان میشود پس سزاوار اینست که بوده باشد
امر چنانچه هرمس فرموده است که گفته است که هرگاه توتیا را
پاکیزه کنند و تدبیر کنند او را تدبیری که موافق حکمت باشد
و بیندازند مس را زرد میگرداند او را طلا و بالکمال دارو
مسازیم طریق تدبیر توتیا را انشاالله تعالی صفت پاکیزه کردن
توتیا باید دانست که جمیع معدنیات که بیرون می آیند از معدن
و آن اشیا که بسبب صنعت شباهت بمعدنیات پیدا میکنند مستغنی
نیست از بعضی زوایدات بجهت آنکه تولد میکند در وی سوختن
یا پختن که از اندازه بیرون باشد بسبب قوت کبریتی و قوت

نمکی

۲۴ نمکی و خاکستری پس بدرستی که اینها در شیرین عملها دفع میکنند
صلاح را و اثر میکنند فسادی بغایت زشت پس جهت همین است
که پاک ساختن اجسام معدنیات را از چرک و کثافت از
عظیمترین آن چیزهاست که سزاوار است و ما او را قصد کنیم پس
هرگاه که اراده کنی پاکیزه کردن توتیا را پس باید که زهره در خانه خود
باشد و قمر با او اتصال داشته باشد اتصال مقبولی و دیگر باید در آنست
زحل در خانه خود باشد یا در شرف خود پس بگیر از توتیا سه رطل
و او را بسیار نرم بسا بعد از آن یک عمرا آب سوم که از دها سیوم
است بر وی بریز چندانکه در حد همان آب یک شب بعد از آن آبرا از وی بریز
پس بشوی بسرکه تند بعد از آن بشوی با آب شیرین بعد از آن بسا با مثل
نصف او زیبق و ثلث وزن او شنگرف و مثل نصف عشر او نشادر
و بخور ماورده و روغن تخم مرغ و او را بهایه کن در آتش که معتدل
باشد در قوت مقدار هفت ساعت بعد اضافه با و مثل عشر او
مرداسنگ و مثل عشر او از زیبق و مثل نصف عشر او در وسخت
و اینها را نرم بسای در سنگ صلایه با آب دوم که قوی بالاست یکساعت
بریز با او از همان آب یکغمره و بگذار در وی یک شب بعد از آن بریز آنرا از
آب را و بشوی با سرکه تند پس بشوی با آب و نمک بعد از آن با آب شیرین

پس خشک کن و اضافه کن با و سدس وزن او زیبق و وزن
ثلث او شنگرف پس نرم بسای جمیع اینها را و بجوز داوده آب نرم
کننده است که عبارتست از کابلیاس پس بریان کن در آتش معتدل
القوه یکشبانه روز پس نرم بسای و بشوی با آب اول که عبارتست
از صابون پس بعد از آن بسرکه و بعد از آن با آب و نگهدار که توتیای مطهر
اینست **فصل** بدانکه این توتیا اکسیر اعظم است میگرداند
صورت مس را بصورت طلا در لون و رونق و قوت و سستی
شبه او میسازد و آن وقتیست که از آن بیندازی وزن
پنج درم بر بیست درم مس میگردد آن طلای عیار که شک نمیکند
کسی که می بیند وصیت میکنم ترا نگهداشتن این باب زیرا که نفیستر
علوم است و شریفتر این بابها **باب** در پاکیزه کردن نقره
بخالص ساختن اوست از جمیع چیزها در بیختن او با ادزیر
قلعی بر آتش که قوت بسیار باشد و این عمل مشهور است در جمیع بلاد
و جمیع مکانها پس احتیاج بذکر او نیست **باب** در اکسیر نقره
آنچنان اکسیری که نقل کنند او را بطلا و محتاجست این اکسیر بچهار
قاعده **قاعدهٔ اول** این را آتش نامیده اند باید گرفت از براده
طلا دو مثقال و از براده نقره دو مثقال و از نشادر یکمثقال و از

کبریت

٢٤ واز کبریت زرد یکمثقال و نرم باید کرد جمیع اینها را بسنگ صلایه
با سرکه شراب تا آنکه نرم شود و در ساییده جمیع اینها پس بریز باو
مقدار پنج درهم زیبق و سحق کن این را سحق کامل یکشبانه روز
پس او را در کوزه کن که از گل ساخته باشند یا در قاروره آبگینه
کن و او را در گل حکمت بگیر و در شور بگذار و باید که قعر جی مثلث
مشتبه باشد و ناظر نباشد بیکی از نخین و باید که ببرون آید
بعد از هفت ساعت از قاروره و نگهدار آن که او است آنچه
آتش نامیده اند **قاعدهٔ دوم** بگیر از براده مس سرخ نازنین
پنج مثقال و از زر سوخته که او مس سوخته است دو مثقال
پس سحق کن او را در کمال نرمی و اضافه کن به براده و سحق کن
جمیع اینها را با آب ترش تدبیج باد و درهم نوشادر یکروز و یکشب
و بعد از آن بجوز داوده سرکه و یکدرم نوشادر زیاده کن و سحق
کن یکروز و یکشب غیر از اول و در سایه خشک کن و نگهدار
قاعدهٔ سیم بگیر کبریت و زرنیخ مثقال و بینداز به پنج مثقال
نقره خالص و این باید که چندان گداخته باشد که سوخته باشد
پس سحق کن و اگر باقی مانده باشد از و چیزی که نسوخته باشد
اعاده کن بآتش تا بگذارد و بریز باو کبریت زرد پس سحق کن

این را با آبی که در قوت مریخ پنهانست یکروز ویکشب
پس اضافه کن بر او از مس سوخته و براده نقره و براده مس از
هرکدام دو مثقال و نوشادر سه مثقال و بجود داوده از
جوهر مریخی مذکور و سحق کن یکروز ویکشب پس خشک کن
در سایه و نگهدار **قاعدهٔ چهارم** بگیر از براده نقره دو مثقال
و از براده مس نیز دو مثقال و سحق کن این هر دو را علیحده با آب
خوب شسته آنکه با او نوشادر باشد و اضافه کن این را
بوزن پنج مثقال از زیبق و جمیع اینها را سحق کن
که بغایت نرم باشد تا خوب مخلوط شوند پس بینداز
با او از نوشادر یکمثقال و از بوره یکمثقال و شنگرف یک
مثقال و سحق کن او را یکروز و یکشب بعد از سحق بریان
کن او را با آتش معتدل هفت ساعت پس سحق کن
و بجود داوده آب چهارم را پس خشک کن در سایه
پس بجود داوده از آب طبریاس چند آنکه احتمال داشته
باشد او در این حال سحق بعد از آن در سایه خشک کن
پس از آب چهارم بجود داوده و خشک کن تمام را سه بار
پس هرگاه که قمر متصل باشد بمشتری اتصال مقبولی

ومشتری

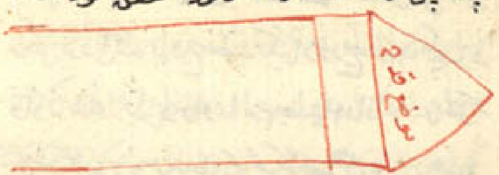
۲۵
و مشتری مستقیم باشد و در خانه خود با قمر قران داشته
باشد اشراف جمع کن میان این چهار قاعده بر روی
آتش و داخل کن روغن تخم مرغ را که با قرع و انبیق
استخراج پذیرفته باشد و باید که آتش نرم باشد پس جمیع
اینها را در قاروره کن و او را در گل حکمت بگیر و خشک
کن همچنین تا سه بار پس او را در روی آتش معتدل
القوه که بقوت آتش شنگرف باشد بگذار و بعد از آن
بیرون آر که می بینی جمیع را سنگی که در رنگ او سرخ باشد
اندکی بسیاهی زند او اکسیر بزرگست نگهدار او را
و حمد و شکر واجب الوجود بجای آر بجهة آن نعمت
و توفیق که بتو داده **صفت** انداختن این اکسیر
بر نقره باید فرا گرفتن از نقرهٔ خالص علی پنجاه مثقال
و او را گداختن و فرو بردن سه بار در آب نرم که نرم
کننده است که در اصطلاح او را آب عتیق خوانند پس
او را بریز و بینداز بر و بوره پس هرگاه که این افاده شد
باید گرفتن از اکسیر مقدار یکمثقال و او را در ورق
طلا کرد بطریقی که مجموع را فرا گیرد و این بجهة آنست

که مبادا آنکه تا مخلوط شود آکسیر بنقره آتش اورا بسوزد
واگر در میانه ورق نقره که بسیار تنک نباشد بگذارد
او نیز جایز است پس باید اورا یکساعت حرکت داد ن
واورا پوشیده پس باید از بوته بیرون آوردن و در آب
سلیقه فرو بردن بعد از آن بیرون می آید طلای نادری
که هیچکس شک نمیکند تمام شد فن ثانی بتوفیق یزدانی

فن سیم در ساختن ذهبها مانند کودات در ذخیره اسکندر
ذوالقرنین در کتب ذهبها گفته است هر سه هر گاه
مریخ در عقرب که خانه اوست نزول کند باید گرفت
از خون انسان وقتی که از دل بیرون آید مثلا
وقتی آدمی را دل گشوده باشد بسبب فصد اینهم
جایز است و باید بر او آمیختن در حال بمقدار او
شیر خر ماده واگر بریزد شیر را بدان خونی که هنوز
هیچکدام سرد نشده باشند جایز است پس بگیرند از
مجموع اینمقدار دو رطل پس بنهند در میان او مثل
وزن او در تخم ماهی بشرطی که اورا با هفت تخم
مرغ کوفته باشند بر دفن این را چهل و نه روز

درچاه

26 در چاه تعفین که صفت آن اینست باید که اعتماد کند
باین که در موضعی که هموار باشد چاهی بکند که فراخی
سر او دو گز باشد و از پایین تا بالا هم مدور بکند
و عمق اورا سه گز بکند پس باید که اندرون اورا همه
جا هموار بکند پس هرگاه که اراده کند تعفین چیزی را
باید که آنچیز را در قعر چاه بگذارد بشرطی که قوچی
باشد بالای او طشتی را که از برنج ساخته باشند
بر سر او بپوشانند و میباید که آن طشت بقدر فراخی
چاه باشد بپوشانند بالای او سرگین اسب و سرگین
خر که برابر هم باشند با سر چاه و در هر پانزده روز
تغییر دهد سرگین را و هر روز بر و بول کند هفت مرتبه
که هر مرتبه یکرطل باشد و در هر روز باو دو بار آب
سرد بپاشد پس اینست طریق تعفین و اینست صورة
چاه پس هرگاه که اخلاط مذکوره متعفن شود مدت



چهل و نه روز پس بیاد قدح را و مخلوط ساز
همه را در هاون بکوب او را نرم خواه در رو
کرم بهم رسیده باشد و خواه بهم نرسیده باشد پس اضافه
کن از تخم مورچه چندانکه ممکن باشد پس بر و اضافه
کن بمقدار وزن او پیاد عنصل که کوفته باشند
و خوب مخلوط سازند پس جمیع را در قدحی کن و سرش
را بپوشان و در چاه تعفین بگذار بمقدار بیست
و یک روز پس سر او را بگشا و او را در طبیخ کن تا خشک
شود بعد از آن در قارووره کن و نگهدار پس اینست
آن ذهری که هرمس او را مبتداء نام نهاده یعنی او را در
زبان یونان و اصل است و این تسمیه بجهة آنست که قوت
او میرسد بدل بسرعت تمام و میکشد آنکس را او را خورده
باشد و خوراک او بوزن یک درهم است صفت
ذهری که نام او طالیوس است کفته است هرمس که هرگاه
زحل نزول کند با وج خود بگیر از زرنیخ زرد یکجزو
و از نوشادر یکجزو و او را نرم بسای بعد از آن در سرکه
شرابیه کهنه فرو بر میباید که سرکه سه مثل وزن جمیع

داروها

27 داروها باشد پس بگیر براده سرب ربع جزو و از سوخته
یکجزو پس همه را در سنگ صلایه کن و بپند از بر و سرکه
که اینها را در غرو برده بودی و او را دو روز بسای پس
او را در ظرفی کن با زهر کوساله و او را در سرکین پنهان
کن تا چهل روز پس بیرون آور در قارووره کن و او را
از خانه تاریک بیا و بز اینست آن ذهری که حکما
او را طالیوس نام نهاده اند و وزن او دو دانگ است از او
در شراب یا در طعام بهر کس که دهی در همان روز میکشد
تا که وقت ابتداء عمل تو وقتی باشد که قمر با مریخ مقارنه
داشته باشد یا کوکبی که معروفست بابو الغول صفت
ذهری که حکما او را نیش بر نیش نا میده اند کفته است
هرمس که هرگاه مریخ نزول کند در برج اسد و او بر
حیثی که ظاهر میشود طبیعت او پس بگیر از فربیون پنج
درهم و او را نرم بسای پس بگیر سه بادکوهی را میباید
که این مارا از آب دور باشند و پس سرهای ایشانرا و
دمهای ایشانرا و این سرها و دمها را در هاون بکوب
کوفتنی خوبی که همچو غبار شود و او را سیراب کن از سرکه رسیده

دسیده ویکساعت مخلوط کن با وزیبق سیخ درهم واز نوشادر
واز دماغ انسانه یکدرهم پس اورا در قدح آبگینه کن و بپایین
باو فرسوده را وآن قدح را درمیان قدحی دیگر که از آهن
باشد بگذار باید که این هردو قدح موافق هم باشند که ما
بین اینها فاصله نداشته باشد واورا در گل بگیر و در سرگین
تازه دفن کن و بگو کسی را که باین سرگین در هر روزی سه بار
بول کند پس بگذار تا یکدوره قمر برو بگذرد ابتداء عمل تو
باید وقتی باشد که قمر مقارنه داشته باشد تا مریخ در برج
اسد پس هرگاه که قمر عود کند و باز مقارنت با مریخ بهم رساند
باید که تو اورا در همان حال مقارنت بگشایی واورا در حقه
از آهن کن پس اینست آن زهری که حکما انیش بنیش نامیده اند
وزنه دو دانگ میکشد تا مقدار چهار ساعت صفت
زهری که اورا انالیموس نامیده اند که گفته است حکیم که در وقت
هرگاه از اتصال مریخ بگردد و اتصال بزحل باشد پس بگیر
از در داریج دو درهم واز سام ابرص که عیار نشسته از وزغ
دو عدد را از تخم مورچه یکدانگ واین را در هاون کن و بکوب
بقوت تا مخلوط شوند پس بینداز بر دیگ عرق واز آب

واورا

٢٨ واورا در سرگین دفن کن آنجا که سرگینی که هر روز یکبار
بول کند تا مدت چهل روز پس بیرون آور در حقه از مس کن
اینست آن زهری که استخراج کرده است اورا حکیم سطرودیوس
واورا انالیوس نام نهاده ومعنای او پوشیده بوده است وزنه دو
درهم از وهرگاه که حاصل شود در معده انسان با طعام یا
شراب حادث میشود بسبب او در بن روز تب محرقی و مرض
حادی که ممکن نیست خلاص شدن از و در روز چهارم وظاهر
میشود بر آنکسی که اورا نوشیده است علامات سه شارب زهر را
میشود و کسی گمان میبرد که مردن او نیست مگر بسبب مرضی که
حادث میشود پس اگر مشکلی باشد بتو پیدا کردن تخم مورچه
پس اعتماد کن بسوراخهای ایشان باین طریق که سرکه بریز بدانجا
تا ایشان هم از آنجا بیرون روند و تو تخم ایشانرا بر گیر
و بکار بر والله اعلم صفت زهری که اورا جغرانیاسرنا
میده اند باید گرفت براده مس وبراده آهن را وبراده از زیر
سیاه از هر یك یکجزو وسحق کن اینرا در سنگ صلایه که از اد زیر
سیاه باشد با نیم جزو نوشادر یکشبانه روز پس ببر برده او از
زرنیخ زرد ربع جزو واز زرنیخ سرخ ثلث جزو واز قلی

یکجزو ویکشبانه روز دیگر سحق کن پس اضافه کن بر آو از زیبق
چهار جزو واز کبریت یکجزو پس اورا تصعید میباید کرد جسمی سخت
مثل سنگ نیمه هم از و میکشد تا دو روز بنما شد اورا علاجی
صفت زهری که ترکیب کرده اورا افتان بن انوش فرا گیرد از قطی
وبوزه اجزای که مساوی هم باشند واز زرنیخ زرد وکبریت زرد
سدس جزو از نوشادر ثلث جزو و بریز بر او بول اسب سه مثل
عزاو و بگذار که در سرکه بوده باشد و باید حرکت داد اورا هر
روز سه بار پس سوراخ حوض را بگشای تا جاری شود آب بحوض
دیگر و طبخ کن اورا با آتش نرم چندانکه همچو عسل قوام پیدا کند پس اورا
نگهدار پس بگیر از جزو اخیر عقربها وجعلها و هر چه هر چه میسر شود
یعنی هر کدام که حاضر باشد و اگر بوده باشد همین عقربها و بس در ساترا ست
در عمل پس جمع کن از این جزوی و نرم بکوب با سه وزغ که شبیه باغ
باشد پس بریز بر این ده مثل عزاو سرکه که بسیار ترش باشد و وزغ
صحیحی پس طبخ کن این را تا وزغ از هم بپاشد پس اگر حاضر نباشد
شیر سوخ پس بر وده جزو از سقمونیا و طبخ کن اورا با آتش نرم
چندانکه همچو عسل شود در قوام پس بریز بر او پس صاف کن اورا
بر آنچه نگهداشته بوده و خوب مخلوط ساز هر دو را باهم و اضافه کن با سنها

جزوی از نوشادر و طبخ کن جمیع را با آتش نرم تا این بسته شود
بعد از آنکه بسته شد در آفتاب بگذار تا خشک شود بر او است
زهر کشنده پس اورا از ظرف برگیر و در قاروره ببند از و نگهدار
اینست آن زهری که ترکیب کرده است اورا فتان و خوراک
او بوزن یکدرهمست در طعام یا در شراب **صفت** ترکیبی که
اورا بلادس نامیده اند بگیر از پیاز عنصل که اورا اسقیل گویند
دو رطل پس بکوب کوفتن خوب پس بپند از بهر برک شبرم را
و شاخهای اورا سه رطل و از پیاز نصف رطل و بکوب اینها را
بقوت سخت پس بریز بر او از بول اسب یکمن و بگذار یکروز
ویکشب پس حیله کن در فشردن او خیابخته دست بر و نسا و
وبجوشان آن باده را با آتش نرم لطیف تا در قوام مثل عسل شود
پس اورا در قدحی کن و بپوش بالای اورا با قدحی دیگر
و دفن کن اورا در چاه و بپوش بالای اورا با طشت که از برنج ساخته
باشند و بالای آن طشت را با سرگین اسب بپوش و چهارده روز
بگذار و در هر روز سه بار با و بول کن پس سرگین را تغییر بده
و چهارده روز دیگر بگذار پس بیرون آر بعد از چهل و دو روز در
آفتاب بگذار تا خشک شود چنانچه هیچ رطوبتی در و نماند یا

برآتش نرم ضعیف همیشه بگذار تا خشک باقی ماند پس بدهند
که وزن یکدرهم از و در طعام یا در شراب تا مدت دو روز میکشد
والله اعلم صفت زهری که معروفست بالقیا ثاد معنی
او مایع ملوکیست هر چیز که او سیلان داشته باشد او را مایع
خوانند فرا گیر از بادهایی که سر ایشان نزدیک باشد و کوهی
باشد و از آب دور دو عدد بشرطی که هر دو نزدیک باشند
و سر اینها را پس قطع بکن دم یکی از اینها را بپوش کن شکم اینها را
و بیرون آر آنچه در شکم اینها هست و نگهدار باز هرهای اینها و
بکوب سر اینها را گوشت خوب و بینداز اینها را یا جثه ایشان را
در دیگ نزدیکی بعد از آنکه بریزی بالای جسم اینها را کوبیده
بحیثیتی که هر یک قطعه ایشان بوزن ده درهم باشد پس
بریز اینها را از آتش ابکره دو واقی بقدره باشد نوشادر بیست رطل و طبخ کن
اینها را با آتش نرم تا آنکه از هم بپاشند پس بگیر از آتش و
صاف کن آبرا و بگیر روغن را اینست آن زهری که گفتیم که او را
مایع ملوکی نامیده اند وزن یکدرهم از و در شراب یا در طعام
میکشد در یکروز صفت زهر که مشهور است ببرادریس
معنی او اینست که میکشد او بدو طریق و این جهت آنست که
این زهر میکشد آشامنده را و هر گاه که با و آب دهند شمشیر را

یکادر

یکاره‌ی را یا تیر را و جراحت زنند با او بانسان میمیرد
بهمین جراحت که نجات نمیدهد او را نه تریاق
و نه علاج دیگر البته بگیر از اشنان سیزده رطل و بکوب
و خرد کن و در بول اسب که بیست رطل باشد پس او را در آفتاب
بگذار در ماه اول تابستان تا خشک شود پس بریز
او از آب بیست رطل باشد و حرکت ده هر روز با
چوب انجیر تا خشک شود پس بریز او از آب بیست
رطل و بگذار در آفتاب تا باقی ماند از وده رطل پس صاف کن
او را و بریز آتش نرم اینست دکن اول از براده مس و
از براده آهن نصف جزو و از نوشادر جزوی و از زرنیخ
جزوی و از کبریت سرخ نیم جزو و لیسای اینها را در سنگ
صلایه با بول خر یکشبانه روز پس بریز او دکن اول را
اندک اندک تا همه را بخورد پس از کندس و از شاخهای
لاهیه که عبارتست از شبرم نیم رطل و بکوب جمیع او
بینداز بریزین پس خمیر کن و جمیع اینها را در یکظرفی و دفن
کن چهارده روز بسرگین که هر روز با و بول کنند پس بیرون
آر پیشتر از آنکه دست باو رسد و در ظرفی بگذار صفت

زهری که مشهور است باتانا سیاس معنی او اینست
که او را یکساعت است و او را از زهرهای فرا میگیرند
بگیر از مارهای بزرگ کوهی سه عدد و بگیر زهرهای
ایشانرا و اضافه کن باینها زهرهٔ کرگ و زهرهٔ کفتار
و زهرهای هفت سگ بزرگ و زهر عضایه که در مقبرها
بهم میرسد و طبخ کن عضایه را و مارها را بعد از آنکه
گوشتهای ایشانرا پاره کرده باشی با آتش نرم و بیست رطل
آب بر و بریز چندانه بجوشان که آنرا آب پنج رطل باقی ماند
بس برآر از آنها صاف کن و بگیر از وی بوزن زهرها هفت باد
و بریز بر آنها و حرکت ده با آهن پس بریز بر او عرق دالیا بس
دو درهم و از نوشادر سه درهم و اینها را خوب مخلوط کن
پس او را تعفین ده در چاه تعفین بهاین طریق که او را در قدحی
باشد و در زیر سرگینی باشد تا چهل روز پس از چاه بیرون
آرد و در ظرفی بگذارد که زهر ساعتست و زمن بهاد جواد و
میکشد در یکساعت صفت زهری که او را اشیسبالانس
نامیده اند معنی او اینست که میکشد آنکس را که با و مباشرت
میکند فرا گیر از شیرزه یکدرهم و از سنبله و یحه ده درهم و

و از عقربا هفت عدد و از مشک نیم درهم و مخلوط ساز
جمیع اینها را بعد از آنکه سابیده باشی هر کدام را علیحده پس
بینداز برو زهرهٔ افعی و زهرهٔ سگ و زهرهٔ کفتار و دیگر
زهرهٔ بز و زهرهٔ شیر و مخلوط کن جمیع اینها را بعد از آنکه
نرم کرده باشی در قدحی نه و دفن کن در زیر سرگینی چهل
روز و در ظرفی نه پس کسی از وی بوزن دو جو بخورد در طعام
یا در شراب در آن روز هلاک میشود و اگر آلوده کنی با و
کارد را یا شمشیر را و جراحت کنی با و انسانرا میکشد
او را اگر انسانی با و دست بساید و زمانی بماند دست
او تا گرم شود دست او پس بعد از یکساعت میکشد صفت سم تا
زهری که او را اسیاطوس نامیده اند معنی او مرکب شده از نبا
و این بجهة آنست که جمیع او را از نباتات میگیرند بگیر از اثقیل که
پیاز عنصل است و او را پیاز موش و پیاز خوک بر میگویند
ده رطل او را خوب بکوب و بینداز بر و شیر ستیرم چندانکه محکوم
باشد هر چند بیشتر بهتر پس بگیر از مازریون یک رطل و از
سقمونیا نیم رطل و از باقلی هندی پنج رطل و مخلوط ساز
جمیع اینها به سبب کوفتن و بریز بر او از آب اسفناخ سبز

بیست رطل و از آب کرفس یک رطل و از فودنج دو رطل و
از آب ترب دو رطل و از سیر کوفته دو رطل پس بیند از
اینها را در یک حوض چهارده روز و حرکت بده او را بچوبی که
از چوب انجیر پس دفن کن چهارده روز دیگر و حرکت بده
او را پس بیفشر و صاف کن آب او را از و و دفن کن این آب را
در زبل سرکین بیست دیگر روز پس او را در ظرفی کن این است
آن زهری که باسهال میرد چکیدا و پیرهن می‌آید خونه از و
و خوک لک او یکدرهم است و نجات میدهد او را تریاق
صفت زهر قاتل که باسهال دموی میکشد بگیر از مازریون
نیم رطل و از خربق ابیض ربع رطل و از خربق اسود
ربع رطل و از بیخ حنظل خشک ربع رطل و از حب
النیل که کوفته باشد نیم رطل و جمع کن این ادویه را
بشرطی که هر را نرم سابیده باشد پس در نیمه نیم آب داخل
کن در وده درهم نوشادر یکروز و دو شب پس بمالد او را
بقوت تمام و بیفشر و صاف کن او را در آفتاب تابستان
بگذار بر روی آتش نرمی که زیاده بر حرارت آفتاب قوی
نباشد تا آب او خشک شود و باقی بماند جوهر داروهای

مذکوره

مذکوره پس بریز مکیغرا و از شیر و باز خشک کن و نگهدار
پس بگیر از براده مس و براده آهن پنج درهم از هر کدام
و بسای این را بسرکه رسیده با پنج درهم نوشادر یکروز و
یکشب پس مخلوط کن او را با آنچه نگهداشته بودی و جمیع را
خشک کن پس اینست آن زهری که میدهد از معده و رودها
و جگر که میسوزد اینها را و روان میکند خون را از شکم در همان
روز میکشد **صفت** زهری که میکشد بخنده بگیر از زعفران
ربع رطل پس بکوب و مرو بر پنج رطل از این که در هوا از د نخیل
پنجاه درهم باشد و از فلفل نیز پنجاه درهم و از قاقله و
درهم و از دارچینی بیست درهم بکوب این را نرم و بیند از
بر اینها پنج رطل آبی که در وی وده باشد زعفران یکشبانه روز
پس بمال بعد از آنکه بر و ممکث کرده باشد یکشبانه روز پس فرو
بر در این آب از زعفران چهار رطل و نگهدار یکشب بعد از آن
در آفتاب نه تا خشک شود پس وزن دو درهم از این زهر
در اول روز میکشد بخنده **صفت** زهری که او را نادوس
نامیده اند معنی او زهر سرد است باید گرفت از افیون مصری
خالص دو درهم و از کافور قیصوری دو درهم و جمع کن اینها را

هم بیا میرند و بجنبان این بکسی که ارادهٔ قتل او دارے
پس بدانکه سم ساقط میکند قوترا و می نشاند حرارت غریزیرا
که عبارتست از حرارت طبیعی بدانکه وصیت بتحقیق ذکر
کردیم ما در اول این کتاب که قوتهای طبیعیه در بدنها قوی
میشوند بقوت قمر و ضعف قمر پس باید که هرگاه قمر در هبوط
باشد یا در وبال باشد و ناظر باشد بیکی از سعدین که عبارتست
از زهره و مشتری اعطای زهر کند پس اگر استعمال زهر کند
کسے که جاهل باشد با آنچه ذکر کردیم یا اهمال کند و گمان برد که
زهرا اثری نیست پس خطا کرده است و باطل میشود مقصود او
پس بدانکه که زهر هرگاه که مقارن قوای طبیعی شود که در غایت
قوت باشد بسبب قوت قمر حاضر می آید از مقاومت او و محال میشود
اثر او پس باید که عامل حذر کند از شرف قمر و بودن او بسرطان
و اتصال او بیکی از سعدین و تثلیث و تسدیس او با شمس آخر شد
فن ثالث بتوفیق ملک باعث فن چهارم در اخلاط تریاقها که
خالص باشند از زهر بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین
صفت تریاقی که مشهور است به بیانوس معناه سبب حیات است بود
داود ام هلاییل الستدین فسان ترکیب داده بگیر از حب الغار ده

درهم

درهم و از سنبل الطیب چهار مثقال و از جنطیانا ده رومی
پنج مثقال و از عروق اصل الکبر و از عروق اصل الکرفس و
از عروق الشیر برید و اصل الرازیانج و اصل السوسن آسمانی و
کوفه و زراوند طویل از هر کدام سه مثقال بدانکه در بیان ادویه
مراد بعروق ریشه و با اصل هیچ دیگر بگیر دارچینی و سلیخه و
قرنفل و قاقله و فو و فودمانا و زنجبیل و مویزج و مصطکی و
زعفران از هر یک دو مثقال و جمع کن این ادویه را بشرطی که
سائیده باشی و مخلوط کرده و خمیر کن با عسلی که جوشانیده باشند
و کف او را گرفته در ظرفی بگذار و خوراک او یک و نیم درهم است
صفت تریاق هر که شفا میدهد از جمیع زهرها بگیر
اصل العاشرا پنج درهم جنطیانا دو درهم و حب الغار و اسارون
و شاسیرم و بادرنجبویه و عود هندی از هر کدام ده درهم
جوجه صندل و مروارید ناسفته و مرجان و بهمن سرخ و
بهمن سفید و کهربا و قسط و میعه و لادن و کندر و غرفه
و ساذج و قرنفل و زنجبیل از هر کدام شش درهم اصل
السوس و اصل السوس از هر کدام چهار درهم و جمع کن این
ادویه را بشرطی که سائیده باشی همه را و خمیر کن با عسلی که ذکر

کردیم و در ظرفی کن و نگهدار **صفت** تریاقی که هرمس کرا و را
اثرسالیوس نام نهاده یعنی او ثابت کننده حیاتست
فرا گیر از جوز هندی دو رطل و از بادر صنوبر ربع رطل و
از دارچینی نیم رطل و از قاقله ربع رطل و از قرنفل و سادج
و زنجبیل و مصطکی و دقل از زق و کهربا از هر کدام ثلث
اوقیه و از زعفران نصف اوقیه و از مامیران و زراوند
و عاقرقرحا و فلفل و دار فلفل و تخم جزر و تخم رشتا
و شونیز و تخم ریحان از هر کدام سه اوقیه و از زعفران
نیم اوقیه و حشیشیه که انکوزه خوانند دو اوقیه
فراسیون جعده و اشنه از هر کدام ثلث اوقیه و جمع کن
این ادویه را بسای و خمیر کن بعسل مذکور و در ظرفی
نگهدار و خوراکی از وی یک مثقال است جهة جمیع زهرها
صفت تریاقی که ترکیب کرده است او را هرمس
جهة دفع ضرر جمیع زهرها فرموده است که هرگاه
نزول کند مشتری بدرجه اوج خود تش بگیر از یاقوت
خالص یک جزو و از مروارید یک جزو و از کهربا سه
جزو و از درونج سه جزو و اینها را در هوان نرم

بسای

بسای پس ببند از برو یکی را و آب بادرنجبویه سدس
جزو زعفران و مخلوط کن اینها را و در زیر آسمان
وقت طلوع مشتری تا وقت غروب او و چون غایب
شود مشتری بر گیر و ببند از برو دماغ ابوالعرس
و حبوب مخلوط کن جمیع اینها را پس غلوله کن از و
بحیثیتی که هر کدام یک درهم باشد پس هرگاه کسی را زهر
نوشیده باشد یا حیوانی که صاحب زهر باشد گزیده شده
باشد باید او را اول روغن گاو را دوا او را قی فرمود
و در همان حال از این غلولها با آب شیره باو خورانند و
باید برای او ابوالعرس فرخ با آب کرده زهر چه در اندرون
او هست فرا گرفتن یعنی از زهر را او را شستن و
بریان کردن و در حال اثر دوا بخورد او داده بعد رستی بنی
که از زهر خلاص میشود اگر چه آن زهر بدترین جمیع زهرها
باشد **صفت** تریاقی که او را هرمس ایلیوسون نام نهاده
یعنی زهره اش کشتن نظر کن بمشتری که هرگاه نزول کند
بدرجه پانزدهم از برج سرطان فرا گیر از افعا و بنا گرا و را
عود الصلیب نیز مینامند مقدار ده درهم و از کهربا

دو درهم و از زعفران نیز دو درهم و از کیاه بادرد
بجبویه یکدرهم و نیم و از پازهر مقدار نصف جمیع
اینها هرکدام را علیحده بکوب چنانچه بکمال نرم شده
باشند و جمیع اینها را در هاون مخلوط کن و بریز
بر او از روغن بادام چندانکه اورا غمر شود و مخلوط
کن و باید که در وقت ابتدای عمل تو قمر مقارنه داشته
باشد در موضع مذکور که پانزدهم درجه سرطان باشد
پس اورا در حقهٔ طلا کن یا در حقهٔ از بلور و اورا در
جای سرد نگهدار پس اگر خواهی که کسی را از زهر قاتل
خلاص سازی بخوراد او ده از این بوزن یکدرهم پس بدرستی
که خلاص میکند آنکس را از زهر دادن و بیرون می آرد
از بدن او با تمام بعرق **صفت** تریاقی که اورا در
دهالوس نامیده اند معنی او فراکرفته شده از کوشت
مارهاست یکی از افعیهای کوهی افعی که سر او بزرک
باشد و حرکت او شدید باشد و ببر سر اورا و دوم اورا
با هم یعنی در یکوقت و بشکاف شکم اورا بینداز از
آنچه در وهست و اورا با آب کرم و نمک هفت بار

بشوی پس اورا خوب بکوب پس طبخ کن اورا با آتش
معتدل تا پخته شود آنگاه اورا از آب برکیر باز دیگر
بکوب و بینداز از نو بر و در هاون این ادویه را
بشرطی که خوب سحق کرده باشی قرنفل پنجدرهم جوز
بوا پنجدرهم و زعفران دو درهم و ساذج پنجدرهم
و نانخواه دو درهم و تخم کرفس سه درهم و تخم
جند سه درهم فلفل سیاه سه درهم دارفلفل سه
درهم قرمان چهار درهم حب الغار سه درهم و عاش
او جنطیانای رومی پنجدرهم و مخلوط کن جمیع اینها را
در هاون و بینداز بر و عسل عقدا آنچه مخلوط
شود با او و معجون کن بقوامی حاصل شود اورا
سه روز در ظرفی کن پس بکیر از افیون دو درهم
و میعه سایله سه درهم و لادن دو درهم و زعفران
درهم مخلوط کن جمیع آن ادویه را بسایند پس
بینداز بر و خرزه خر بشرطی که ساییده باشی و محفوظ
کن با آنچه در برنیه است وجهد کن در محفوظ ساختن
اینها و زیاد کن عسل را حاجت تا بسر حد معجونی

برسد واورا در برخی کن که اورا تریاق عجیب الفعل
است وجمیع زهرهارا دور میکند وازبدن
بیرون می آرد بعرق تمام شد فن رابع بعون ملک
صانع **فن پنجم** در صنعت حرز طلسمی که نافعست
جمیع مرضهای را که بزودی دفع نشود **طلسم** که
شفا میدهد از جمیع مرضهای حلق مثل خنازیر و
خوکها وآنچه باینها مانند است بکیر افعی کوهی و
کردن او را سخت ببند با خیاط ابریشمی که
از اطلس سرخ نازنین بهم رسیده باشد و او را تعلیق
بیاویز تا از آن ابریشم خفه شود و بمیرد هرکاه این
افعی مرد آن تار ابریشم را بر کردن آنکس به بندد که
ازین امراض شکایت کند و بکو تا از خود دور نکند
نه روز و نه شب بس بدرستی که در آن وقتیکه بر کردن
او ببستی آن مرض رو بنقصان مینهد و روز بروز
تحلیل می پذیرد چنانکه از و هیچ چیز باقی نمیماند
والله اعلم **طلسم** سلاوانوس معنا وعرق النسا است
واین مرض عظیم است و درد او سخت است چنانچه

هرکاه

هرکاه عارض شود انسانی را فراموش میکند آنچه
باو کذشته است از امراض در قدر عمر بس از بسیاری
الم او پس هرکاه که اراده کنی طلسمی را کرا و را زایل
سازد نظر کن بمشتری که نزول کرده باشد بخانه خود
که طبیعت سرهوتر باشد که عبارتست از برج حوت پس
بکیر از ارزیز چهل و نه مثقال وازین سلسله بسیار
بستان کم نبود و یکصفحه بساز بمقدار شکم را حب السنه
و میباید وزن صفحه شش مثقال باشد و نقش کرده بر

بر صفحه اینصورت را ببر هرکاه که اراده کنی که آن علت

زایل کند از انسان بر نظر کن که هرگاه که متصل باشد
قمر بمشتری اتصال مقبولی از حوت یا از سرطان
بپیچش سلسله را تا از میان ساویز دو میباید چنانچه
ساویز که صفحهٔ بالای موضع الم باشد و از و جدا
نکند تا الم از و زائل نشود طلسم جهة دشواری
بول نظر کن بمشتری بوهرگاه که نزول کند بدرجه
پانزدهم سرطان باید گرفت حرفیه زرکی از بلور که وزن
او سه مثقال بوده باشد اگر بلور نبوده باشد از
بعض سنگهای سفید سخت که شفاف نباشد نیز جایزاست
و باید که آن سنگ مدور نباشد و مربع نیز نباشد بلکه
میباید مستطیل باشد شکل مستطیل آنست که دو خط
طولانی او درازتر از دو خط عرض او باشد و نقش کند
بر او این صورت 
را پس بدرستی که 
این حرز را هرگاه
که مریض همچو بازو
بند در بازو ببندد

زایل میشود مرض او و کسانش میباید و الله اعلم
طلسم حرزی که تسکین دهنده غضب است و در
خاصیت او چندان مبالغه نموده اند که گفته اند که
اگر دیگی بجوش باشد
و او را بر سر دیگ
گذارند از جوش
باز ایستد هرگاه که
نزول کند مشتری
بدرجهٔ پانزدهم
سرطان و بوده باشد
زحل در تسدیس او 
یا تثلیث او و مریخ
ساقط باشد از مشتری هرگاه که قمر را باشد بمشتری
و زحل اتصال مقبولی فراگیر از جزع که دنانش او را سیمی
باشد و باید که حرز بشکل حرز عسرالبول باشد یعنی
مستطیل باشد و نقش کن بر وی این کتابت را و این
حرز را که از حرزهای جلیل القدر است و او را

هرمس بهل لوسلیوس نامیده یعنی شریف القدوس
کسی که این را نگهدارد باخود و داخل شود بنزد کسی
که غضبناک باشد از وی حال راضی شود و یا نزد
سلطان برود همین حال مشاهده نماید **طلسم**
از برای درد جگر هرگاه که نزول کند مریخ به بیست و
هشتم درجه جدی و متصل باشد با قمر و از مریخ
برگشته باشد و بهیچ اتصال پیدا کرده باشد پس بگیر
سنگ سرخ که مستطیل
باشد
و این شکل
جگر باشد
بر آن است
و نقش
کن برو
صورت
بزی
و بر گرد او این کتابت بنویس بدین شکل پس سوراخ
کن

کن این سنگ را در سوراخ او کن رشته و بپاوین بر صاحب
درد جگر بالکلیه برطرف میسازد و بسرعت تمام
طلسم از جهة درد گرده هرگاه که نزول کند زهره
برج میزان با ثور و قمر با او مقارن باشد یا اتصال
داشته باشد او را اتصال مقبولی بس فراگیر سنگی که
لون او سرخ باشد یا سفید و به بر مثال کرده
و میباید که وزن
آن سنگ هفت
مثقال بوده باشد
و نقش کن بیک
جانب او این صورت
را پس سوراخ کن او را سوراخی که در هر دو جانب
واقع شده باشد و بپاوین او را بابریشم زرد و از
بازوی کسی که شکایت کند از درد گرده که بر طرف میشود
باذن الله تعالی **طلسم** حرزی که او را سلایوس نامیده اند
یعنی حرز مبارک فایدهٔ او اینست که هر کس که او را بیاویزد
همیشه سلامت باشد از بلاها و رنجها و همیشه بر فتح

ونشاط باشد یکی از طلای خالص ونقره که هردو
ممزوج باشند بهم وهردو در وزن مساوی باشند
چنانچه هرکدام بمقدار هفت مثقال باشد وعمل کند
بشکل حرز وباید که این وقتی باشد که زهره نزول کرده
باشد بثور متصل باشد با قمر از سرطان پس نقش کن
برو وقتی که ثور طالع باشد اینصورترا ونقش کن
برجانب دیگر اینصورترا
وبپوشد این حرز را وقتی
که اتصال داشته باشد
بزهره اتصال مقبولی
وباید که زهره در درجه

طالع

طالع باشد وبند او ابریشم سبز باشد طلسم
حرزی که تسکین دهنده درد چشم است فراگیرد
از جزع سفید حرزی واین باید وقتی باشد که قمر
مقارنه داشته باشد با مشتری از برج سرطان پس نقش
کن برو اینصورترا
که ذکر کرده میشود
بیک جانب او
وسوراخ کن
بیکجانب او سوراخی
که نفوذ کند از جانب
دیگر ودر بندی
کن وبیاویز بر کسی که شکایت کند از درد چشم تا ساکن
شود در همان حال طلسم حرزی که او را نالیوسیس نامند الله
یعنی نفع دهنده درد دندان فراگیر از مس زرد که او را در عرف
برنج خوانند بوزن ده مثقال پس بریزد او را بهیئة حرز
واین باید در وقتی باشد که مشتری در استقامت باشد
در برج سرطان وقمر متصل باشد ونقش کن بر این صورترا

ونقش کن بر جایی که مقابل آن جانب باشد همین صورترا
پس سوراخ کن در دو جانب دیگر و تار اطلس زرد را در آن
سوراخ کن و بیاویز بر کسی که از درد دندان شکایت کند پس
در حال ساکن میشود تمام شد فن خامس والله اعلم
فن ششم در ذکر خاتمهای کواکب هفتگانه بسم الله
الرحمن الرحیم **صفت** خاتم شمس که فرا گرفته شده
از هوس بجهة عظمت و هیبت و جلال کسی که او را پوشیده
باشد در چشم پادشاه عالیمقدار و سلاطین ذوی الاقتدار
که اکرام کند آنکس را و حاصل کنند غرض او را و رعیت
از او هراسان باشند و بلند شود آوازه او بنزد پادشاهان

روزکار

روزکار هرگاه نزول کند آفتاب بر اول درجه نوزدهم
حمل که محل شرف اوست پس بگیر در این ساعت از طلای خالص
سرخ نوزده مثقال و از و بازوبندی بساز بصورت انگشتری
که او را نگینی باشد بقدر باد و یعنی بسیار دباشد مقدار او باید
که نگین چهار مثقال باشد و نقش کن بر نگین این صورت را
پس بازوبند استوار کن چنانچه نگین را بر انگشتری استوار
میسازند و شرط او اینست که بوده باشد ابتدای عمل تو نزد
نزول آفتاب در اول درجه نوزدهم حمل تمام شدن عمل
و نقش و ترکیب او در آخر درجه نوزدهم حمل پس هرگاه که
متصل باشد قمر با آفتاب از اسد باید که او را صاحب او بپوشد

پس بپوشند که گرامی میدارند او را پادشاهان و حاجت او بر می
آرند ایشان او را عظیم میدارند و هر کسی که او را می بینند از هیبتی
در دل پیدا میکند و ممکن نیست که شخصی تواند او را بامر بدی
گرفتار کردن و کسی برو تقدیم پیدا کردن و باید که وزن
این بازوبند بعد از فارغ شدن از نقش و عمل نوزده مثقال
باشد که نه زیاده باشد و نه کم **صفت** خاتم قمر خوبست
از جهة تسکین غوغای عوام و فتنهٔ ایشان و جمع آمدن
ایشان و از جهة تسکین اخبار فاسده و دارندهٔ او همیشه
دستکار است هرچه بکارد و بدست خود قوی شود و از و غنی
گردد و هر درخت که بدست خود بنشاند میوه بسیار دهد
هر آبی که خواهد جهة او مهیا شود و اگر او دو بیره باعث هول
و خوف باشد این خاتم از هر ذیکه میدارد و اگر دارندهٔ
او در دریا باشد دریا از موجهای شدید متلاطم در آید
و آغاز طوفان کند باید که این را برشته بالند و بآب بسیار نزد
پس بدریا که در حال ساکن میشود و نظر کن که هر گاه که قمر
در اول درجهٔ سیم باشد از برج ثور و متصل باشد بزهره
و ما بین قمر و آفتاب بیشتر از شصت درجه باشد پس

بساز

بساز

انگشتری از نقرهٔ سفید اعلای خالص که وزن او سه مثقال
باشد و باید که نگین او از خودش باشد و باید که نگین او برنده
و مدور باشد و نقش کن بروای بآب دار و سر او را اینست که
فارغ شود از عمل و ترکیب پیش از بیرون آمدن قمر از برج ثور پس
او را نگهدار در جایی تا نزول کند قمر باول درجهٔ سیم از برج ثور
و بپوشد او را هر گاه که بوده باشد قمر متصل بسعد و ناظر نباشد
بنحس که راس و ذنب که در عبارتست از محل تقاطع مناطق
حوایل با منطقه فلك البروج از جمله آنهاست که سزاوار است
که اجتناب کند عامل از قرب قمر با ایشان و باید که میان قمر و

واینرا دوازده درجه فاصله باشد بدان این را واعمال
مکن در باقی اعمال طلسم واگر برین خاتم شمع هم کنند مقبولست
وقایم مقام این خاتمست هر کسی را که با خود نگهدارد شکل
اینست صفت خاتم زحل نیکست جهة تسکین شهوت
جماع وتسکین غلبهٔ خون جهة تب جگر و هر دردی که از خون
بهم رسد و تب محرق و طاعون و هرگاه کسی بسیار خنده
کند و بسیار سخن گوید این را با خود دارد ناقص میشود خنده
وکلام او و دیگر قوت میدهد بهضم طعام را وزیادت
میکند قوت بدن را ولیکن باید که همیشه با خود نگهدارد
بجهة آنکه ضعیف میسازد باه را وغالب میشود خشکی و سودا
واو طلسم عقربست وعقرب میگریزد از دارندهٔ او و هرگاه که
نزول کند زحل بدرجه بیست ویکم میزان یا دهم درجه دلو
ومتصل باشد با و قمر از میزان یا دلو و مریخ ساقط باشد
از زحل پس بگیر از مس ارزیز سیاه هفت مثقال و از و خاتمی
بساز که نگین مربعی داشته باشد ونقش کن برنگین این صورت را
وبپوش وقتی که قمر متصل باشد بزحل از یکی ازین دو موضع
مذکور و باید که آلوده سازد پشت نگین را بخون بز نر که

بزرک وکیاه

بزرگ و سیاه باشد و دشمنان از دارندهٔ این خاتم بترسند
ودر چشم خلایق عزیز و مکرم باشد و در مجلس کسی چشم
از و بر ندارد والله اعلم صفت خاتم مشتری نیکست
جهة داء الثعلب و خفقان زیرا که زایل میسازد این هر دو را
در وقت پوشیدن[ش]
و زایل میسازد
سستی را و قو[ت]
فلج را از بدن
و دوست
میدارند مردم
دارندهٔ او را و ثنا کنند بر و و هرگاه با خصمی در آویزد
غالب آید بر خصم و او بسیار عجیب است و بر تسخیر قضات
واهل دین مثل علما و فضلا و دارندهٔ او بر حاجت که توجه
کند بر آید و سلامت باشد از هر خطا که او را پیش آید در
معاملهٔ یا غیر او هرگاه که حلول کند مشتری بدرجهٔ پانزدهم
سرطان و متصل میشود با و قمر از حوت پس بگیر از قلعی
شش مثقال و از و خاتمی بساز که خاتم نگین مربع بوده باشد

و نقش کن بر وی این صورت را هرگاه که مقارن باشد بمشتری

سرطان را در این درجه یا نزدیک باشد پس نگهدار با خود
که میکند آنچه ما ذکر کردیم و باید که او را بپوشد بطهارت
و پاکیزگی و با او داخل نشود و نگهدارنده او بمکانهای خبث و
حمام و باید که آلوده سازند پشت نگین را بخوره خرخبث
نهری و خره ماهی نهری **صفت** خاتم مریخ و او انجنا نست
که شجاعت می افزاید دل دارنده او را و نگه میدارد او را
از راهزن و دزد و دشمنان و او عظیمه ترین حرزها ست
و در جنگها نمیترسد صاحب او نه از تیر و نه اسلحه که از آهن
ساخته باشند و هرگاه که خصمی با او مقاومت کند مستولی گردد
و او را مقهور سازد و هرگاه که کسی در خواب فزع کند این را

نگهدارد

نگهدارد زایل شود فزع او و این حرز جادو و افعیها و ز
نبورها و درندهاست که نزدیک نمیشود هیچ یک از اینها
نزد دارنده این گفته است هرگاه که نزول کند مریخ بجدی
و متصل باشد با قمر از عقرب پس فراگیر از فولاد نادینی

پنجمثقال پس بساز خاتمی که نگینش از خود باشد مربع
باشد و نقش کن بر وی این صورت را و باید که آلوده سازی پشت
نگین را بخوره شبیر و این را با خود ببر و این خاتم طلسمیست
جهت فالج و لقوه وجدام و رعشه و باقی مرضها که از سردی
بهم رسیده باشد **صفت** خاتم زهره و او نیکست جهت

محبت و میل زنان و برای قوه باه و دادن او همیشه خوشحال
و شادمان است و هرگاه که نگهدارند او را زمانی که عارض شده
باشد ایشان را درد رحم زائل میشود از ایشان و شفا میدهد
جمیع مرضهای که حمل را و آسان میکند وضع حمل را و بی
برد خون شکم را هرگاه که نزول کند زهره با اول درجه بیست
و هفتم حوت و تسدیس داشته باشد با او قمر از برج ثور
و مریخ در عقرب باشد باید گرفت از مس زرد که بعرف
برنج خوانند بوزن سه مثقال و برو استوار کند نگینی از سنگ
لاجورد که خالص باشد از رگها و باید که سنگ خوب کبود باشد
و نقش کن این صورت را و باید که شکل نگین نیز مربع باشد
و سزاوار اینست که بوده باشد ابتدای نقش بر نگین در وقتی
که بود زهره در اوایل درجه بیست هشتم حوت باشد و فارغ

شده

شده از نقش در وقتی که زهره در اواخر درجه بیست
هشتم حوت باشد و با خود وقتی نگهدارد که قمر در سرطان
باشد و متصل بزهره بود در جمیع اوقات خواه وقت ابتدا
عمل و خواه وقت نقش و خواه وقت نگهداشتن و
میباید که قمر ساقط باشد از نظر زحل اما تسدیس مریخ
یا تثلیث او یا نظر زهره مختار است و اعلا اینست
صفت خاتم عطارد نیکست جهت دیدن وزیران
و نویسندگان و صاحبان قلم و حکما و دادن او میباشد
در کمال صفای طبیعت حفظ کند هر چه بشنود و هر چه
اراده کند از علوم حکمیه و ادبیه بر او آسان شود و هو
شش درست و گمانهایش صحیح باشد حکیم التفتیش گردد
و رای و اندیشه اش درست و مطابق واقع در خواب بر بیند
بیشتر از اموری که مشکل باشد بر و حل او و اگر بر مصروع بیا
ویزند زایل میشود از و صرع و اگر بیاویزند بر کودکانی
که ایشان را در اثنای خواب فزع روی دهد و گریه کنند زایل
میشود از ایشان جمیع اینها و از ماخولیا نیز نجات مییابد باید
گرفت از اسرطالیقون و آهن چینی که ممزوج باشد بنقره و طلا

چنانکه اجزا مساوی هم باشند و میباید که اینها را بریزند تا
یک جسم شوند و بسازند از وظایفی که وزنش دو مثقال
باشد
و می باید
نگینش
از دو باشد
و این وقتی
باید که
نزول
کرده باشد عطارد با اول درجهٔ پانزدهم از برج سنبله و
باید که مستقیم باشد نه راجع و نه ساقط باشد در سنبله
بر نقش کن اینصورت را بر نگین و نگهدار وقتی که قمر در یکی
از خانهای عطارد باشد که جوزا و سنبله باشد یا عطارد و
قمر نظر مقبولی با هم داشته باشند **فن هفتم** در ذکر
بعضی از فنون طلسمات **طلسم** جهة قطع خون و نفوذ خون
بینی که از جراحات و زخمها روان باشد و خونی که از اعضا
بیرون آید هرگاه که نزول کند مریخ بسرطان باید گرفت از

فلاد

از فولاد پارهٔ که وزنش سه مثقال باشد و از و بازوبند
بسازد که مدور نباشد بلکه باید که بالا و پایین بریده باشد
بدو سطح از سطح استوانه است که مدور باشد و طولانی
و نقش کن بر ظاهر بازوبند صورت دو اژدر که سر هر کدام
بجانب دیگری باشد و در ما بین این دو اژدرها این کتابت
بنویس ص۱۱۳ ط سے ۱۳۲ و در پشت بازوبند عبارت
از سطحی که بریده دارند می باید نقش کن صورت اژدری

که سری مثل سر شیر بوده باشد و در پهلوی سر او بنویسد این کلمات
و کتابت را متصل تا هم را اینست صورت آن اژدر **طلسم**
عقربهای که دفع شوند از شهر و مانع ضرر ایشان شود اینست

ان طلسمی که عمل کرده است اورا بلیناس از جهت مردم در شهر
حمص واو تا الحال باقیست نظر کن تا زحل کند دخل بعقرب
و قمر نیز داخل عقرب شود و ملاحظه کند طلوع برج عقرب را
باید ابتدا کند بعمل ایشصورت وقتی که طلوع کند اخر جزو
اول از عقرب بجهتی فارغ شود از عمل صورت برو طلوع
برج جمیعا و صورت را نصفی نصف انسانست و نصفی نصف
عقرب بر تمثال اسپی سوار کرده او را بر ستونی از آهن داو را
بمسمار قوی
و محکم استوار
ساز و سزاوار
آنست که وقت
سوار کردن عمل
مسمار وقت طلوع
عقرب باشد یعنی از اول او تا آخر و همچنین است ستون
هم پس اگر تمام نشود بگذارند وقتی که برج عقرب باز طلوع کند
و بکمال رساند وقتی که بکمال رسد طلوع برج و استوار کند این
ستون را برابر زمین بشرطی که میان شهر قوی باشد و بنا کند بر گرد او
ستونرا

حصاری

حصاری و در رو سقفی بسازد تا آنکه نگهدارد این طلسم را
مردمان شهر پس بدرستیکه باقی نمیماند در آنجا عقرب بلکه
همه میگریزند و هلاک میشوند و داخل نمیشود در او بعد از این
عقرب و در آنجا عقرب حاصل نمیشود و هرگاه که فرا گیرند از خاک
این شهر و بشهر دیگر برند و در موضعی گذارند که در آن موضع
دیگر عقرب بهم نمیرسد و هرگاه که خمیر کنند اندکی از خاک
این شهر با آب و او را قرص بسازند و بر دیوار خانه بچسبانند
که بر گرد ستونست در وقت طلوع برج عقرب و بگذارند
تا خشک شود میباشد دوا او از برای گزیدن عقرب میگوییم
بلکه از کشتن نجات میدهد صفت خاتمی که شفا میدهد از
گزیدن عقرب نقش کن بر نگینی از بلور یا بعضی از سنگهای
سفید صورت عقرب را و این سزاوار است وقتی که عقرب
طالع باشد و قمر و زحل هر دو در عقرب باشند و باید که ابتدای
عمل او وقتی باشد که اول طلوع برج عقرب باشد و فارغ شوند
از صورت وقتی که طلوع آخر برج عقرب باشد و ابتدا کند
اول بعمل سر عقرب یعنی گوشهای او تا آنکه آخر شود پس هرگاه که
نقش کند این را بر نگین میگردد طلسم عقارب این بجهت آنست

عقرب صاحب او را مضرت نمی رساند و هرگاه که مار انسانی را
بگزند عقرب این خاتم را بدو دهند تا با خود نگهدارد و الدش
کنند با بعضی ادویه بانکس دهند تا بیاشامد و همچنین
اگر خاتم را در آبی کنند و آن آب را بانکس دهند نجات
می یابد که بر بیع انصورت اینکه کتابت باشد که هفت حرف است

طلسم مار

ها را انیست

انگدبلیناس

عمل کرده است

در شهر حماه

بلیناس او را نقش کرده است او در جمله سنگها حصار قلعهٔ
حماه دباقی مانده است در آنجا و منفعت اینست که مارها
میگریزند از جایی که این باشد و اگر مار بگزد کسی را و او (شتاب)
کند و این را ببیند از سر او خلاص میشود نظر کن هرگاه که نزول
کند قمر بنصف اخیر قوس و طالع باشد قمر در هر درجه که باشد
از نصف اخیر قوس خوب است بر نقش کن انصورت را بر سنگی و
اگر بر بازو بند آهن یا فولاد باشد میباشد حذر دارند او

ازافعی

از افعی و هر کس را که افعی بگزد پس بدکی که سالم میماند
از شر او هرگاه که او نظر کند باین افعی که نقش شده است
و اگر بر کل او را فرو بند جنانچه نقش گیرد یا بر جبه که قبول
نقش کند مثل موم و غیره برگزیده شده بنوشانند نجات
میابد صفت طلسمی که دفع میکند ملخ را از اقلیم و او عظیم
الفایده است در این امر باید گرفت از آهن چینی پاره پس
از و صورت مرغی که منقارش دراز و جثه اش ضعیف
و پاهاش دراز باشد باید ساخت و باید که وزن مرغ
بیست مثقال باشد و نقش کن بر پشت او این حرف را و
نقش کن للعلهاکمل زیر شکم او صورت ملخی و
در زیر او این حروف بنویسد و در بالای او اینصورت
و باید که ابتداء عمل مرغ وقتی باشد که مشتری در سیر

مستقیم باشد و قمر در ثور باشد یا سرطان یا حوت و متصل
باشد بمشتری ٩ه ب ٢١ ٣٢ ٢٩ لا ١ [illegible] ١١ [illegible]

و باید که همان
درجه طالع باشد که
مشتری در آن
و همچنین سزا
وار اینست
که بوده باشد
ابتداء نقاش با تنجم

درین مرغ هست از صورت و کتابت و فتی که جزو مشتری طالع
باشد و قمر متصل باشد با و اتصال مقبولی پس سوار کن این مرغ را
بر ستونی از آهن و استوار کند او را بسمار قوی و اگر بستون بچسباند
جایز است لیکن سزاوار اینست که این بوده باشد چسبانیده
بتکلشی ملکه باید بپایهاش بچسبانند پس باید که بنا کنند در میان
شهری که خواهند ملخ از و دفع شود بنای عالی مثل منار
چندانکه ممکن باشد بلند سازند پس استوار کنند در هوا این
ستون را که مرغ بر واست و نیز بنا کنند بر گرد او از سنگ

بناه که

بناه که محیط باشد بر و چندانکه او را از بادها و بارانها
نگهدارد پس ملخ نزدیک نمیکند بر شهری که ظاهر شود
بر کسی که بالای آن منار باشد و اگر مکرر این طلسم را بر
گرد او شهری که ظاهر شود بر کسی که بالای آن بسازند چنانچه
میان هر دو منار دو فرسخ یا کمتر فاصله باشد بهتر است
والله اعلم صفت طلسمی که او را عمل کرده است هرمس
از جهة بادهای سخت و سکین او و هر گاه که او را در موی
نقش کنند و با خود در کشتی بر گیرند امین از بادهای مخالف
گردند و بر ایشان احوال نیکو شود و باد بر ایشان معتدل شود
اینست آن طلسمی که عمل کرده است او را بلیناس در زمین
شهر حمص وقتی که مردم آن شهر شکوه کردند با او از
بادهای سخت پس معتدل ساخت بر ایشان و او باقیست
تا الحال هر گاه که اراده کنی این را پس نظر کن هر گاه مشتری
نزول کند در میزان یا دلو بوده باشد و جزو اجتماع یا استقبال
سابق در برج بادی بوده باشد قمر متصل بمشتری
از برج بادی بی آنکه با و نظر دخل پس بتراش
از سنگ کران زده و صورت انسانی که استاده باشد

ها امر ے د سرا ۹ الحک ۲۷
۱۲ ما صلے با ے اصلے لہ للہ

بدو پا بر کسی دیگر دست او مثل سر چیزی باشد که بپوشاند
باو روی خود را و سینه خود را و بدست دیگر او تیغی باشد
از سنگ و باید که جمیع اینصورت یکقطعه باشد و نقش کن بر
پیشانی او این حروف را نقش

۱۲۱ ۳ سو سے ۱۱
کن بر سینه او لہ اطسے سعد الج لہ الج کلہ لہ اما
این حروف را ۱۱ احالیے بلح که ۵ سہ ے ۱۱ احام اما
و نقش کن ۱۷ مہ ے اللکم طہ ع ۱۱۱ ۱۵
بر پشت او ۱۵ ۱۱۲۱ ے ۱۹۱ الح ع ۳۳ ۲۱۷ لہ لہ صلے
۹۱ د حلہ ۱۹۱ ع ۱ ۲ ۵ سمحا ۲ ۲۱ لہ ۵ ۲۰
این حروف را ۱۱۳ معے لہم قما ۳۱۱ ۲۱ سلے

پس هرگاه که

پس هرگاه که این ترکیب را ترتیب دادی پس اگر صورت
برند لشبا شد بنحوی که باران و باد و سرما ضرر نرساند
جزا و اگر کوچک باشد بکوتا بناء عالی بنا کنند بر کرد او
پس بهر سمتی که بادها معتدل میشود در راه نا چیه باذن الله
تعالی عجل **صفت** خاتمی که بر طرف میکند از دارنده
خود تب ربع را هرگاه که جمع شود مشتری و قمر با هم
در درجه پانزدهم یا چهاردهم از برج سرطان باید کرد
خاتمی از نقره که نگین او از خود باشد و نقش کن بر نگین
او اینصورت را

و این حروف را
و این صورت
خرخلہ آت

صفت
خاتمی که رفع میکند
از دارنده خود تب بلغمی را که هر روز مریض را
میگیرد هرگاه که بوده باشد مشتری در برج قوس و
پنجم درجه از و قطع کرده باشد و باد متصل باشد قمر خواه

ازروی
مقارنه
وخواه
ازدوی
تقدیس
کراذقرانه
باشد
ودرخل بایدکه ناظر نباشد بقمر پس بکیره خاتمی از قلعی و
بایدکه نکینه او مربع باشد ونقش کن براو اینصورترا
صفت خاتمی کهزایل میسازد اذدارندۀ خود تب
صفرایی را هرگاه که بوده باشد زهره درحوت وقمر
متصل باشد وازسرطان وقمر ساقط باشد ازمریخ پس بکیر
ازمس ونقره که ممزوج باشند باهم خاتمی که وزن او
سه مثقال باشد
وبایدکه نکینش
سنك یشم بود
باشد نقش کن
براو

براو اینصورترا واین صورت که بیاست وبایدکه زهره
دردرجه طالع باشد نزد عمل او صفت طلسمی که
برطرف میسازد تب وقتی راکه فرو میکیرد اعضای
اصلیه را اعضای اصلیه عبارتست ازگوشت وپوست و
دل وا مخواه هرگاه که نزد اکند مشتری بحوت ومتصل
باشد باو قمر ازسرطان پس بکیره خاتمی ازنقره خالص
ونقش کن برنکین اینصورترا پس هرگاه که عامل شود این
خاتمرا بایدکه اورا وقتی باخود نکهدارد که قمر متصل باشد
بمشتری ازسرطان یا ازثور یا مقارنه او باشد درحوت وبایدکه
ابتدا کند نقاش بنقش صورت وقتی که اول برج حوت طلوع
کند وفارغ شود ازصورت ما هیوقتی که کمال طلوع برج باشد
بحیثیتی که هیچکدام یکدیکر سابق ومقدم نباشد بنجم این را
وتیکس
کن بر
جمیع صور
که شنا
صور

فلکیه باشند طلسم از برای خراب ساختن شهر و واقع شدن
فتنه و این عملیست که او را حکماء برزات افسفیطیوس
نامیده اند یعنی مصیبت بزرگ هرگاه که نزول کند زحل
در درجه دهم از برج دلو و مستقیم باشد و قمر تثلیث دلو باشد
از میزان و مشتری ساقط باشد از نظر زحل پس بگیر از آهن سیاه
صورت تمثالی که بپا استاده باشد و یک پا را بر روی دیگر
نهاده و یک دست بر سینه گذاشته و دست دیگر را بر سر و نقش
کن بر پشت او این کتابت را للهلله ولله و نقش
کن بر شکم او این کتابت را عم ٢ ٤ ٢ ح ٧ ٢ مع و سزا
وار آنست که مشغول نشود عامل او بهیچ چیز و مگر
در حالی که برج دلو طلوع کند هرگاه که متصل باشد قمر
بزحل پس هرگاه که این طلسم کامل شود میباشد عظیمه به
آثارها در خراب کردن شهرها و وقوع شر و هلاک
مردم و حیوانات و این چنانست که دفن کنند
او را در میانه ناحیه یا خانه یا شهر بدانکه سزا
وار و لایق نیست که این مصیبت را برانگیزند مگر
کسی را که مستحق این باشد و در هلاک او را حقی

هر اهل
عالم را
باشد
و در غربی
همین
ارزو
باشد و طلب هلاک او را بخواهند پس بدرستی که
ظلم کرده است و تعدی نموده او سزاوار است
بنزول پاداش شرعی از صانع عالم طلسم که جهه مهربا
دلهای زنان و ساده رخان و غیرهم دارند این
طلسم را رونق و حسن و جمالی در چشم این طایفه
بهم میرسد بحیثیتی که همه بر او حریص میشوند و بر
دو پای خود با طاعت قیام مینمایند بگیر از سفید
دو به حرزی که وزن او هفت مثقال بوده باشد
هر یکجانب او این صورت را نقش کن بدانکه عمل این
صورت را کیلانوس نامیده اند یعنی نافع عجیب الفعل
است در تسخیر زنان هر کسی را که بخواهد او را که تسخیر

باشد که نزدیک باشد بروی عاشق شود و مخالف
نیمایند بلکه عاشق او میشوند و اگر ممکن باشد زنان را
دیدن لقای او را دوست میدارند و ثنا میکنند
برو و اگر عامل شنیده باشد آوازهٔ حسن کسی را و
او را ندیده باشد آرزو کند بلکه از آرد گندم که
چهار جا کوفته باشند بعضی را نرم تر از بعضی و وزن
کند از هر چهل وزن مثقال و خمیر کند او را بشیر زنانه
و این وقتی باید که زهره طلوع کرده باشد و در
برج حوت باشد و قمر در ثور باشد و از جانب چپ
تسدیس داشته باشد و اگر در سرطان هم باشد مر تثلیث

اورا جاین
است
لیکن
سزاوار
اینست
اگر ناظر
نباشد

برحل

برحل و باید که نه تربیع داشته باشد با مریخ و نه مقابله
پس خمیر کند خمیر قوی با این شیر و بمالد او را مالیدن
بسیار تا نابوده باشد او در غایت استحکام پس عمل کند
از وی تمثالی بر صورت زنی که شکل او نزدیک باشد
و نقش کند بر دل صورت بطالع حوت این نقش را و بر
پشت او میان دو کتف نقش بطالع دیگر این صورت را و باید
که نقش طالع در کمال وضوح و روشنی باشد بر پشت
و بر دل تا باقی بماند بر همین صورت او و باید که خمیر را
بان حد برساند که قبول نقش کند پس او را در شود
گرم بگذارد و آتش را بیرون آورند تا نیم پخته
شود و این باید که بعد از آن باشد که صورت را سفیدهٔ
تخم مرغ میمالیده باشند تا چیزی از او نشر نکند پس
بخورد پس کسی که این تمثال را بخورد زایل نمیشود در
بقیهٔ عمرش دوستی او از دل زنان هر جا که بوده باشد
والله اعلم تمام شد فن سابع بتوفیق ملک جامع فن
هشتم در علم اتحاد دلها و الفت نفوس باید دانست
که اصل در برآمدن حاجتها صلاح حال کواکب است که

دلالت برین حالت میکند مثل محبت و عشق و مهربانی
پس آنجا اهتمام بطلب و میتواند کرد درین حال و عمل
صلاح حال زهره است پس هرگاه که نزول کرد زهره
بثور و قمر در تسدیس او باشد از حوت یا سرطان فرا گیر
از شمع عروسی را و مومیست که میان عروس از شمع
میریزد و باید که بنا کند صورت دو تمثالی که یکی مذکر
باشد و یکی مؤنث هر یکی ازین دو تمثال را نام یکی
ازان دو شخص که محبت مابین ایشان مقصود است
بگذارد برای مذکر ذکر قایم ظاهر بسازد میان دو چشم
مذکر و در شکم او باز صورت ذکر و باید که او دستهای
کشاده باشد و بر هر یک از دستها ذکری باشد و در میان
دو ران و در هر دو ساق او باز ذکری بسازد صورت
دیگر را چنان بسازد که دستهای او کشاده باشند
و در برابر هر ذکری که عمل کردی در صورت مذکر
عمل کن در مؤنث بجز اینکه بر صورت فرج باشد
بحیثیتی که هرگاه که اینها را مطابق هم سازی
باید که دهن دیگری هر یک سر دهن دیگری

باشد
و داخل
شود
هر یک
از ذکورها
بر فرجی
که مقابل
اوست و باید که موافق باشد دو دست بر دو دست
این دو و پای بر دو پای پس هرگاه که محکم ساختی
اینصورتها برین صنعت و در دهن هر کدام پاره
مشک بگذار پس بگیر از زعفران جزوی و از مشک
سدس جزو و از نوشادر نیم جزو و از عنبر جزوی
و از عود هندی سه جزو و از لبان یکجزو و اینها را
نرم بکوب و خمیر کن بشراب که بوی خوش داشته باشد
و ازو غلولها بساز که هر کدام بوزن یکدرهم باشد
و هیچ این دو تمثال را در حریر سبز پس بگیر زن جمیله را
یا پسر امرد را وقت طلوع زهره و نصب کن هر دو تمثال

را بر دو کرباسی که مقابل هم باشند و بر رو نمایند را بطرف
مشرق و زهره باشد و بخور کن میانه دو دست
اینها که در میان دو کرباس است بر زهره را نظر
کن و یکی از این غلوها را بر آتش نهد که مطلب حاصل
میشود و این دعا بخواند هذا فلان بن فلانه و
فلانه بنت فلانه او فلان بن فلانه قد عطفت بعضها
علی بعضه سخرت احدهما الاخرین و روحانیتك
و قوتك یا ما دیطاس یا ذات الجمال والبهجة و ابها
والطرب والسرور والنکاح یا مولدة المحبة
والشغف والعشق یا سعد السماء واحسن ما فی
العالم الاعلی اسئلك بحق مکانك الشریف من برج
الحوت بیت ابیك المشتری و بحق علیك اسئالك
ان تؤیدین وتقوین عملی وتفیضین علیه نور کوکبك
الجلاب لقلوب الاحباب یا مفیض السرور والفرح
یا طارد الهموم والترح اسئلك بحق الملك الاعظم
الذی امن علیك بالنور الابهج التی لا تستطیعین
الشاعد عنه اکثر من مثل الفلك و بحق فلکه

المجاور

المجاور لمدارك حرکه حرکة قوی روحانیتك
الکامنه فی طباع فلان بن فلانه و فلان بن فلانه
و هیجها حتی یتحرکه و یظهر کامنها حتی یتصل
روحانیة المحبة والعشق فیها اتصالا دائما باقیا
بقاء فلك تدویرك بل البقاء فلك الخارج المرکز
بل بقاء فلك الممائل بل بقاء جوزهرك بل بقاء
فلك البروج امین و باید که تکرار شود این کلمات را
سه بار و تو در این حال بخور میکنی با آن غلوها
میان دو صورت بعد از آن باید چسباند سر یکی را
بر روی دیگری و هر دو را در حریر سبز به پیچد و
و اینها را برشته ابریشم سبز قایم نمود و او را در کوزه
نهاده بر در بستانی دفن کن و گرد او را بسنگ
محکم ساز تا زمانی طویل بماند بعد از آنکه مدت
یکدوره تمام کند ظاهر میشود از و فعل عجیب
و اثر غریبی باب جهة تسکین غضب پادشاهان
و تسخیر ایشان جهة بر آمدن حاجت از ایشان
هر کس گفت که هرگاه که نزول کند مریخ بخانه که موافق

او باشد که عبارتست از برج عقرب زیرا که این
برج قوتی میکرداند طبیعت او را و باید که مریخ
مستقیم باشد در سیر و نظری نداشته باشد او به زحل و
نه زحل باو و باید که تحت الشعاع نباشد و غروب باشد
از شمس بس بکیرد از عقربهای مذکور یعنی کوهی بجفد
و باو صورتی بسازد که مردجوانی باشد و اکر اشقر موی
و کبود چشم باشد بهتر است و جامها باو بپوشاند که
رنکش او سرخ باشد و باید که او نیز سرخ باشد و بالای آن
قبای زرد بپوشاند و بر سر او بخی استوار بسازند و بدست
راست او شمشیری از آهن بدهد و دامن او را در کمرش
قائم کند و یکی از زهره افعی و کبریت زرد و زرنیخ معدنی
سرخ اجزای برابر اضافه کند باینها از نوشادر بمقدار
مجموع آن اجزا و این همه را در ظرف آهنین کند و او را حرکت
دهد با آهنی تا اینکه بهم مخلوط شوند بسوزند و وقت ظهور
مریخ از شرق که طالع باشد بخور دادن مجموع آهن کند که
در او آتش باشد و در وی آن صورت را بشرق کند خبا بخار او
در برابر مریخ باشد و در پیش نظر او باشد و او در این حال

بهر پا ایستاده این دعا بخواند یا شجاع السماء
و سیاق الفلک الاعلی یا ذا البطش والنجده والقوة
القاهرة القاصیة والجراءة والاقدام یا ذا القوة
الغالبة والصرامة الشدیدة المبراء من الفقة والهوساء
یا ذا الروحانیة المحرقة یا صاحب الزلازل والرعود
یا مستطعم النیران المناجحة و مرسل الصواعق
المهلک و الرجفات المبیرة اسئلک بحق فلک
تدویرک الذی لا یتعدی محیط فی مسیرک المشحون
بفواکه و جنودک و روحانیتک ذی الصولة القاهرة
ان تنفذ روحانیتک ذی الصولة لفلان بن فلانه
خاشعة والقضاء حاجته مسارعة بهرام الاکبر
یا ساطیوس یا قادیوش یا ذا القاهر بصولته الباهرة
بحول و قوة الساعة اذعج فلان بن فلانة و هیج
روحانیتک الکامنة فی طباعه و حل بینه و بین رقاده
حتی تقضی حاجة فلان بن فلانة بحق حیلک من برج العقرب
بحق شرفک من بیت ابیک کیوان و بحقه علیک ساطیوس
یا قاریوس مالو دماد یوهش الساعة الساعة آمین

آیین و بگوید این را و بخور کند بر آتش هرگاه که یکبار این
بخواند یکی از آن عقربها بر آتش گذارد و باید که او زنده باشد
درین حال و باید که مجمره را بر روی زمین گذارد و بشرطی که در
دست گرفته باشد پس چون عقرب را نگرانکند دعا را باز دیگر
بخواند و عقرب دیگر را در آتش نهد همچنین پنج بار بظهور
آید و عقربها بسوزد پس بگذارد مجمره را در زیر آسمان بحال
خود پس بدرستی که این ملک درین شب بحال او می آید و
در دست او حربه هست بگیرد حربه را و در حلق او گذارد
و بگوید که روا کن حاجت فلانرا و الا هلاک میسازم ترا
و هرچند که او بخواب آید این کار بکند و حاجتش روا گردد
و سزاوار آنست که استعمال کند این عمل را وقتی که مریخ در عقرب
باشد و قمر در سرطان بر مثلثه او یعنی مابین او و قمر سه برج فاصله
باشد و باید که مریخ طالع باشد و باید که این عمل در شب باشد
که مختار است نزد حکما **باب** در قبض النفوس
و مفارقت میان ایشان هرگاه اراده کنی که بر طرف کنی محبت
و الفت میان دو کس و ایشانرا باهم دشمن سازی تا باهم بغض
پیدا کنند پس نظر کن که عطارد با زحل مقابله پیدا کند و قمر

از مریخ

از مریخ بر زحل توجه کند بگیر دو شمع که بر روی قبرها
افروخته باشد و لباس از دو صورت دو مثال باسم کسی که
اراده داری و رنگ ایشانرا سیاه کن پس پشت یکی بر پشت
دیگری کن و هر دو را به بیخ در بادجه که از موی سیاه یا مثله
باشد پس در وقت طلوع عطارد اگر شب باشد مختار است
باید که با پستی میان هر دو صورت بشرطی که مجمره در دست
تو باشد و مرو بخور کن که زهره خوک و موی سوخته
خوک و قاب خوک و جمع کن این را و خشک کن و تو باید که
مقابل عطارد ایستاده این دعا بخواند بدریطوس بندریطوس
یطوس یا ذا الفهم والحکمة والعلوم یا من احصی عدد النجوم
و رمل التخوم یا عالما بعد الحصی وما فوق البنیة العالیة
وما تحت البنیة السفلی یا مفیض العطیة علی ذوی الالباب
والادب یا ذا الملکیة والحدیقة یا ذا الحبل والجبل یا بندریطوس
یا هورافیس یا هرایا کیکوالیس بحق فلک من فلک
التدویر و محل الفلک الدیر و ابیث کیوان الذی افادک
الحنکه والتجارب والقوده ایذ و شید عملی هذا
وابدع دوحا نیته الاتفاق من قبلی فلان بن فلانه

وهیج فیما بینهما روحانیات العداوة المکادة
وروحانیة ابیات المبدل النها بالوحشة وجبهما
بالبغضة ولا تزال روحانیتهما متباینة غیر
متفقة متعادیة غیر متحابة متضادة غیر متشاکلة
ما دمت فی فلک التدویر ودام فلک المدیر تمام
شد فن ثامن بتوفیق امام الخاص فن نهم درخواص که
تعلق دارد به نباتات مستحیله این فن را اسطیطالیطوس
عالیوس نامیده اند یعنی تدبیر روحانیات در نقل طبایع
این بابیست که حکما در زمان قدیم او را مستور میداشته اند
بهیچ کس تعلیم نمیداده اند زیرا که آسان است مؤنت او
و رسیدن باو ممکن است هر کس را که اراده کند و او در تصرف
و تاثیر عظیم است در طبیعت مردم و این مخصوص خربزه
است نه نبات دیگر را و از همه نباتات زودتر میگردد
و با آنچه مخلوط میشود زیرا که بعد از خوردن او تبدیل
می یابد با آنچه غالب است با آنها بتدیل می یابد و این بجهة
آنست که در طبیعت خربزه استحالهٔ عظیم است و نقل
کردن طبیعت مردم از حالی بحالی از ارکان نیست که بر او اعتماد

میکند

میکند شجره و ما ذکر میکنیم اینجا آنچه ذکر کرده است
هرمس از فعلها از جملهٔ این اعمال صنعت خربزه است
عسیسیا لانوس نامیده اند یعنی برطرف شدهٔ عقل
و وجه تسمیه آنست که مشوش میشود خاطر خورندهٔ او
و کور میشود دلش چنانچه هیچ نمیفهمد و هیچ حفظ
نمیکند و طبیعت حیوانات بهم میرساند بگیر کله خر
مرده و دفن کن در زمین که بر باشد از خاک و در وی تخم
خربزه بکار که آلوده باشد بمغز خر و آنچه در وی کاشتی
خربزه بفعل می آرند در اینجا بفعل آرد در وقت آب
بده و سرکین بر او بیفشان و باید که او را از آن کله بیرون
نیارد و همیشه رعایت او کوشی تا خربزه بار آورد پس
کسی که بخورد این خربزه را ابله میشود و معرفتش نقصان
می پذیرد و شعورش باقی نمی ماند صفت خربزه که
معروف است به کالیا نوس یعنی زیادتی عقل و فهم است
بگیر تخم خربزه و عمل کن آنچه ما ذکر کردیم لیکن باید که در
کله انسان باشد و آلوده باشد بدماغ انسان و رعایت
کند آنچه ما ذکر کردیم تا وقتی که میوه دهد پس کسی که

طلسمات را
ننوشته

انرا بخورد ذهنش سلیم و عقلش پاکیزه میگردد و هر چه
میشنود حفظ میکند و هر چه اراده کند میفهمد و مو
صوف میشود بزیادتی عقل و فهم و مطلع میگردد باکثر
امور هر چه که از نظر ما غایبست و تصور حقایق عالم میکند
باسانی **صفت** خربزه که کیطیطیا تا نامیده اند معنی
او مسهل صفراست و این تسمیه بجهة آنست که هر کدام
از ان خربزه مسهل صفرای بسیار است بسبب قوت بگیر از
شاخهای لاعیه که شبرمست مقدار ده رطل و خلط کن
و بکوب با خاک و سرگینی که بوزن او باشد و اورا در
زمینی که اندکی کنده باشند و در میان او خربزه بکار که
انچه ما وصف کردیم بظهور می آید تمام شد فن تاسع بعون
ملک الصانع **فن دهم** در انچه بر سیده از هرمس در خواص
حیوانات **باب** جهة محبت و بغض بگیر از دماغ
انسان بوزن یکمثقال و اورا در کفچه کوچک گرم کن و
بگداز پس هرگاه که گرم شد بگیر از بول انسان مقدار چهار
مثقال پس اورا در کفچه کن و بگذار که بجوشد دماغ را پس
هرگاه که گداخت برگیر و بگذار تا سرد شود و ببندد و

اورا

و اورا در قاروره کن پس چون اراده کنی که میان دو
کس متفرق جمعیت بهم رسانی و میان دو شخص که از هم
دوری اختیار کرده باشند الفت پیدا کنی یا خواهی که دل
مردی یا زنی یا پادشاهی یا سلطانی مایل سازی بخود
باید بگیری پس طعام شیرین عمل کن پس هرگاه که فارغ
شدی از و بگیر دماغ گداخته را ببول وزن یکدانگ
و اورا در آن طعام کن و خوب مخلوط ساز بهم و انکس را
که خواهی مایل سازی بخورد او ده بگو که عطفت قلب
فلان بن فلان پس بدرستی که هرگاه قرار گیرد آن طعام
در جوف او میگردد اورا جدی عظیمی چنانچه محافظت
خود نمیتواند نمود و صبر نمیتواند کرد و هرگاه که اراده کنی
که میان دو کس مفارقت بیندازی میان دو کس که باهم
مواصلت داشته باشند و قطع الفت کنی چنانچه عداوت
میان ایشان شود بگیر از دماغ انسان بوزن دو مثقال
و اورا در کفچه کن پس بینداز بر او دو دانگ از عرق انسان
پس بینداز بر ویش هرگاه که گداخت مخلوط کن براو و اورا
در قاروره کن و محافظت کن پس هرگاه که خواهی که قطع محبت

کنی طعامی بساز و این دماغ و عرق را با و مخلوط کن بوزن
یکدانگ پس بخورد هرکدام یکدانگ علیحده بده در طعام
پس بدبختی که میان ایشان چنانه عداوت عظیم بهم رسد که
ممکن نباشد قطع آن **باب** هیبت بگیر از دماغ انسان
بوزن یکمثقال و او را در کفچه کن پس هرگاه که گرم شد
بینداز برو دو مثقال از خون انسان بعضی ها گفته شده
باشد بجراحت یا غیر این پس چون جمع اینها مخلوط شود
از آتش برگیر تا سرد شود و به بندد پس او را در قاروره
کن پس اگر از این خلط وزن یکدانگ در طعام کنی و بخورد
کسی در هر نظر نمیتواند کرد با واحدی از کمال هیبت او
و بیمی از او در دل مردم پیدا شود و اگر پیش پادشاه
برود پادشاه را از او هیبتی و بیمی در دل پیدا شود
باب محبت و مودت بگیر از کبریت زرد وزن یک
مثقال و او را در کفچه بگذار بر روی آتش و حذر کن
از زبانه آتش که مبادا آتش بسوزد پس هرگاه که گداخت
بینداز برو وزن یکمثقال دماغ انسان اندکی
بگذار تا او نیز بگذارد در روی پس بگیر و در قاروره کن

پس چون

پس چون اراده کنی که مردی را بر زنی که او را منع کند عزیز گردانی
یا پادشاهی را براستی و درستی که حال ایشان را تغییر پیدا
میکند پس بگیر از این خلط مقدار حبه و در کف دست
گیر و بر دو کتف و بر پیشانی او بمالد بعد از آن که خود را
بر زن عرض کند تا زن او را به بیند پس بدبختی که روها نیت
شهوت او را بر وی آلکیزد قرار نمیگیرد تا مجامعت نمیکند
و اگر کند با و پادشاهی عزیز میشود و در نظر او هر چه از یاد
خواهد فی الحال ببخشد و از این زهر قاتل بعمل می آید طریقه او
چنانست بگیر از این کبریت و دماغ انسان که گداخته شده
و بهم مخلوط کرده بوزن دو مثقال و از دبیق نیز پس
بگذارد این دماغ و کبریت را در کفچه و او را بر روی آتش
گذارد تا گرم شود پس از روی آتش برگیرد و بنهد تا سرد
شود و به بندد پس او را در قاروره نگهدارد که زهر
قاتل است پس هرگاه که اراده کند استعمال او را بمقدار و
مقدار یکدانگ بگیرد و او را بطعام و یا شراب ممزوج سازد
و بخورد هرکس که خواهد بدهد پس بدبختی که تشنج پیدا میکند
و می میرد **صفت** تریاق این زهر از این زهر وزن

یکدانک یا یک اوقیه خون انسان و یکدانک از پیه آهو که
گداخته باشند در رو بخورد آن کسی بدهند که از زهر
نوشیده است اگر داده کسی که مخلوط سازد این زهر را پس
بگذارد بوزن یکدانک پیه انسان بمال باو و دستهای خود را
و منخرین را و دهن خود را مخلوط سازد پس اگر فرا گیرند
از این خلط وزن یکدانک و او را در کفچه کنند و بر رو
چهار قطره از روغن کنجد بچکانند و او را بر روی اخگر
گذارند تا بگدازد همین که گداخت از رو در منخرین مست
دو قطره بچکانند و در دو گوش او نیز دو قطره بریزند
جسم او متعفن نمیشود و بهم نمی باشد و از حال خود تغیری
نمییابد و تر و تازه باقی میماند همیشه تا وقتی که بر رو آب
شود بریزند یا شسته نمک بر رو بپاشند گوشت او از هم میریزد
و تعفن پیدا میکند اگر کسی خواهد که دیوانه را علاج
کند بگیرد یکمثقال و نیم از روغن جوز بغنی کرده و او را
در ظرفی کند و بوزن یکدانک از این خلط در رو بگذارد
پس ساقط میشود از جنون اگرچه هیچکس قادر بعلاج
او نباشند و دیگر اگر خواهند که علاج کسی کنند که صاحب

جذام

جذام بوده باشد بگیرند یکدانک از این خلط را و
دو مثقال از روغن گاو پس روغن را در ظرفی کنند
و بر روی اخگر گذارند تا روغن آب شود پس آنکه آن
خلط را در رو بریزند هرگاه که باین دارو مجذوم
کنند از و میریزند آن گوشت را که نشانه جذام دارد
صحیح میشود و نجات مییابد دیگر بجهة طلسم بگیرد
چهار مثقال شیر سگ ماده را در ظرفی کنند و اندک
زمانی بر روی آتش گذارند تا گرم شود همین که گرم
شد بوزن دو دانک از این خلط در رو بیندازند
تا در رو بگدازد و با او مخلوط شود پس او را در گوش
اسب بریزند در هر کدام نصف او پس بدرستی که او
شناسایه و شکوه پیدا میکند و در هر لشکری که این
اسب بوده باشد هرگز منهزم نمیشود و غیر بسد او را
نکبتی در جنگ اگر دولت و نصرت از آن لشکر باشد
که این اسب در رو ست بدرستی این اسب شبیه میکشد
و با صاحب خود نزاع میکند که بکشد بر رود بجیبتی که
صاحبان استطاعت ضبط او بداشته باشد و اگر فتح

ونصرت از طرف خصم باشد در هیچ جنگی
سبقت نمیکرد و گردن خود میکشد و منازعت میکند
یا صاحب خود که رجوع کند و هیچ شبهه نمیکند این آب
قوی و با شکوه میشود که فانی نمیشود و تخفیف نمیکرده
والله اعلم **باب** فوائدی که با استفاده کرده ایم از
هر کس گفته است هرگاه که قمر زاید النور باشد
و عرض داشته باشد عرض شمالی و متصل باشد بمشتری
و اتصال مستقیم باشد پس بگیرند وزنه یکدانگ از دماغ
خطاف و او را در ظرفی بگذارند و بیندازند برو
مقدار دو حبه کافور پس بگیرند او را چون سرمه
در معلول بکشند دفع میکند آب سیاه را و آب سفید را
و جمیع رنجهای چشم را **باب** فوایدی که در بوم
و هام و خوک است از جمله آن فلیحی مجربست
بگیرد یکدانگ از دماغ بوم و بریزد بر دو حصه
مغز خوک پس بگذارند و برگیرد که عمل میکند در عمل عظیم
باید که او را در طعام بنوشانند و از جمله آنها بجهة
عداوت و بغض یکسست بگیرد از زهرهٔ او یکدانگ

و او را

خوب بساید و بیندازند بروی بوزن دو جو زهرهٔ
خوک و او را در طعام بخورد آنها بدهد که عداوت
ایشان مقصود است و از جملهٔ آنها بجهة علاج دیوانها
خوبست بگیرد یکدانگ از دماغ بوم و او را بگذارد و
بیندازند برو یکدانگ کافور سائیده و وزنه یکدانگ
خون غراب بقدر دو حبه از این یا سه قطره از آب
شاخ شبرم علاج میکند دیوانه را و نجات
میدهد از جنون **باب** عداوت بگیرد از خون
خوک مقدار یکدانگ و بیندازند بروی دو حبه از
زهرهٔ او پس بدرستی که عمل این در عداوت عمل شدید
می یابد اگر در طعام کنند از جهة عقد شهوت بگیرد
از مغز او یکدانگ و او را در کفچه بگذارد و بریزد برو
یکقطره از خون او پس عمل میکند در بستن شهوت عمل
عجیبی **باب** از جهة دنبل و ریش و آنچه بدینها ماند — دنبل سه
بگیرد از پیه یکمثقال و بریزد بر او یکدانگ از استخوان
او که نیک سائیده شده باشد و بریزد بر او چهار
مثقال روغن گاو تا بگدازد و برگیرد پس اگر از پیه اندکی

بر سر دنبل گذارند برطرف میکند و اگر بر روی ریش
گذارند که قائم قدیم باشد زایل میسازد و اگر بپالاند
با وبشت دنبل را برطرف میشود و هرگز براه موضع دیگر
دنبل بیرون نمی آید **باب** عداوت بگیرد از دماغ سگ
سیاه بکیانك و او را بگذارد و بیندازد بر و رف
دو حبه از دماغ غراب سیاه و را برگیرد که عمل میکند در عداوت
عمل غریب و اگر کسی بخورد از خون او بوزن یکدانك
از فتیمون بصلایه کرده داخل سازد پس عمل نمیکند در خودش
او از بادهای سخت همیشه و اگر کسی گوشت او را بخورد با
نمك و افتیمون نجات میدهد از بادام الصبیان خواه قدیم
باشد خواه جدید و اگر کسی بگیرد پوست او را و دندانهای
او را از هر کدام یکمثقال و از بهوج نیم مثقال و او را پیش
دیوانه دود کند نجات میابد البته آن دیوانه از مرض
جنون **خاصیت** گربه سیاه بگیرد از دندانهای او که
سائیده شده باشد بوزن یکدانك در طعام کنند عداوت
بهم میرسد **دیگر** اگر سپرز او را بر زنی که استحاضه داشته
باشد ببندند خون او را باز میدارد و هر کسی که پیه او را

باملك

باملك و افتیمون بقدر یك اوقیه بخورد از لقوه
و درد شقیقه و درد سر نجات یابد و از بادام الصبیان
خلاص شود و اگر کسی دو وقیه او را بگیرد و خشك
کند و در وقت طلب حاجت بخور کند حاجت او روا شود
و اگر مردی خون او را بنوشد بقدر یك اوقیه با
یکدانك از ماینجوکوش بی نظر نمیکند بسوی عورت زن
مگر آنکه مریض میشود و از طلب مجامعت میکند
دیگر فرموده اند که اینست آخر آن کتاب ذهبی
که در صندوق نهاده بود اسکندر و در آخر او نوشته
بود که گفته است اسکندر ذی القرنین یونانی که آن کسی
که برین کتاب مطلع شود شکر واجب الوجود بجا
آورد و خوب نگهدارد از دست جاهلان زیرا که طالب
بسیار است و مستحق کم و لهذا این همه مبالغه کرده شد
در محافظت او باید که متابعت کنی زیرا که ما رحلت
کردیم از عالم ناسوت بعالم لاهوت و بخل نداریم تمام
شد این کتاب بعون ملك وهاب چون از زبان یونانی
بعربی نقل کرده اگر سهوی واقع شده باشد خطا نگیرند والله اعلم

[illegible] اقل [illegible] عروض [illegible] کنه
[illegible] در میان [illegible] سکته [illegible] دوره [illegible]
[illegible] تقطیع [illegible] کنه [illegible]
[illegible] تقطیع [illegible] مفعول [illegible]
[illegible] حدادن [illegible]
[illegible] بحر [illegible]
دوره [illegible] تقطیع [illegible]

[illegible]

انچه [illegible] بیت [illegible] القرین [illegible]
[illegible] اول [illegible]
[illegible] تمت

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

در انتخاب از کتاب حکیم اقلیدس در قواعد و قوانین او در احکام
که اصل علم رملست آنست که میزانی قرار داده و نام میزان العمل است
و مدعا آنست که جانبان از هم جدا است بلکه عملی باید ساخت که وسطی
و دو طرف داشته باشد مثل ترازو باین صورت که نموده شد
شاهین
٥
کفه کفه
یعنی دو کفه و یک شاهین و چون رقم کنند
چنین است ٥ ٥ ٥ و این را میزان فرد در فرد می نامند
و خانهای اُنثی فرد در فرد گویند و اگر چنین باشد ٥٥ ٥٥ ٥٥
زوج در زوج باشد و میزان اقلیدس این معنی دارد و این
دو شق تا آنکه ١ و ٥ و ٩ و ١٣ فرد در فرد اند و اُنثی
و ٢ و ٦ و ١٠ و ١٤ میزان فرد در زوج باشد که بادی اند
و ٣ و ٧ و ١١ و ١٥ میزان زوج در فرد اند یعنی آبی اند
و ٤ و ٨ و ١٢ و ١٦ میزان زوج در زوج باشد که خاکی اند
و بر این نهج دایره بزوج را تعیین داده عمل مینمایند صورت
اینست که نموده میشود و این دایره را دایره زوج اقلیدس

گویند

گویند اُ فرد در فرد با فرد در زوج اُ زوج در فرد
خاکی زوج در زوج اکنون بیان خانها و بیان داشته
شد هر شد و اصل هر از و است و نفس و ملت و
جسم و ملت و آن ١٤ دیگر بروح و حیات و نطق و
صحت و حرکت و سکون و مثل ذالک تعلق دارد و باز
دنیا و آخرت و راحت و محنت و رنج حیات
و ممات و نور و ظلمت و روز و شب و شرف
و غرب و صبح و شام و مثل ذالک اکنون باید دید که
سؤال از نفس است یا از جسم باین طریق که افراد غالب است عمل
در نفس باید نمود و اگر ازواج غالب است عمل در جسم باشد مثلا
این رمل کشیدیم در این صورت



١٣ نقطه که ١٣ عدد باشد بود
و ازواج او ٣٤ است پس سؤال از جسم افتاده که
است و میزان زوج در زوج یعنی خانه ٤ و ٨ و ١٢ و
١٦ پس چون سؤال از دو ستا است شکل ١١ در خانه سکن
و داشته شکل اینست
١١ ١٠ ٩ ٨ ٧ ٦ ٥ ٤ ٣ ٢ ١
١٦ ١٥ ١٤ ١٣ ١٢ که بجز میشود او در میزان العمل بجا آورده ایم

اکنون که شکل حاجت و مقصود ماست رقم نمودیم
و میزان عمال ٤ و ٨ و ١٢ و ات اشکال این موت را جمع
ساختیم اول شکل مقصود و سه شکل موت که بود چنین
پس آتش هر چهار شکل را گرفتیم چنین شد که
نموده میشود و چون شش نقطه بود چنین رقم نمودیم
زوج در زوج
فرد در فرد
و مرتبه دوم
فرد و در فرد
فرد در فرد
این اشکال یعنی بادی هر چهار شکل
مذکور هفت نقطه بود چنین شد و مرتبه ٣ و ٤ نیز
هفت نقطه بود پس از دو حاصل شود و درین عمل
٦ طرح است اگر ٧ بودی ٦ طرح میشد تا یک باقی بماند
انگاه چنین بودی یعنی مرتبه آتش و فرد در فرد
و اگر هشت بودی ٦ طرح میشد تا ٢ بماند چنین
و ان مرتبه باد بودی یعنی زوج در فرد و چهار
همچنان نیز که ٤ نقطه است و اگر پنج بود همچنین
یعنی مرتبه آب و این فرد در زوج است و این عمل شش است
و خود ظاهر است و زوج در زوج است چنین
اکنون چون صاحب سیوم است پس موافق عملست چرا که

٣ و ١١ و ٧ بهم شریک اند و چه در ١١ است و
سعد داخل است و کذلک پس در حصول مطلوب
موافق شوند پس دلیل اتصال است و مصادقت
و موافق است مثل دو روح در جسد مثال دیگر آنکه
سؤال از سفر بود و این رمل کشیدیم و این سؤال
از میزان فرد
در فرد است پس
شکل نهم بود و شکل اول و شکل پنجم
پس واجب بود که شکل که بدایره بیوت صاحب
سکن و سفر است با این سه شکل جمع نموده بمیزان عمل
بسنجیم و حکم نمایم چنین و در هر سؤال
صاحب انخانه داخل باید نمود اکنون مرتبه اول ٤ بود
و مرتبه ٢ نیز ٤ بود و مرتبه ٣ نیز ٤ بود و ٤ نیز ٤ بود
پس از میان دو حاصل بود چنین شده است
اکنون شواهد را کار باید فرمود اول آنکه
اگر نقطه منیع است یا منقطع اگر منیع است
که اتصالست بزود اگر منقطع است که انفصالست سفر

واقع شود واکر باز نقاط فرد پشتر بود بود اکر
زوج پشتر بود سفر واقع نشود و دیکر در معرفت ربع
که ضلعی است یا قطری شکل اول با شکل ۱۳ ضرب کند
و شکل ۱۴ با شکل ۸ ضرب کند اکر آن بنتیجه فرد بود
قطری بود واکر زوج بود ضلعی باشد واکر رمل قطری
بود از مجموع نقاط ۹۶ طرح کند واکر ضلعی بود ۱۲
۱۲ طرح باید نمود تا مقام ضمیر ضمیر معلوم شود دیکر
در ارباع مثلثه دیکر آنکه بنکرد تا هر شکل در خانه
که آمده از کدام ربع آمده ودر کدام ربع فرود آمده حکم
از آن کند مثلا در اول آمده کوییم این شکل از ربع
خاک آمده ودر ربع آتش قرار کرفته و شکل از ربع
پس زوج الفرد شده اکنون از میزان زوج الفرد طلب
ضمیر کند و آن ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۳ است و بنکرد که آن
شکل بر مزاج کدام خانه است از خانهاء متولدات
وغیره که ضمیر آنجاست بشناسد و ربع اول سعادت
ودوم شقاوت وسیوم سعادت وچهارم شقاوت واین
معانی را نیک دریابد فصل در بیان جسم مفرد

ونفس

ونفس مفرد وجسم مرکب ونفس مرکب اما نفس مفرد
اینست وجسم مفرد اینست
ونفس وجسم مرکب این
ونفس اصل این وجسم اصل این وجمیع حالات
عالم وآدم ازین عناصر مفرد اشکال وازین عناصر مرکب
اشکال معلوم توان نمود اکنون اکر سوال از حیات باشد
باید که در شکل اول و ۵ و ۹ در میزان عمل در آورد
اکر آن شکل موافق میزان فرد الفرد باشد مراد بحصول
رسد وباز باید دید که آن شکل در خانه کدام خانه مسکنید
وخود صاحب کدام خانه است لیکن عدد ومزاج وعنصر
وحرف وعرض وطول وعمق ومثل ذلك این اشکال
واین بیوت اکر موافق میزان فرد فرد اند مراد سائل
حاصل است والا بر عکس بود وهشت سوالی که در جواهر
البیوت مذکور است هر کدام خواهند یعنی سوالات منسوبات
بیوت که خواهند بعمل آورند واحکام کویند بر نهجی که مذکور
شد فصل از جهت حال غایب ومثل دفین ومیراث
ودزد برده وکم شده ودیده خبر دهد باید که شکل

ﺟ درمیزان فرد درفرد اوآرده یعنی ۳ و ۷ و ۱۱ اگر
موافق خانه ۵ واین ثبوت بود برسد والا فلا واگر سؤاله
ازعمال حاضر مثل معامله و داد وستد ومثل ذلک باشد ﺟ
را درمیزان فرد درزوج درآورد یعنی ۲ و ۶ و ۱۰ اگر
موافق این میزان واین ثبوت بود وجود است واگر موافق
این میزان واین ثبوت نبود مطلق بود فایده اگر
سؤال ازعلم باشد ﺟ را درمیزان زوج درفرد آورند
وعمل کنند فایده اگر سؤال ازدفین باشد که هست یا
نیست ﺟ را درمیزان زوج درزوج یعنی ۴ و ۸ و
۱۲ درآورند اگر موافق خانه ۵ هست دفین باشد چرا که
۵ مال چهارم است وازعواقب ﺟ را درین میزان
درآورند اگر موافق میزان زوج درزوج است دلیل
نیکویی عواقب باشد واگر موافق نبود برعکس باشد فایده
اگر سؤال کنند که ما را فرزند باشد یا نه نظر کنند درمیزان
زوج درزوج اگر آنجا ﺟ باشد فرزند باشد واگر
ﺟ درمیزان فرد درفرد یافت شود فرزند نباشد واگر
سؤال ازمذکر و مؤنث بود ﺟ را درمیزان فرد درفرد

بود دلیل

بود دلیل کند که فرزند مذکر باشد واگر ﺟ درمیزان
زوج در زوج باشد یعنی ۴ و ۸ و ۱۲ و ۱۶ فرزند
مؤنث باشد واگر ﺟ درمیزان زوج درزوج یافت
نشود فرزند باشد و نماند واگر بماند مخنث وبدکار
بود چرا که نه درمیزان خود است و ﺟ درمیزان فرد
درفرد نیز نماند اکنون اگر نقاط رمل افراد آن غالب است
عمل درمیزان فرد درفرد باید نمود واگر ازواج غالب است
عمل درمیزان زوج درزوج باشد واگر هر دو مساوی اند
۱۲ ۹۲ طرح باید نمود ازمجموع آنچه برسد همان شکل
وهمان میزان بعمل آورند واگر شکل معین ازجهة ضمیری
معین ﺟ باشد آن شکل با سرخانه بمیزان آورند
واگر هیچ شکل معین نباشد آن چهار خانه بمیزانات
باید آورد فایده ازجهة مریض ﺟ را درمیزان
فرد درزوج درآورد واگر موافق این خانه واین میزان
بود شفا است والا نه فایده ازجهة نکاح ﺟ را درمیزان
زوج درزوج آورد اگر موافق خانه ۷ است دلیل کند
بر نیکویی نکاح واگر مخالف بود برعکس باشد واگر سؤال

از دزد و غایب باشد را در میزان زوج در زوج
آورد دزدان غایب و مال دزد برده اگر موافق خانه
دویم باشد دلیل کند بر رسیدن غایب و مال غایب و گرفتن
دزد و اگر مخالف خانه دویم باشد حکم بر عکس بود و اگر
سؤال از علم باشد که حاصل کنم یا نه اگر را در میزان
فرد در فرد آورد اگر موافق خانه نهم بود مقصود حاصل شود
و اگر سؤال از خواب بود باید که بداند که خواب دیده است
یا نه اگر در میزان زوج در زوج نقطه آتش باشد خواب
دیده است و اگر خاک باشد ندیده است و نقطه آب دیده
و فراموش کرده و نقطه باد دیده باشد و بعضی را فراموش
کرده و بعضی بخاطر مانده و اگر سؤال از سفر بود
را در میزان فرد در فرد آورد و اگر موافق خانه ۹ بود
مقصود حاصل شود و اگر سؤال از تعبیه خواب باشد
از خانه ۳ و میزان زوج در فرد است فائده اگر
سؤال از عمل پادشاه و شغل و عمل خود و منصب بود و مرحمت
پادشاه و غیره بود اگر در میزان زوج در زوج نقطه
آتش باشد و باد نیز بود جمیع مقاصد حسب المدعا ست

وآب وخاک

وآب و خاک احوال میانه بود و آتش و آب و یا باد و خاک
جنگ و فتنه بود و اگر سؤال کند که باران بیاید یا نه
را در میزان فرد در زوج آورد اگر موافق حال باشد نماست
و می‌آید و مدار حکم استاد اقلیدی بر نقاط آتش و باد است
در مرکزهای خود بر نیکی و حصول مراد و آب و خاک در توقف
امور و عدم مهمات و فرد در فرد یعنی آتشها بسیار خوب
باشد و زوج در فرد اول بد باشد و آخر نیک یعنی بادها
و زوج در زوج بسیار بد بود یعنی خاکها و فرد
در زوج اول نیک و آخر بد یعنی آبها تمام شد انتخاب سخنان
شیخ اقلیدی **فصل** در اصول العدد و آن بنا نسبت که
امهات محل ایام است و بنات محل هفته و متولدات
ماه و زایدات سال اکنون اگر شکل ایام در امهات باشد
چون در ۳ یا در ۴ یا در اول یا در
۲ اینها شکل ایام در ایام باشند و از روز بلکه ساعت حکم
باید نمود و اگر اشکال بنات مثل وغیره در
امهات باشد گوییم که بعد ۸ ماه مقصود بر آید چرا که از
۸ که خانه است تا دوازدهم از دوزده است و از ۱۲ تا

۱۰ هفته و از ۱۴ تا ۵ ماهها است و از ۵ تا ۸ سالهاست
و دیگر دلیل ۸ سال چرا کما از هفته و شهور که ثبات و دوام است
است و از سنین که دو ابدات است گذشته و به ایام نشسته
پس سنین میرسد فافهم مثال دیگر بجائیم بزوج رملی
زدیم بجاهی [figure] و در ۵ یافتیم و در آن خانه او ۵ عدد داشت
و عدد خانه هم ۱۵ چرا که خانه اول ۳ عدد دارد و در دوم ۶
و در سیوم ۹ عدد دارد و در ۴ ۱۲ و در ۵ ۱۵ تا ۱۶ که
۴۸ عدد دارد پس عدد خانه را نیز داخل باید نمود که جمله
۳ عدد شده هم عدد شکل و هم عدد خانه و [figure] در ۶ تکرار
داشت پس ۶ دیگر بر او افزودیم ۳۶ شد و ۱۸ عدد خانه
۶ که تکرار داشت جمله ۵۴ باشد پس مطلوب تا ۵۴ روز
حاصل شود یا ۵۴ هفته چرا که ۵ و ۶ در مرتبه هفته است
و مذکور شده و اگر شکل عدد رمل نباشد نقاط جمیع رمل
بشمارد هم فرد و هم زوج را تمام تا ۱۶ خانه و ۱۲ ۱۲
طرح کند آنجا که برسد در جدول عدد نظر کند که آن شکل
چند عدد دارد و تکرار شکل هم بداند و از روز و هفته
و ماه و سال عدد بگوید که مجرب و صحیح است نوع دیگر

در مثال

در مثال آمدن غایب اگر پرسند که غایب تا بکی برسد شکل ۷ را
با شکلی که در خانه عدد باشد ضرب کند و آن شکل در مزاج
خودش نیز ضرب کند و از آن عدد بگوید که هرگز خطا نباشد
و اگر آن شکل در امهات تکرار کند ایام بود و زود آید
مثلا رملی کشیدیم از جهت شخصی که در آگره بود و صورت
امهاتش اینست [figure] [figure] [figure] [figure] اکنون شکل ۷ [figure] بود
و او در ۴ عدد دارد و در ۴ [figure] است هم بدایره سکن
و هم حالا قرار دارد بهم ضرب نمودیم [figure] شد همین شکل ۷
در خانه ۴ مزاج دارد و در ۴ نیز بدایره سکن [figure] است
و حال موجود است ضرب نمودیم همان [figure] شد و بهم ضرب
نمودیم [figure] شد و [figure] شکل ۱۴ است در دایره عدد و صاحب
۱۳۴ است و در ۴ بیست و دو عدد دارد و در
۵ ۴ ۵ پس غایب با این اعداد بیاید البته مثال دیگر جهت
غایب دیگر رملی زدیم اینست [figure] [figure] [figure] [figure] و در ۷ [figure]
بود و او در ۸ عدد دارد و صاحب ۸ بدایره سکن [figure]
است با هم ضرب نمودیم [figure] شد و [figure] در ۵ مزاج دارد
و صاحب ۵ [figure] است بدایره بهم ضرب نمودیم [figure] و از هر دو

⁝ شد و ⁝ صاحب ٥ ٥ عدد است و در رمل در ۶
موجودات و عدد ⁝ در ع ٢٥ است و در ٢ تکرار کرده
و عددش ١١١ است یعنی تا ١١ روز یا ٢٥ روز یا ٢٥
هفته یا ٥٥ روز یا ٥٥ ماه برسد فافهم و شواهد
و نواظر نیز باید دید مثال دیگر در عدد بموجب رمل که
امهاتش اینست ⁝ ⁝ ⁝ ⁝ در خانه ٣ ⁝ که صاحب عدد
است یافتیم اما در موضع زایل و ساقط تکرار داشت
یعنی در ۶ و ٨ و ٩ در جای او بدین شکل ⁝ قرار داشت
اعتبار نکردیم و بطریق طرح و جدول عمل نمودیم چنانست
که مجموع نقاط زوج و فرد رمل را شماره نمودیم ٨٧ نقطه بود
۱۶ ۱۶ ۱۶ طرح کردیم باقی ٧ ماند در خانه ٧ نظر کردیم ⁝ بود
و در وتد اوتد بود و درین خانه عدد دارد که ٣٢ بود و عدد
خاص خانه ٢٨ جمله ۶ باشد گفتیم تا شصت روز غایب برسد
و باقی برین قیاس و ⁝ را حاکم و قاضی رمل گفته اند چرا که
در برج دریازدهم ۶۶ عدد دارد و ۶۶ عدد اسم الله
است و سکن او در ١٥ است و جدول عدد در کتاب خلاصه
بیان شده والله اعلم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین
و عترته الطاهرین اما بعد این رساله ایست از علم رمل که انتخاب
کرده شده از کتابی چند که استادان بران اعتماد نموده اند
مشتمل بر مقدمه و دو مقاله مقدمه در بیان اصول این
علم از طول اشکال و منسوبات بیوت و اشکال و تسکینات
مقاله اولی در اصول احکام و ضمایر مقاله ثانیه در اعمال
متفرقه چون موضوع این علم نقاط و اشکال شانزده است
از آن حیثیت که او واقعند در بیوتات ١۶ کانها اول که در مرتبه
اولیت و یکیست و عدد نقطه آتش یکی باشد و نقطه باد
دو و نقطه آب چهار باشد و نقطه خاک هشت باشد چون
تعبیر نمایند بحروف ابجد که الف را بنقطه اول دهند
ب نقطه دوم دهند و دال را نقطه سیم و ج را بنقطه
چهارم چنین باشد ⁝ و از جمله لطایف آنست که عدد
عنصر هر شکل که کشوده باشد عدد آن شکل است مثل ⁝ که
عدد نار او یکیست و سکن او خانه اولست و ⁝ که عدد عنصر او

دماست و سکن او خانهٔ دوم است و [illegible] که عدد نار و باد او
شش است الفی الف و باد از تشکیل ابدح سکن او خانه سیوم است
و [illegible] که عدد فرد آب او چهار است که دال ا نست از ابدح
سکن او خانه چهارم است و مجموع اشکال برین مثال و قیاس که
عدد عنصری که کشوده باشد مطابق عدد خانه است و این
تشکیل مسماست به تشکیل ابدح و تشکیل اصل و تشکیل عنصر و تشکیل
دانیال عم و تشکیل خطوط هندی و این اشرف تشکیلاتست
برین ترتیب [illegible]
[illegible] و این تشکیل به تشکیل طول نیز مسماست و از ترتیب
نقطهٔ ابدح شش دایره دیگر حاصل شود یکی تشکیل عرض برین
ترتیب [illegible]
[illegible] و قاعده این دایره انست که هفده هفده طرح کنند از
اعداد فرد و زوج اگر افزون باشد از هفده و اگر افزون نباشد
یکی از وی طرح نمایند و باقی عدد خانه باشد چون [illegible] و [illegible] و
[illegible] دوم تشکیل عمق است بدین ترتیب [illegible]
[illegible] و قاعدهٔ این دایره انست که
اعداد طرح کنند از زوج و فرد انچه باند عدد خانه باشد

واکر

واکر زیاده نباشد بقیه عدد خانه باشد و این دایره مسماست
بدایره خط دانیال عم تشکیل معاد است برین ترتیب [illegible]
[illegible] و قاعدهٔ این دایره
انست که نقطه زوج در حساب ابدح اعتبار کنند خانه هفتم
داخل نیست باقی برین قیاس و از تشکیل اول که تشکیل افراد
است و تشکیل سیوم که مسماست به تشکیل معاد احکام و ضمایر
و خبایا و اسامی و دفاین استخراج نمایند چنانکه مشروح
خواهد شد انشاء الله تع و اما ان دو تشکیل هر ایشان استشهاد
بود در ضمایر و اسامی و دفاین و جنی و احکام اما بعد
بیان منسوبات بیوت شانزده گانه بدین نهج است اول
تن و جانست و ترتیب و بقا و آغاز کارها و تدبیر در مصالح
و کیفیت زندگانی و سعادت و این خانه را معتمد الاشیا گویند
دوم خانه تن و مال است و معینان و دخل و خرج و معامله
و قدوم غایب و رزق و عطا و غنا و فقر و نامه سلطان سیم
خانه سفر نزدیک و نقل و حرکت و برادران و خواهران و هم
نشینان و علم و فرج یافتن و خوابها و فهم و فکرت و تدبیر و
بی شهادت این خانه هیچ حکم راست نیاید چهارم خانه پدر

وعاقبت کارها و املاک و عمارت و زراعت و مقام و کنوز
پنجم خانهٔ طرب و هدیه و محبوب و عشق و خبر و رسول
و خط و فرزندان و لباس و عشرت ششم خانهٔ صحت و
بیماری و احوال خدمتکاران و زیردستان و اسیران و سحر و
بندگان و حیوان خرد هفتم خانهٔ زنان و غایبان و شریکان
و دزدان و ظفر و خصومت هشتم خانهٔ خوف و خطر
و میراث و مرض و دفاین و مال غایب نهم خانهٔ سفر و علم
و خوابها و تدبیر و قدوم غایب و احوال آخرت و این خانه میراث
از اول و دوم ستاند یعنی مزاج شکلی که در اول و دوم باشد
بگیرد و بنا بر آنکه این شکل از اول و دوم گرفته اند پس بمنزله
آب و ام باشد دهم خانهٔ سلطان منصب و رفعت و مال
و شغل و عمل و رزق و دولت و این خانه میراث از سیم و چهارم
ستاند یازدهم خانهٔ امید و دوستان و مال بزرگان و سعادت
و این خانه میراث از پنجم و ششم ستاند دوازدهم خانهٔ
دشمنان و زندان و چهارپایان بزرگ و اینخانه میراث
از هفتم و هشتم ستاند سیزدهم خانهٔ طالب است و این خانه
گواه است بر اول و پنجم و نهم بحسب عنصر چهاردهم خانهٔ

مطلوبست

مطلوبست و این خانه گواه است بر دوم و ششم و دهم پانزدهم
خانهٔ میزان و آینده و مآل است و حاکم و این خانه گواه است
بر سیوم و هفتم و یازدهم شانزدهم خانهٔ عاقبت العاقبت است
و این خانه گواه است بر چهارم و هشتم و دوازدهم والله اعلم
و بدانکه خانهٔ ۱ و ۴ و ۷ و ۱۰ اوتادند و ۲ و ۵ و ۸ و ۱۱
مایل الاوتادند و ۳ و ۶ و ۹ و ۱۲ زایل الاوتادند
و دیگر خانهٔ اول و ۲ و ۳ و ۴ امهاتند و ربع دوم نبا تند
و ربع ۳ متولداتند و ربع چهارم زوایاتند اما بیان
احوال از اشکال شانزده گانه است ثابتند یعنی چون
بگردانند همان شکل حاصل گردد و آن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و باقی
منقلب اند و شکل داخل آنست که آتش ندارد و شکل خارج
آنست که نقطهٔ آتش دارد هرچه خارجست نر است و داخل
ماده چنانکه هشت شکل نر و خارج و هشت شکل ماده
و داخل و بعضی گویند که خارج آنست که نقطهٔ آتش دارد
و نقطهٔ خاک ندارد و داخل برعکس و منقلب آنست که نقطهٔ آتش
و خاک دارد و ثابت آنست که نه نقطهٔ آتش دارد و نه خاک
و منسوبات اشکال برین نهج باشد چنانکه [illegible] سعد سعد زرد

وشیرین وخوشبوی حیوانی وسرخ وترش ونحس
سعد معدنی وسرخ و زرد نباتی و سعدی سفید وشیرین
معدنی تلخ وسیاه ونحس حیوانی سعد وسفید وسرخ
ومنقش وشیرین معدنی وسیاه وتلخ ونحس کانی وسیاه
ومعیوب کانی وسیاه ونحس وتلخ کانی وسعد و مایل
بسیری یعنی زرد وخوشبوی سعد وحیوانی وسبزرنگ و
شیرین وزرد وسفید وخوشبوی نباتی و زردگونه و
شیرین وسفید نباتی وادنی وترش وتلخ ونحس جرب
وحیوانی وسعد وسفید وشیرین وخوشبوی نبات سبزرنگ
وسعد کانی گندم گون وترش وممتزج واین مسایل در علم
گفتن نیکو بود و مستحضر باید بود اما اعداد عناصر صغیر
برین نهج است که نقطه آتش یکی وباد دو وآب سه وخاک
چهار بترتیب ابجد چنانکه جمله ده باشد واعداد عناصر وسطی
برین نهجست که مذکور شد در دایره ابدح یعنی که آتش او یکی
است وباد دو وآب چهار وخاک هشت چنانکه جمله پانزده
باشد واعداد عناصر کبری برین نهجست که نقطه آتش نه باد
یازده آب چهارده وخاک شانزده چنانکه جمله پنجاه باشد

اما تکسین

اما تکسین دایره کلی وشکل امهات او اینست
ونباتات این ومتولدات این
وزوایدات این واین تکسین مستمدست بر تکسین
ابجد واو واین قانونست چنانکه در امهات آتش وباد وآب
وخاک فرد خود در مرکز خود باشند شوند در نبات
دو جات شوند وهمچنین در متولدات وزوایدات
اما تکسین بدوح برین ترتیبست
ودرین تکسین آتش ده واست
وباد هفت وآب چهار وخاک هشت وقاعده آتش آنست
که عدد عنصر که در شکل کشوده باشد چون زیاده باشد از
شانزده شانزده طرح آنچه بماند عدد خانه باشد وآگر
کمتر باشد آن عدد خانه باشد واین دایره در عدد نافع
باشد واحکامش خواهد آمد در مقاله ثانیه اما تکسین مثلثه
ابدح آتش در دو سه است وباد شش وآب دوازده و
خاک بیست وچهار وهم بطریق دایره بدوح مسطور توان
ساخت اما برین ترتیب یعنی عدد عناصر کشوده شکل را جمع
کنند وشانزده شانزده طرح کنند آنچه بماند عدد خانه

باشد

اما تشکیل ابقع که آتش در و یکیست و باد ده و آب صد بلکه چهار و خاک هزار بلکه هشت و بهمان دستور که در تشکیل بزدح است که مذکور شد توان مسطور ساخت برین ترتیب

اما تشکیل مذکور طریق براه نحبست که آتش در و نه است و باد دو دلیست بلکه هشت و آب در و ده و خاک در و صد است بلکه چهار و بطرز مذکور مسطور توان ساخت برین ترتیب

و تشکیل ابدح صاحب خانه است و باقی همه تشکینات ند کانه شاهد و حفظ شکاران این اند و تشکیل مشهور بتشکیل بیوت برین ترتیب است و بعضی انرا صاحب دانند

و در هر یک از به تشکیل بیوت و تشکیل ابدح و مثلثه ابدح هفت نار و هفت باد و هفت آب و هفت خاک معتبر است در احکام هم در عناصر فرد و هم در عناصر زوج و شمار ش ترتیبی است که در تشکیل واقع است و طریق را اعتبار نکرده اند

وبعضی

وبعضی اعتبار کرده اند پس برین تقدیر عدد عنصری هشت باشد و این اولیست **فصل** در مراتب اشکال بدانکه مراتب اشکال پنج نوع است یکی رباعیست و او آنست که جمیع نقاط او چهار باشد و او منحصر است در طریق دوم ثمانیست و او آنست که جمیع نقاط او هشت باشد و او منحصر است در جماعت سیوم سداسیست و او آنست که جمیع فرد و زوج او شش باشد و آن شش شکلند که کاملا نند چون

و این شش مسما اند باشکال میزان چهارم خماسی و آن چهار است ۵ و پنجم سباعی و آن نیز چهار اند و این هشت شکل که عدد عنصر ایشان فرد است در میزان که پانزدهم است نیاید زیرا که عدد نقاط امهات را تماما موافق عدد نقاط نتایج است در زوجیت و فردیت و ازین لازم می آید که نقاط سیزدهم با چهاردهم موافق باشند در ان و ازین لازم می آید که عدد نقاط پانزدهم فرد نخواهد بود **مقدمه اولی** در اصول احکام از اصول معتبره یکی سیر نقطه است از میزان که آن پانزدهم است و آن موقوفست بر چهار مقدمه **مقدمه اول** آنست که خانه

۱ و ۵ و ۹ و ۱۳ ناری اند و خانه ۲ و ۶ و ۱۰ و ۱۴ بادی
اند و خانه ۳ و ۷ و ۱۱ و ۱۵ و ۱۶ خاکی اند مقدمهٔ دویم
امتزاج نقطها است و آن بر چهار قسم است اوّل موافقت
دویم مصادقت سیم مسالمت چهارم مخالفت باعتبار
آنکه نقطهٔ آتش در مرکز آتش موافق المزاج و همچنین باد در مرکز
باد و آب در مرکز آب و خاک در مرکز خاک امّا مصادقت
در میان باد و آتش باشد و آب و خاک امّا مسالمت در میان
آتش و خاک و باد و آب بود امّا مخالفت میان آتش و
آب و باد و خاک بود و آب و خاک در مرکز آتش و باد فلک
علوی شود بباید دانست که نقطهٔ آتش با باد قرابت دارد
و باد با آب و آب با خاک و خاک با آتش امّا این نقاط
برین ترتیب است که گفته شد اگر در مرکز هم روند سبب
ضیافت و قرابت بود و اگر عکس آن بود یعنی آتش در آب
و باد در خاک طلب مال و منال منافقی باشند بقدر سعادت
و نحوست و شکلی که آن در اصل از و تولد شده باشد بدو
امّا آتش و باد در مرکز آب و خاک بد باشد و از مرتبهٔ خود
فرو افتاده باشد مقدمهٔ سیم آنست که مطلوب جزوی آتش که

گرم و

گرم و خشک است باد است که گرم و تر است و مطلوب کلی
آتش آب است که سرد و تر است زیرا که گرمی و خشکی محتاجند
بسردی و تری تا اعتدال حاصل شود و مطلوب جزوی باد
آب است و مطلوب کلی باد خاک که سرد و خشک است و مطلوب
جزوی آب خاک است و کلی آتش و مطلوب جزوی خاک آتش است
و کلی باد مقدمهٔ چهارم آنست که نقطهٔ نار و خانهٔ اوّل
بلکه جمیع خانهای ناری مخصوص‌اند بنظر و دیدن و نقطهٔ
باد و جمیع خانهای بادی مخصوص‌اند بنطق و نقطهٔ آب و خانهٔ
سیوم بلکه جمیع خانهای آبی مخصوص‌اند باتصال و نقطهٔ
خاک و خانهٔ چهارم بلکه جمیع خانهای خاکی مخصوص‌اند بانفصال
و منع و نیز در هر یک از نقاط محتاجند بحل و عقد حل آنست
که زوجی از دو نقطه فرد حاصل شود و عقد آنست که زوجی از دو
زوج حاصل شود و چون از میزان نقطه حرکت کند میزان نقطه را
اعتبار باید کردن که آن نقطه بسیزدهم رود یا بچهاردهم و از
سیزدهم یا بنهم رود یا بدهم و از نهم یا باول رود یا بدوم
و از دهم یا بسیوم رود یا بچهارم و از چهاردهم یا بیازدهم
رود یا بدوازدهم و از یازدهم یا به پنجم رود یا بششم و

واز دوازدهم یا بهفتم رود یا بهشتم واین نقطه که بدین
بیوت رسد از هر منزل که رسد طبیعت استفاده نماید
از طبع آن منزل و شکل منزل مثلا کاه که نصرة
خارج در میزان باشد و آتش سیزدهم آید گویند که حرارت
و یبوست زیاده شد در حرارت و چون به نهم آید در حرارت
مرتبه دیگر زیاده شود و یبوست کم گردد واگر از نهم باد
رسد گویند که مزاج این آتش زیاده شد وچون در حرارت
مرتبه دیگر زیاده شود در حرارت و یبوست و دلالت کند
بر فکرهای دقیق واندیشهای هایل واگر این نقطه
از سیزدهم و نهم گذرد و در این هر دو خانه یعنی چهارم بگردد
همان شکل حاصل گردد وآن است باقی منقلبت
و شکل داخل آنست که آتش ندارد و شکل خارج آنست که نقطه
دارد و هرچه خارج است نر است و هرچه داخل است ماده
چنانکه هست شکل نر و خارج و هشت شکل ماده و داخل
بعضی گویند که خارج آنست که نقطه آتش دارد و نقطه خاک
ندارد و داخل بعکس و منقلب آنست که نقطه آتش و خاک
دارد و ثابت آنست که نه نقطه آتش دارد ونه خاک و منسوبات

اشکال

اشکال بدین نهج باشد چنانکه معدنی و سعد و زرد
و شیرین و خوشبوی حیوانی و سرخ و ترش و نحس
معدنی و سرخ و زرد و سعد نباتی و سعد و سفید
و شیرین معدنی سیاه و تلخ و نحس حیوانی و سعد
و سفید و سرخ و منقش و شیرین معدنی سیاه و تلخ و نحس
کانی سیاه و نحس و معیوب کانی سیاه و نحس و تلخ
کانی و سعد و مایل بشیرین زرد و خوشبوی سعدی حیوانی
و سبزرنگ و شیرین و زرد و سفید و خوشبوی نباتی
و زرد گونه و شیرین و سفید و سعد نباتی و ازرق و ترش
و تلخ و نحس جرب و حیوانی و سعد و سفید و شیرین و خوشبوی
١٥ نباتی سبزرنگ و سعد ١٤ کانی گندم گون و ترش و ممتزج
و این مسایل در رمجی گفتن بکار آید و ممتحض و در این هر دو خانه
بجان باشد مثلا پرهیز باید کرد از غذاء گرم چونکه دلالت
بر آنکه بآه حرارت دارد و در این وضع اگر منتهی شود به دوم
نکوتر باشد و باد نظر کنند در سیر این نقطه که در راه تمام قرار
یافت بحرکت در عرض مابعد از حرکت در عرض و دیگر نظر
نمایند که مرکز خود قرار یافته یا نه اگر در مرکز خود قرار یافت

دلالت کند بر سعادت و حصول مراد و اگر
در مرکز خود قرار نیافت

نظر کند در متولدات هم طبع نیافت نظر کند در زوایات
اگر در زوایات نیز نیافت دلالت کند بر حرکت بی فائده
فی الجمله واجب است در احکام ملاحظه سعادت شکل و سعادت
از خانه که حاصل شود از ضرب شکل خانه منتهی در شکل منتهی
بر دیگر از اشکال و فوت شهادات و سعادات تا حکم کند بر
سعادت کل و نیز در احکام حال و آینده بسیر نقطه دوم از
دو نقطه شکل میزان معتبر است و حق آنست که هر نقطه از آن
دو نقطه که اقوی باشد اعتبار کنند و اگر اقوی یافت نشود
ثالث اعتبار نمایند و اما صاحب شجره مطلقا نقطه دوم
اعتبار کرده و نیز چون چهار شکل ناری در میزان آید
و اول نصرة خارج است و نار او حاکمست بر خانه اول
و دوم قبض خارج است و نار او حاکم است بر خانه پنجم
و سیوم عقله است و نار او حاکمست بر خانه نهم و چهارم
طریق است اگر نار او حاکم سازند بر خانه سیزدهم از صواب
بعید نیست و چون چهار شکل بادی در میزان آید و اول
آن نصرة خارجست و باد او حاکمست بر خانه دوم
و دوم اجتماعست و باد او حاکمست بر خانه ششم و سیوم

معتبر

قبض

قبض الداخلست و باد او حاکمست بر خانه دهم و چهارم
طریقست و باد او حاکمست بر خانه چهاردهم و چهار شکل
آبی در میزان آید و اول آن قبض الخارج است و آب آن
حاکمست بر خانه سیوم و دوم اجتماعست و آب آن حاکمست
بر خانه هفتم سیوم نصرة الداخلست و آب آن حاکمست بر خانه
یازدهم و چهارم طریقست و آب آن حاکمست بر خانه پانزدهم
و چهار شکل خاکی در میزان آید و اول آن عقله است و
خاک او حاکمست بر خانه چهارم و دوم قبض الداخلست و
خاک او حاکمست بر خانه هشتم و سیوم نصرة الداخلست
و خاک او حاکمست بر خانه دوازدهم چهارم طریقست
و خاک او حاکمست بر خانه شانزدهم پس هر نقطه که در غیر آن
سیر کند نظر نمایند که از کدام مرتبه است از مراتب چهارگانه
و بکدام مرتبه بازگشته از مراتب چهارگانه یا مراتب هشتگانه
و از کدام صورت من وجه بکدام صورت من وجه یا مرزده
رسیده و آن صورت از کدام خانه است و در چه خانه فرود
آمده که خیر و اسباب و جنس و دفین از احکام آن دو صورت
منتهیه شوند و منتهی بر آن دو خانه و آن دو عنصر

باشد مثلا باد نصرة الخارج از میزان برخواست
و منتهی شد در خانه خود و آنجا طریق بود معلوم شد که
این سؤال از کسی میکند بدلیل آنکه نقطه هوا در خانه
آب اجتماع دهد و اجتماع نتواند بود الا بیابانه دو کس لیکن
بعد از مسافتی زیرا که خانه حرکت است و طریق هم روست
لابد راهی باید دید یا آنکه چون نصرة خارج که صاحب خانه
سیوم است در شکل ابدح در طریق که در سیوم است ضرب نمایند
صورة نصرة الداخل تولد کند که شهادت کند بر آمدن کسی از جای
بجایی خلاصه حکم از سیر نقطه آن باشد که اقوی نقطه بر هر خانه
که منتهی شود شکل که در آن خانه باشد با شکلی که صاحب آنخانه
است در دایره ابدح ضرب کنند و از ین سه شکل و تکرار آن
و قوت و ضعف نقطه حکم کنند تکرار شکل نزد جمیع استادان
معتبر است اینست محل عمل در دایره ابدح در سیر نقطه
اما آن سیر نقطه کاهی معتبر است که طریق و جماعت در میزان
نباشد و هرگاه که طریق یا جماعت در میزان باشند محتاج چند
بطریق دیگر و از طریق انتها و قوت شکل میزانی گویند
و این طریق اعلا است از آن جهت که جاریست در جمیع

خانهای

خانهای شانزده گانه و این طریق موقوفست بر مقدماتی
که آن مقدمات نافعند در سیر نقطه بلکه در جمیع طرق
مقدمه اول در شناختن طبایع اشکال شانزده گانه است
و آن بر ین نهجست که اشکال سداسی معتدل و تمام باشند
و در سباعی و ثمانی افراط محقق است و در خماسی در
رباعی تفریط و اشکال سباعی و خماسی نافعند و طالب
اشکال سداسی اند و نیز انکیس صاحب قوه ناطقه است و نصرة
خارج قوه نمائی و حمره صاحب قوه غضبی و لحیان صاحب قوه
حیوانیست و قبض الخارج صاحب قوه شهوانیست و اجتماع
صاحب قوه حافظه و بیاض صاحب قوه طبیعی و باقی اشکال
باعتبار عناصر شریک باشند **مقدمه ثانیه** حل و عقد در خانه
است و آن آنست که هر نقطه نار که در بیوت ناریه افتد بسته
گردد و در هر جسم ناری که در خانهای ناری افتد افتتاح یابند
باقی نقاط و بیوت در مراتب خود چنین باشند **مقدمه**
ثالثه که شکل که در میزان واقع شود او را متن میزان
خوانند و چون ضرب نمایند در طریق که صاحب سکن است
در میزان شکلی که حاصل شود آنرا شرح میزان نامند و چون

عنصر آب شرح گشاده باشد و یا بسته شکلی که حاصل شود
او را تفسیر میزان خوانند و چون عنصر آب میزان گشوده
شود یا بسته او را تاویل میزان خوانند و این عمل جاری
باشد در جمیع مراکز بعد از تمهید این مقدمات گویند
جمیع اشکال شانزده گانه را حرکتی بود در ذات افراد
و ازواج که چون در افراد را نقطه با عدد ازواج نقطه
بشکلی دیگر منتهی سازند و منتهی را بسط سازند از این بسط
احکام استخراج نمایند بعضی گفته اند که در نسب حرکت
ازواج را اعتبار کنند و در دو حرکت افراد را حرکت
اول ذاتی بود و دوم عارضی و حرکت افراد را حرکت
طول نامند و حرکت ازواج را حرکت عرض و این دو حرکت
در جمیع مراکز معتبر دارند اما حرکت حقیقی اشکال آنست
که از مرکز میزان خروج کند بهر شکلی که منتهی شود آن شکل
مامور امر حرکت بود که در میزان است و همیشه چهار حرکت از
میزان حاصل شود باعتبار اشکال که حاصل شود از بسط شکل
که حاصل است در میزان و این چهار حرکت در همه احکام
و اسامی و ضمیر و جز آن بکار آید اما در احکام چنان گویند

که چون

که چون قوت عدد شکل که در میزان است منتهی شود بعد از بسط
منتهی باشکال سه گانه سعد   است متولد شود
مطلوب حاصل شود بوجه اتم و اعلی و سعادت کبری
و این سه شکل را قابلان سعادت نامند اما تفاوت
نهند   قابل اکبر نامند   را قابل اوسط نامند
  را قابل اصغر نامند و منسوبات اکبر مردمان
عالیقدر باشند و منسوبات اوسط اوسط نامند و منسوبات
اصغر را اراذل دانند و نیز قوت اشکال که از محل عمل که
خانه پانزدهم است حرکت کرد آنرا بجای فاعل دادند
اگر حرکت اول فاعل بقابل رسد فهو المراد و الا قوت
منتهی را بحرکت دهند و همچنین منازل بمنازل حرکت باید
داد قابل بیابند و بقدر مرتبه یعنی اکبر و اوسط و اصغر
بود اکبر مطلب جاهی و مالی بود و اسباب دنیوی بود
آنرا از قوت افراط   طلب باید کرد و اگر مطلب عفت
و نبات نامی و سعادت اخروی بود از قوت اعتدال
باید طلب کرد و اگر مطلب کید و ممتنع و مکر بود از قوة
تفریط   باید طلب کرد و هر متحرکی از مرکز میزان حرکت

کند هر جا که منتهی شود هر صورت که در بسط منتهی صورت
ها از منسوبات آن صورت حکم باید کرد مثلاً اگر
بود سائل طلب رفعت و اسباب دنیوی کند بجهة افراط
و اگر بود سایل در کار سعادت اخروی میکوشد بجد
اعتدال و اگر بود آنجه از مکر و حیل باشد سایل طلب
کند بیابد و اگر بود در فکر نقل و حرکت باشد بجد
اعتدال و اگر باشد صورت امید بود مثلاً چون میزان
بود وقت او دوازده باشد از مرکز میزان حرکت کند قوت
او به خانه دهم رسد و در خانه دهم باشد صاحب خانه که
باشد امتزاج دهند بیرون آید دلیل کند بر نفس سایل مع
منسوبات عاش در صورت امید وارے و جمله برین نهج باشد
و دیگر باید که نظر کند بشکلی که واقعست در سکن منتهی به
و او را امتزاج دهند خانه منتهی دران جنبه مطلق استنباط
کنند مثلاً در صورت مذکوره که منتهی به بود در دهم
نظر کردی در پانزدهم بود دران بود صاحب یازدهم
ضرب کردیم شد و چون افراط صاحب مقاصد اعلی
مراتبست معلوم شد که ضمیر مطلق از ملوکست بود رفعت

و دلیل بود بر حصول ارتفاع و اگر در رکن منتهی به نصرة
الداخل بود که از امتزاج او عتبه خارج متولد شود دلیل
بر خلاف مذکور مثال دیگر نصرة الداخل در میزان بود عدد ش
که دوازده است طرح کردیم بدهم رسید و در دهم بود
از و اجتماع تولد کرد و او را اجتماع بسته شد
بعنصر خانه بیاض حاصل شد و دیگر باد کشوده شد حاصل
شد و برین صورت این اشکال حاصل شد پس نصرة
الداخل منتهی باشد و اجتماع سرخ و بیاض نقی و عتبه داخل
تا دلیل دلیل کند که سایل از منسوبات رابع سخن دارد و از
امور معتدل که در ذات عتبه داخل است و در جمیع متحرکات
از میزان این طریق مرعی باید داشت در امتزاج و دیگر تکرار
اشکال اربعه اعتبار نمایند در ضمیر مطلق فی الجمله ضمیر از نیم چهار
شکل مذکور و تکرار آن کویند و حصول مقصود از رسیدن
متحرک به قابلان ثلاثه و رسیدن بشکلی که مقصود از منسوبات
اوست و کثرت شهادات را انواع است اول وقوع اشکال آن
در سکن اشکال سیوم و قوع اشکالست در خانه که قبض الداخل
تولد کند چهارم وقوع شکلست در خانه که از سکن خود در مثل

خانه خود نشسته باشد چنانکه قبض الداخل در سیوم واقع شود
که دهم دهم است پس در حصول مقصود باید نظر کرد که مقصود
از منسوبات کدام خانه است صاحب آنخانه در دایره طلبت باید
کرد و عدد متحرك از میزان طرح باید کرد تا منتهی کرد در خانه
دیگر و شکل منتهی به را شکل بسط باید کرد اگر آن شکل مقصود
در متن و شرح و تفسیر و تا دیل منتهی به یافت شد دلالت
کند بر حصول مراد و اگر یافت نشد عمل کند از عدد متن منتهی
به تا خود کجا منتهی شود و از دین شکل مقصود یابد تا کجا اگر
بحرکت اول شکل مقصود حاصل شد سایل کار بدست خود کند
و اگر در حرکت دوم شکل مقصود یابد سایل مقصود یابد
بمعونهٔ دیگران و اما در استنباط اسامی محتاجند بمقدمه و آن
آنست که نقاط عبر طریق بیست هشت شد هفت ناری و هفت
هوای و هفت آبی و هفت خاکی و حروف بیست و هشتگانه
در ذات این نقاط موجود باشند باعتبار آنکه هفت حرف آتشی
باشند و هفت بادی و هفت آبی و هفت خاکی و حروف آتشی
اینست ا ه ط م ف ش ذ و حروف بادی اینست ب و ی
ن ص ت ض و حروف آبی این ج ز ك س ق ث ظ و حروف

خاکی این

خاکی این د ح ل ع ر خ غ پس الف در نقطه آتش اول
باشد که آتش بحیان است و ه در آتش دوم باشد که آتش
نصرة الخارج است و ط در آتش سیوم باشد که آتش قبض
الخارج است و م در آتش چهارم باشد که آتش عتبه خارج
و ف در آتش پنجم است که آتش عقله است و ش در
آتش ششم است که آتش فرح و ذ در آتش هفتم باشد
که آتش نقی الخد است در بن قیاس باقی حروف و نیز حرف
اول الف در ذات شکل اول است و حرف دوم که ب
است در ذات شکل دوم و حرف سیوم که ج است در ذات
شکل سیوم و د در ذات شکل چهارم است در دایره ابدع
و همچنین تو الی تا آخر اشکال دیگر حرف ن که هفدهم است
در ذات شکل اول است و ص در ذات شکل دوم و همچنین
تا آخر حروف و این اشکال شانزده گانه صاحب الخیه و فند
در هر خانه که باشند و نیز صاحب این حروفند بدین وجه در
سر دو دکه خانه اولست و در دیگر خانها بر ولا حروف
دهند مثلا لحیان در سر دو در صاحب الف است و در
دوم صاحب ب است و در سیوم صاحب جیم است

وهمچنین بر دلا تا آخر بوت وهمچنین در باقی اشکال :
اما چون اشکال در سکن خود باشند دو حرف دهند
مکرر یا حرف خود دهند یا حرف یلی یا دو حرف یلی حرف
خود و صاحب حروف احاد را و عشرات دهند عشرات را
ومات ومات را عشرات مثلا بیاض چون در سکن خود
باشد یعنی چهارم در طرح از میزان بدو رسد او در
حرف دال است و حرف میم در ذات بیاض باشند بدلیل
آنکه دال چهار است در چهارم که احاد اوست و چون
چهار را بعشرات برند چهل باشد و چهل میم باشد و تکرار
میم دیگر و یز در یازدهم ل مکرر باشد و در چهار
دهم ید را حرف ص مکرر باشد واین از اسرار در مرات
که بیاض در سکن خود باشد دو میم یا دو دال و میم در
ذات او باشد باقی برین قیاس اما اخراج اسامی از
منتهی متن وشرح وتفسیر وتاویل هریک حروف آن معلوم
باید کرد ورعایت قوت وانچه قوی باشد آن حرف اسم
باشد وباز قوت منتهی را حرکت باید داد چون حروف
چهار کانه را طلب باید داشت از منتهی دویم و سیوم و چهارم

وهمچنین

وهمچنین حروف قوی ترین را جمع باید کرد واز آن اسم
بیرون باید آوردن در اخراج اسامی بعد از بسط میزان
ومنتهی به نقط میزان هریک از متن وشرح وتفسیر وتاویل
هریک حرف آنرا معلوم باید کرد ورعایت کم قوت باز نمود
وانچه اقوی باشد آن حرف اسم باشد وباز قوت منتهی به
از حرکت باید داد وحروف چهار کانه را از اشکال بسط
منتهی به دوم طلب باید نمود وحروف اقوی جمع باید
کرد واز آن اسم بیرون آوردن اما در اخراج جنی
از منتهی به صلبیب گویند واز ثانی او ذات واز ثالث
او شکل او واز رابع او جوهر واز خامس خاصیت
وآنکه از چه توان ساخت واز ششم که از چه ترکیب کرده
اند واز هفتم آنکه آمیخته یا نه وهشتم شریک است
با چهارم واز نهم چگونگی آن واز دهم طعم وقیمت آن
واز یازدهم تمامی وناتمامی واز دوازدهم موضع وی
واو شریک چهارم است وآن در استخراج جنی استعانه
نمایند باستخراج اسمش بصواب اقرب باشد فاما دینی
جهة او از چهارم منتهی به گویند والله اعلم پس خلاصه

اهل این علم در احکام آنست که چهار حرکت اعتبار
نمایند از مرکز میزان که مقر عقل کل است بر د ایشان
یک حرکت نقطه فرد میزان و با اعتبار این حرکت
نظر نمایند در سیر آن تا انتها در رسیدن بمواضع یا مسالم
یا مصادف یا مخالف و حل و عقد و امتزاج شکل منتهی به
اشکال خانه منتهی به نظر نمایند در مرتبه آن نقطه و در
مرتبه نقاطی که سیر آن نقطه است تا انتها و نظر کنند
در مراتب ازواجی که منعقد شود از آن نقطه در خانها
که ممر است تا انتها و استشهاد نمایند از سعادت اشکال
و قوت و ضعف شان و تکرار شان در خانها و کلیها
اشکالی که متعلق باشند یکتا به مراد و استشهاد نمایند
نیز از سعادت و قوت شواهد خانه مراد که آن سیوم
اوست و یازدهم و نواظر آن که پنجم اوست و نهم و بعد
از ملاحظه جمیع این امور استنباط احکام نمایند و در
طریقه بعضی اعتبار نمایند اقوی آن دو نقطه که در میزان
باشد و بعضی اعتبار نمایند نقطه ثانی و حکم کنند بر نهج
مذکور و بعضی اعتبار نمایند هر دو نقطه یا آنکه اگر منتهی به

آن دو

آن دو نقطه دو شکل باشد و آن دو شکل هم امتزاج دهند
آنچه بیرون آید با شکل خانه خود نیز امتزاج دهند
آنچه حاصل شود در احکام نیز ملاحظه او اعتبار نمایند
و حرکت دوم حرکت عدد نقاط فرد شکل میزانست
تا منتهی شود بخانه و بعد از اعتبار این حرکت بسط نمایند
شکل منتهی به را در آن چهار شکل و تکرار شان احکام
استنباط نمایند با ستشهاد و از امور مذکوره حرکت
سیوم حرکت عدد عنصر هاء زوج میزانست در دایره
ابجد و با اعتبار این حرکت بسط نمایند شکل منتهی به چهار
شکل بر وجه مذکور و از آن احکام استنباط نمایند و با استشهاد
امور مذکور حرکت چهارم حرکت عدد حرف شکلست و به اعتبار
آن نیز بسط نمایند منتهی به این حرکت و احکام از آن استنباط
نمایند با ستشهاد از امور مذکوره فی الجمله استشهاد با
مذکور نفس سعادت اشکال و قوت ضعیف شان و تکرار
شان و سعادت شواهد و نواظر در جمیع طریق معتبر است
و نیز هرگاه که میزان را بسط نمایند بر وجه مذکور و اعتبار
نمایند هر یک از حرکات متن و شرح و تفسیر و تاویل اعتبار

نمایند عدد مجموع نقاط زوج وفرد اشکال چنانکه
در دایرهٔ حفظ دانیال ع‌م معتبر است لازم آید خروج
چهار حرکت هریك از متن وشرح وتفسیر وتاویل مرآت
یکی حرکت طول شکل دوم حرکت عرض شکل سیوم عمق
شکل چهارم حرکت عدد حرف شکل پس لازم آید شانزده
حرکت از مرکز میزان بعدد اشکال رمل واز منتهی به
شانزده حرکت مثلا شانزده شکل منتهی به حاصل شود و
ازان احکام استنباط نمایند فی الجمله بسط شکل بر وجه
مذکور وسیر شکل بسبب عرض در بطون اشکالست و به
حال از دایرهٔ ابدح وسیر نقطه وطرح شکل وبسط
آن شکل که مشهور است تجاوز نباید نمود واگر دایرهٔ
شاهد باید ساخت وهمچنین دیگر طریقهای متعدده شا هد
این دو طریق باید ساخت تا صواب نزدیکتر باشد
ان شاء الله تعالی مقاله دوم در اعمال متفرقه واین مقاله
مشتمل است بر هشت فصل فصل دوم در عمل
از دایرهٔ بروج وآن چنانست که در شکل اول نظر کنند
که در چندم خانهٔ خود آمده است در آن دایره اگر

در ششم وهشتم ودوازدهم خانهٔ خود آمده باشد دلالت
کند بر پریشانی وخوف واگر در باقی خانهای خود آمده
باشد دلیلست بر سعادت الا سیما خصوص نهم ودهم
ویازدهم امادر حصول مطلب نظر کنند بمعشوق شکل
اول که هفتم اوست در اصل دایره چه معشوق هر شکل
هفتم اوست در آن دایره اگر معشوق یافت شود دلالت
کند بر حصول مطلب لاسیما که در خانهای سیوم وپنجم ونهم
ویازدهم باشد واگر یافت نشود نظر کنند در خانهٔ معشوق
که چه شکل است آن شکل را با شکل معشوق ضرب نمایند
شکلی که حاصل شود اگر سعد داخل باشد وسوال از حصول
باشد مراد حاصل شود با آسانی واگر داخل غیر سعد
باشد مراد حاصل شود بدشواری واگر منقلب سعد
باشد مراد بعضی حاصل شود با آسانی واگر منقلب غیر
سعد باشد حاصل شود بعضی بدشواری فی الجمله در طلب
در شکل داخل حصول مراد باشد ودر طلب انفصال
در شکل غیر داخل حصول مراد باشد سعد با آسانی
وغیر سعد بدشواری وبعضی از استادان دو دور معشوق

داشته‌اند وازمعشوق وشکل اول نیز ازنتیجهٔ ضرب
شکل اول با فرح حمره توان کفت واما بیان انکه
هرشکلی از اشکال دردایره بزوج درهرخانه چه عدد
دارد انست که هرشکل از اشکال دیکر خود کمال
عددی عدد آنخانه دارد ودرخانهٔ مقدم ودیکر
کمال عددی عدد آنخانه دارد مع زیادتی بعد ودرخانهٔ
موخر ازدیکر کمال عددی آنخانه دارد مع نقصان
بعد مثلا فرح درخانهٔ اول یکعدد دارد ودرخانهٔ
دوم دوعدد دارد ودرخانهٔ سیوم چهار عدد دارد
ودرخانهٔ چهارم هفت وهمچنین تا آخر بیوت وبیاض
که کمال عددی عدد خانهٔ اوده است ودرخانهٔ اول
چهار عدد دارد ودردوم پنجعدد دارد ودرخانهٔ
سیوم هفت ودرچهارم ده علی هذا القیاس وچون
خانهٔ مراد معلوم باشد ازشکلی که دران خانه باشد عدد
حصول مراد کویند اکردرامهات باشد وازاشکال
امهات باشد ازایام کویند واکردربنات باشد
ازاسابیع کویند واکر دربنات ~~باشد~~ متولدات

باشد

باشد ازشهور کویند واکر در زوایدات باشد
ازسنین کویند مثلا شکل انکیس درامهات باشد
مراد بسالها رسد زیراکه شکل اسبوع ازشهور وسنین
کذشت وباند درایام نشست وعلی هذا القیاس واکر
عدد هرشکل ازعدد عنصر اصغر کویند یا عدد اوسط
بشرط قوت مناسبت با خانهٔ مطلوب بعید نیست
فصل دوم درعمل تسکین خط وبیان انکه هرشکلی در خانه
عددی دارد ومعشوقی دارد وانچنانست که درخانهٔ مقصود
نظر کنند تا چه شکل امده است وان در رجعت است
ویا استقامت وچه شکل مراد دارد وحکم ازان شکل
واستقامت ورجعت انچنانست که هشت خانه باستقامت
میرود وهشت خانه برجعت مثلا نقی که ساکن اود درخانهٔ
اولست تا بخانهٔ هشتم درهرخانه یکعدد می افزاید چنانکه
درخانهٔ هشتم بیست وچهار عدد دارد وبعد ازتجاوز از
هشتم تجاوز کند درهرخانه یکعدد کم کند چون بخانهٔ
شانزدهم رسد شانزده عدد دارد وچون باول
رسد همان عدد اصل هفده دارد اما کفتق ضمیر انیه

دایره چنانست که نظر کنند در خانه چهاردهم که چه شکل
نشسته و چند خانه نقل کرده و در رجعت یا استقامت
از آن شکل و عدد و نقل و مشوق ضمیر استخراج نمایند و
این ضمیر و حکم مذکور معتبر است نزد استادان اما بیان
مشوق بران نهجست که عتبه داخل در پنجم عقله طلب کند
و عتبه خارج در دوازدهم عمره طلب کند باقی در این قیاس

فصل پنجم در بیان حل و عقد و عمل در آن حل حقیقی
می باشد و مجازی می باشد و عقد نیز حقیقی و مجازی
می باشد مثلا لحیان که آتش او گشوده است و باد و خاک
او بسته است چون بفرح رسد آتش او عقد شود عقد
مجازی و باد او حل شود و حل مجازی و آب عقد شود
عقد حقیقی و خاک او حل شود حل مجازی و این حل و عقد
در شکل است اما عمل و عقد از دایره مثلثه ابدح چنانست
که شکلی که در اول داشته باشد با شکل خانه مقصود زنند و نظر
کنند که چه شکل حاصل شود حل و عقدی که شود حقیقی است
یا مجازی در حقیقی بر حصول مراد کنند و بعد از رعایت
مناسبت و تعیین آنکه سوال از کدام ربع است مثلا

در خانه

در خانه اول عتبه داخل بود و در خانه مقصود اجتماع
بود چون در هم ضرب کرده شد حاصل انکیس شد که ضد
عتبه داخل بود و این عقدیت حقیقی در شکلین یعنی
در عنصر اول و در آب و باد عقدیت مجازی و در خاک
حلیت مجازی لیکن با اعتبار مرتبه در احکام بمنزله حلیت
حقیقی آنون باید دانست که در مثال مذکور که سوال
از کدام ربع است اگر در ربع آتش بود ناچار از عقد
زوج باشد و مراد بر آید لیکن بنظر و اگر در ربع باد بود
حکم از عقد باد بود مراد بر آید در وسط و اگر آبی بود
از عقد آب حکم کند مراد بر آید عنقریب و اگر سوال
از خاکی بود از حل خاک حکم و این البته مراد دهد در
روز و در ساعت باقی بر این قیاس عمل دیگر در حل
و عقد انچنانست که شکلین مثلثه ابدح را با شکلین
ابدح حل و عقد کنند بر این وجه که آن دو شکل که صاحب خانه
و مقصود اند از آن دو دایره با همدیگر شان امتزاج دهند
و حاصل را با شکلی که در خانه مقصود است امتزاج دهند
و نظر نمایند در نتیجه و در حل و عقد مثلا سوال سائل

در خانهٔ هفتم بود و شکلی که واقع بود در خانهٔ هفتم
قبض الداخل بود چون شکل که صاحب خانهٔ هفتم است
در دایرهٔ ابدح عتبهٔ خارج است و شکلی که صاحب هفتم است
در دایرهٔ مسألهٔ ابدح نقلیست وچون در همدیگر امتزاج
دهند قبض الداخل شود واز میان این نتیجه قبض الداخل
که در خانهٔ مطلوبست جماعت حاصل شود وهم عقد کردد
ومعلومست که سوال سائل متعلق است بآب وآب عقد
شده وحقیقی است پس کویند که مراد سائل را بدید بهم واکر
جماعت معدوم باشد نظر کنند در خانهٔ شانزدهم وحکم کنند
وهمه برین مثال بود **فصل چهارم** در بیان امر حقیقی ومجازی
امر آن شکل باشد که از میان دو شکل حاصل شود وانرا اتساع
الامر نامند مثلا در خانهٔ مطلوب که پنجم بود قبض الخارج بود
ودر خانهٔ اول عتبهٔ خارج امری که میان ایشان حاصل شود
حمره است این امر است حقیقی وراست خصوص که حمره در دوم
بود زیرا که عتبهٔ خارج وقبض الخارج بر دو صاحب پنجم اند در آن
دو دایره مذکوره در فصل سابق وحمره چون در دوم بود
نیکوتر بود صاحب دوم در شکل ابدح واکر در خانهٔ ششم

مثلا نصرة خارج باشد ودر اول عتبهٔ داخل واز میان
ایشان نقی حاصل شود آن امریست مجازی زیرا که نصرة
خارج وعتبهٔ داخل ونقی از ششم دور اند در آن دو
دایره وحکم برخلاف مذکوره باشد خصوص که نقی در ششم
بود باقی برین قیاس **فصل پنجم** در حکم سه نقطه وحکم
از تسکین کل چون دو نقطه از میزان بدو خانه منتهی شود نظر
کنند که بجای آن دو شکل که در این دو خانه منتهی اند در دایرهٔ
ابدح کدام دو شکل اند هر یکی از آن دو شکل را با هر یک از این
دو شکل امتزاج دهند تا نتیجه حاصل شود حکم کلی از آن کنند
وحل وعقد وامر حقیقی ومجازی بدانند واعتبار کنند
اما حکم از تسکین دایرهٔ کل حکم از امهات است در حقیقت
اکر چه بدانکه خانهٔ اول منظر است وخانهٔ دوم نطق است
وخانهٔ سیوم خانهٔ انتقال است وخانهٔ چهارم خانهٔ انفصال است
چهار شکل مفرد وهر یک بخانه منسوب کرده اند نظر بلحیان
نطق بحمره انتقال به بیاض انفصال با نکیس واصل این
اشکال اند ودوازده شکل هر سه شکل شریک یک شکل اند
برین وجه شریک لحیان عتبهٔ خارج وقبض الخارج ونصرة

خارج است واین چهار شکل متعلقند بنظر وشریک حمره :
فرح وعتبه داخل واجتماع واین هرچهار متعلق اند :
بنطق وشریک بیاض نقی وطریق وعتبة الداخل واین چهار
متعلق اند باتصال وشریک انکیس قبض الداخل است
وعقله وجماعت واین هرچهار متعلق اند بانفصال وچهار
اول متعلق بچهار خانهٔ آتش اند بترتیب مذکور وهمچنین
باقی اشکال وخانها باید که هر سوال که باشد شکل خانهٔ مراد
طلب نمایند وحکم کنند لیکن اصل امهات اند وحکم آن **فصل**
ششم در بیان ضمیر از اشکال اول آتش واز دوم باد واز
سیوم آب واز چهارم خاک زوج یا فرد هرچه باشد از آن
ضمیر استنباط کنند واگر همان شکل در شکل پنجم زنند
از آن [illegible] ضمیر استنباط توان کرد ودیگر از شکل پنجم
خاک فراگیرند واز ششم آب واز هفتم باد واز هشتم آتش
واین شکل را در شکلی که از امهات حاصل شده باشد ضرب
نمایند واز حاصل ضمیر استنباط نمایند اگر موجود است
در آن خانه که باشد ضمیر در آن باشد واگر معدوم باشد غایب
طلبند ویا خود نظری می رود واستادان اثر اعتبار نموده اند

ونیز

ونیز از تکرار شکل اول استنباط ضمیر توان نمود ونیز از
یافتن شکل لحیان ضمیر استنباط نمایند ونیز از نقاط فرد
امهات استنباط ضمیر نمایند ونیز شکل اول را استخراج ضمیر
بسیار است واصل آنست که مذکور شد در مقالهٔ اولی ونیز
تکرار شکل اعتبار کل دارد در ضمیر بلکه در جمیع امور **فصل**
هفتم در بیان رمل سالیانه وآنچنانست که در وقت
تحویل آفتاب بحمل رمل برنند بنیت احوال در آن سال
واز هر شکل احوال ماهی استخراج نمایند تا دوازدهم واگر
خواهند انقلاب کنند یا آنکه اشکال سیزدهم ودهم ویازدهم
وچهاردهم را امهات سازند ورمل تمام کنند ودیگر انقلاب
این رمل ثانی نمایند تا وقتی که ثابت شود یعنی امهات بتکرار
آید گاه بدو نوبت ثابت شود گاه بیک نوبت وگاه بسه نوبت
وگاه بچهار نوبت وگاه باشد بشش نوبت رسد ودر این سال
احتیاط باید نمود چون بچهار انقلاب ثابت شود هر رمل تفصیلی
دهند واز آن بار رمل اصل امتزاج دهند وحکم کنند واگر بچهار
انقلاب ثابت نشود انقلاب نمایند بر آن وجه که اول را ضرب نمایند
در سیزدهم وچهارم را ضرب نمایند در چهاردهم وهفتم را ضرب

نمایند در چهاردهم وهفتم را ضرب نمایند در پانزدهم ودهم را
ضرب نمایند در شانزدهم وچهار شکل که حاصل شود از ضرب تمام
سازند وتمام نمایند باز رمل دوم را انقلاب بدستور مذکور
ودر هر رمل ترتیب پانزدهم روز حکم نمایند هر روز از شکلی
واگر خواهند که دو روز بروز حکم نمایند از رمل تمام باید کرد که هر
دو روز انقلاب نمایند از رمل اصل برین وجه که اول را در سوم ضرب
نمایند وهفتم را در پنجم ونهم را در یازدهم وسیزدهم را در پانزدهم
وباز ازین چهار شکل دو شکل حاصل نمایند یکی اول سازند ویکی دوم
یا یکی اول را سازند ویکی را سوم ودیگر شکل دوم اصل را در چهارم
ضرب نمایند وششم را در هشتم ودهم را در دوازدهم وچهاردهم را
در شانزدهم وازین چهار شکل دو شکل حاصل نمایند وبا آن دو شکل
مذکور امهات سازند ورمل تمام نمایند واگر امهات مکرر شود
انقلاب کند با امهات اصل **فصل هشتم** در طرف مختلف اما
اهل بربر در احکام اعتماد بر غلبه اشکال داخل حکم نمایند بر حصول مراد
اگر مراد اتصال باشد وباقی برین قیاس اما اهل مصر از شکل سؤال
حکم کنند چنانکه نقل نمایند تا سؤال سایل از کدام خانه است
وشاهد وی چیست وکدام شکل ازین دو شکل که خانه مراد و شریک

است

است بیرون می آید اگر مراد اتصال باشد این هر سه شکل داخل
باشند دلیل حصول مراد باشد وباقی برین قیاس فی الجمله حکم
ایشان از شکل وشریک ونتیجه ومیزان بیرون نیست اما
اهل هند از چهارم وچهاردهم وخانه مقصود ومیزان حکم
کنند وچهاردهم را آیینه رمل نامند وپانزدهم را قاضی زیرا که
معدن عقل کل است ومنبع سعادت است اگر مختلف باشد از اول
وخانه مقصود شکل بیرون آیند از چهارم وپنجم شکلی واز هر دو
شکل شکلی دیگر بیرون آورند اگر نتیجه در رمل موجود باشد
دلیل بود بر حصول مراد سعد یا نحس **اما طریقه** دوم از چهاردهم
ومقصود حکم کنند اگر مختلف بودند از آتش اول وباد دوم
وآب سوم وخاک چهارم شکلی بیرون آرند واز خاک پنجم وآب
ششم وباد هفتم وآتش هشتم شکلی نیز بیرون آرند وازین دو شکل
شکلی بیرون آرند وازین دو شکل شکلی بیرون آرند وآنرا
صلیب رمل خوانند پس اگر درین صورت با چهاردهم موافق باشد
دلیل حصول مراد باشد والا از هر دو شکلی بیرون آرند واز آن
حکم کنند **اما طریقه** متعارف مشهور آنست که از خانه اول تا
دوازدهم در هر خانه که شکل سعد باشد حکم کنند بسعادت آن

واز داخل حکم نمایند بر حصول مراد اتصال باشد واز ثابت
حکم کند بر توقف واز منقلب حکم کند بر تردد وماضی اول دو
ازدهم است ومستقبل آن دوم است ودیگر از مثلثات حکم
کند چنانکه بر احوال نفس ومال مثلا شکل نهم مشاهده دارند
وباقی برین قیاس وامهات را اصل دانند در احکام مثلا
تکرار هفتم در امهات دلیل دانند بر حضور غایب وتکرار هشتم
در امهات دلیل دانند بر حضور مال غایب باقی برین قیاس **اما**
طریقه طرابلسی از نجوم حکم کنند چنانکه خانه اول حمل بود وثانی
ثور وثالث جوزا وعلی هذا القیاس وکواکب راس وذنب منسوب
کنند برین وجه که متعارفست یعنی قبض الداخل ونصرت الخارج منسوبند
بآفتاب ودر خانه اول دلیل باشد بروز یکشنبه وعتبه داخل و
فرح منسوبند بزهره ودر خانه دوم دلیل باشند بروز جمعه وجماعت
واجتماع منسوبند بعطارد ودر خانه سوم دلیل باشند بروز چهارشنبه
وبیاض وطریق منسوبند بقمر ودر خانه چهارم دلیل باشند بروز
دوشنبه وانکیس وعقله منسوبند بزحل ودر خانه پنجم منسوبند
بزحل وبروز شنبه لحیان ونصرت داخل در خانه ششم منسوبند
بمشتری وبروز پنجشنبه دلیل باشند وحمره ونقی منسوبند

بمریخ

بمریخ ودر خانه هفتم دلیل باشند بروز سه شنبه وقبض الخارج
منسوبست براس ودر خانه هشتم دلیلست بروز شنبه وطریق
حکم شاه چنانست که چون لحیان مثلا در اول آید گویند که
متهم در حملست وعدد از دو نیک حالست واگر قبض داخل
در اول آید گویند که آفتاب در شرفست وچنانکه دلیل نجوم
بود حکم کنند وبعضی ببینند که شکل اول بکدام کوکب تعلق دارد
ودر تقویم ببینند اگر خوش حالست خوب حکم کنند بسعادت
وبلفظ سعادت ختم کرده شد **فصل** در احکام دفین اگر
قبض الداخل وعقله در اول آید یا در هفتم یا در دهم بیابد
دانست که دفین هست اگر دو شکل آید ودرین خانها چهار خانه
دفین نباشد **بیان** پیدا کردن دفین موضعی که گمان دارد
رمل بزنند ودر خانه چهارم وپنجم ونهم ودهم اگر جمله داخل باشد
دلیل کند بر هستی دفین بی شک واگر خارج باشد واگر منقلب
سعد باشد دلیل بر هستی دفین کند بعضی برگرفته باشند واگر
ثابت سعد باشد دفین هیچ نباشد اما ثمانیا منقلب **فصل**
در طریق بیرون آوردن دفین قاعده آنست که مربعی بکشد
وآنرا چهار قسم کند وچهار خط در میان آن بکشد ونظر کند

در خانهٔ چهارم رمل که زده باشد و شانزده شکل تولد
کرده تا چه شکل آمده و بکدام نواحی تعلق دارد حکم بر آن
جانب کند که البتّه دفین هست بر این صورت اگر این شکل
ناری بود در
شرق بود و اگر
هوائی بود در شمال
و اگر آبی بود در
مغرب و اگر
خاکی بود در جنوب
بود وجود



بر یکجانب معلوم شود باد آنرا امّهات سازد و همین عمل
کند که اوّل و سیم گواه بر دست چپ دفین و پنجم گواه است
بر دست راست دفین و دهم گواه است بجانب قبلهٔ
دفین و خانهٔ چهارم بر موضع دفین و باید اندر سیم و دهم
و پنجم هر یك دانشانی بنهد تا غلط نکند و اگر شکلی که
دلیل دفین ناری بود دفین نزدیك آتش باشد و اگر
خاکی بود یا شکل خاکی پیوسته بود در زمین بود یا در خانه

تادیك

تا دیك و اگر آبی باشد یا بشکل آبی پیوسته نزدیك آب
باشد و اگر هوائی باشد یا بشکل هوائی پیوسته باشد در
بالای خانه یا در نیشت حیوان بود یا در کم حیوان
فهم کند که خطا نکند **فصل** در طریق دفین ضرب
و قسمت کن اگر شکل سعد داخل در خانهٔ چهارم آید دفین
باشد و اگر سعد خارج بود دفین بوده امّا اکنون نیست
و اگر نحس داخل باشد دفین باشد امّا خالی نباشد و اگر
بدلیل پهلوی او جوید از آن صاحب چهارم و از این
شکل که در چهار آمده باشد نتیجه پیدا کند آنچه بیرون آید
دفین از آن جنس باشد اگر ناری باشد دفین کانی باشد
و اگر هوائی بود دفین حیوانی باشد و اگر آبی باشد
معدنی بود و اگر خاکی باشد دفینه نباتی باشد و آنگاه
جایرا که موضع دفین است راست کن و اگر شانزده خط
بر آنجا بکشد بر دارد بدان اعتقاد که آن موضع کمانه دارد
و خط بجانب مشرق بکشد و عمل بطرف جنوب کند اختلاف
از شرق بطرف تحت است و از عمل آن خطوط چنانکه
راست آید راست آرد و چنانکه عمل کرده شده

اشاره بخانهای رمل مثل آنکه آنچه آید شکل اول را بر خط
اول که بجانب شرق کشیده بنه و دوم را بدویم و سیوم را
بسویم و چهارم را بچهارم چنانکه نهاده شد **اگر سؤال**
کنند که چیزی کانیست یا چیز دیگر رمل بزنند و نقطه
شانزده شکل جمع کنند و سه سه طرح کنند اگر یکی بماند
کانی است و اگر دو بماند حیوانی و اگر سه بماند نباتی
بود **باب** در بیرون آوردن دفین اول بنگرد که
در آن موضع دفین هست یا نه پس در آن موضع بنشیند
و ضرب نمو کن و شانزده شکل را ثبت کن و از چهار
دهم را شکل متولد کن و بنگر که در دایره این شکل در کدام
برج است بنسبت آن برج را نشان کن باز آینده و نقطه
آتشی جمع کن اگر نقطه آتشی دارد و اگر ندارد بنگر در میزان
آن شکل که آمده است نقطه خاکی دارد نقطه خاکی را شیر کن
از میزان تا بر مشرق و اگر نقطه آتشی دارد و آن نقطه از سیزده
از نهم دارد و نهم از طالع دارد آن نقطه آتشی طالع بود
و اگر شکل مشرقی بود آن دفین طرف مشرق بود و باز شکلی
که از چهارم و چهاردهم متولد شده است فرد بود و شیر نقطه

میزان بر طالع

میزان بر طالع رسد شکل مشرقی آن دفین در میان طرف
شرقی و غربی بود و اگر نقطه از میزان طالع رسد و این شکل
که در طالع بود شرقی بود و از چهار و چهاردهم شکلی که متولد
شده است آن شکل جنوبی بود و آن دفین بر افق شرقی بود
و جنوبی باز اگر شیر نقطه بر خانه دویم رسد و در خانه دویم
شکل جنوبی بود و باز از چهار و چهاردهم شکلی تولد کند غربی
بود و آن دفین در افق غرب بود و جنوب و باز شیر نقطه
میزان اگر در خانه سیم رسد و در خانه سیوم شکل جنوبی
بود و شکلی که متولد شده غربی بود آن دفین در مغرب
و جنوب بود و باز شیر نقطه بخانه چهارم رسد و شکلی
غربی بود و شکل متولد شده شمالی بود آن دفین در افق
شمال و غرب بود باز اگر نقطه میزان بر چهارم رسد و در
چهارم شکل شمالی و آن شکل متولد شده شمالی دفین
در غرب شمال بود باز نقطه میزان در چهارم رسد و در چهارم
شکلی شرقی بود و شکلی که متولد شده شمالی بود این دفین در
افق مشرق و شمال است و اگر نقطه میزان بر چهارم رسد
و در م شکل شمالی بود و متولد شکل جنوبی بود دفین

در وسط شمال و جنوب بود باز سیر نقطه میزان در خانهٔ
سیم در سد و در سیم شکل غربی بود و شکل متولد شده شرقی
بود و در خانه شرقی بود آن در میان شرقی و غربی بود
و باز نظر کردیم در خانه سیزدهم از شکل مفردات آمده بود
باز او تا در رمل نوسازیم و شانزده شکل را ثبت کنیم و نگریم
در خانه سیزدهم از آن شکل مفردات که سیزدهم است دفین
در آن مقام بود از نخش جوده و اکر در خانه سیزدهم
مزوجات بود نظر کنیم در میزان الجماعه چه شکل آمده است
و آن شکل از تسکین الوان در کدام نخش است دفین در آن بود
و تسکین نخش چنین بود در این بزوج ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷
۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ **فصل** در بیان احکام ماضی
و مستقبل و حال بدانکه حکم ماضی و آن از صاحب هر خانه توان
کفت بشرکت شکلی که در پیش خانه آن شکل نشسته باشد مثلا
اکر سوال از مال کند که صاحب مال است باید دید که کجاست
و ضعف و قوة او چکونه است و حکم از آن کند بشرکت شکلی که در خانهٔ
اول نشسته باشد چرا که نموده شکل اول ماضی دوم باشد و حکم
ماضی در جمیع خانها همین مثال است و اینچه از کل عاقبت نشسته

کرده اند

کرده اند اکر در رمل قوی افتاده باشد حکم بر نیکویی کند و ماضی
باشد و اکر ضعیف بود بد بر بدی بحسب شکل و خانه و نسبت
بطالع و اشکال اینها اند ... اما در حکم مستقبل از دو
شکل توان نمود که در آن خانه ساکن باشد بشرکت شکل
پهلوی او چنانکه اکر کسی سوال از فرزند کند ببینند تا در خانه
۵ چه شکل آمده است و شکلی که در ششم باشد شریک او باشد
در حکم و تکرار آن از جنس نیست و شکل سخن کوید و نیز
حکم مستقبل بانواع باشد **مثلا** سوال از دو چیز باشد که
عاقبت آن بچه خواهد کشید اشکال هر دو خانه را بهم ضرب
باید نمود و حکم از آن کرد مثل آنکه کسی کوید که عاقبت
من با زن چون باشد شکل اول با ۷ زنند و شکلی بیرون
آورده و حکم نماید و در جایی که آن شکل نشسته باشد حکم
کند اکر در ۵ یا در ۱۱ بود علامت دوستی است و در ۸
و ۱۲ دشمنی و باقی همین قاعده حکم کند **فصل** در عدد
مزاج هر چیز از آن خانه طلب دارد که مطلوب باشد مثل آنکه
سوال از سفر باشد ابتدای طلب عدد از ۹ باشد و ابتدای
مزاج نیز از ۹ بود و نیز از شکلی که در خانه ۹ باشد که دلیل

کند بر سفر و حکم مستقبل را همچنین ببایدگفت الا مرگ و دیگر غلبه
اشکال عظیم قوت دارد چنانکه اگر غلبه کند بر قوت نفس و
حیات وانچه بدان تعلق دارد و زیادتی مال و معاش غلبه
کند و اگر در خانه باشد که ناظر بود به یا بخانه اول دلیل
رنجوری بود وانگاه به بیند که رنج او چه خواهد بود چنانکه
اگر در خانه اول نشیند درد سر باشد و اگر در خانه ۲ بود درد
چشم و دندان بود و مثل ذلک تا ۱۲ که بود درد پا عیب باشد و اگر
غلبه کند دلیل بر زخم کند و اگر در خانهای ساقط باشد
حکم بر فساد و فسق بود و در اول و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۹ نیز
فسق بود در باقی خانها از رنجوری باشد و در ۱۲ غضب دشمن
و قس علی هذا و حکم مستقبل را عددی و دوری و حسابی
دیگر هست و چون هر نوع شد گفته شده باشد تمام باشد و
اگر سؤال از غایب کند خواهد آمد یا نه از ۲ و ۱۲ شکلی
بیرون آورد اگر داخل سعد باشد و بجای قوی تکرار کرده
باشد غایب زود بیاید عدد از آن شکل بشمارد و بستاند که
حکم میکند یعنی آن شکل که بیرون آمده است اگر خارج نحس
باشد و در رمل بجای ضعیف نشسته باشد حکم بر بالا رفتن

غایب

غایب باشد و بمراد رسیدن او همه بدین موجب قیاس باید کرد
و هر چیز که سؤال کند که آن چند خواهد بود یا نه صاحب آن چیز
را که در رمل باشد و قوی بود عاقبت حاصل آید و اگر نباشد
و در خانهای ضعیف باشد شکل توان بود یا از فرزند و مال
و دوست و چهارپای و مثل ذلک مثال دیگر آنکه سؤال
از پیوند کند و تزویج نکاح کند تا در کجا قرار دارد و آنجا
چه حظ دارد حکم از آن کند و آن شکلی بود که از اول و ۷
بیرون آید و نکته همین است و اگر رمل بجهت یکروزه کشیده
باشد اگر غلبه کرده باشد یا در جای قوی باشد حکم نفس
از آنجا گوید مثلا غلبه کرده باشد و بطالع ناظر بود مال
بسیار بکیسه آید و اگر از طالع ساقط باشد مال خرج نشود و اگر
هم ساقط و هم ناظر باشد مال بعضی برسد و بعضی خرج شود
و این شه ایست که ... دور بود پیوسته است و تمام اشکال
و بیوت بدین بابت است نیکو فهم کن و حکمشها از باطن رمل
باید گفت چنانکه در اول در ضمیر دارد باقی اشکال
همین قیاس کن و اگر شکل مزاج در رکن خود بود یا دو دو باو
رسد آن ساعت مطلوب حاصل شود مثلا در ۳ و ۵

باشد باید دید که دران روز ساعت عطارد وزحل که
خواهد بود اتصال بمطلوب در آن ساعت بود خاصه شکل عدد
عدد در آحاد بآن گواهی دهد خوب بیاب و در خانه که شکل
سال باشد حکم سال نماید و در خانه که شکل ماه باشد حکم ماه
و شکل روز حکم روز بیان نماید و شکل سال و روز و ماه
اگر مکرر باشند بهمان عدد حکم کند یعنی اگر عدد سال دو جا
تکرار نموده باشد دو سال باشد و اگر از جهة طول عمر خواهد
دو دو از چهارم کرد تا شکل سال گردد و عدد تکرار را اضافه کند
والله اعلم بالمطلوب **فایده** در ضمیر و حکم دالعدة والمدة
والکلام والدفین و کل حاجة بدان ای عزیز من که حکم مطلق
از آتش است و عدد و مدة از نقاط باد است و استخراج
اسم از نقاط آبست و دفین از نقاط خاکست و آنچنانست که
نقاط آتش از اول تا ۱۶ بشمارد و عدد اهطمفشذ
که ۱۱۳۵ است داخل کند و ۱۶ ۱۶ طرح کند و باقی
از اول گرفته تا آنجا که برسد ضمیر و حکم باشد اگر در اول
منتهی شود از نفس و ۳ از مال تا ۱۲ خانه که خانه ثمین
است باز از جهة عدد اشیا و مدة تمام نقاط باد ها

اهطمفشذ
۱۱۳۵

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۲۰ ۳۰ ۴۰
ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن س ع ف ص ق ر ش

ت ث خ ذ ض ظ غ

بشمارد و عدد حروف بادی که بو نیس تض که عددش
اینست ۱۳۵۸ و ۱۶ ۱۶ طرح کند با نجا که برسد
حکم روز و هفته و ماه و سال و عدد اشیا از آن گویند
و باز نقاط آب را از اول تا ۱۶ بگیرد و عدد حروف
آبی که جز کتقسظ که عددش اینست ۱۵۹۰ اضافه
نموده ۱۶ ۱۶ طرح کند با نجا که منتهی شود اسم باشد
و اگر خانه زوج باشد اسم مرکب باشد و اگر خانه فرد
باشد اسم مفرد باشد و استخراج اسم از خانهای آبی اند و
بعد ضمیر و دو خط اندازند و باعنصر خاک از اول تا ۱۶
بشمارد و حروف خاکی داخل کنند دحلع خع و عنصر عددش
اینست ۱۹۱۲ و با هم جمع کند و از جمله ۱۶ ۱۶ طرح نماید
بعد از طرح هر جا که عدد منتهی شود دفین و جنی باشد
و جهات اربعه را از نقاط خاک گویند از نقل حزن بیرون
انتکال و بدانکه دمل از شکل خود تا ۴ شرقی اند و از
۵ تا ۸ غربی و از ۹ تا ۱۲ شمالی و از ۱۳ تا ۱۶ جنوبی
اند تمت الرسالة الشریفة بعون الله
تعالی و حسن توفیقه فی شهر ذی الحجه ۱۱۵۳

بوینصتض
۱۳۵۸

جزکسقثظ
۱۵۹۰

دحلعخع
۱۹۱۰

